

پژوهشی در مردم شناسی

فرهنگ عامیانه بافق

(فولکلور)



پژوهش و نگارش :

محمد علی طالعی بافقی

محمدعلی طالعی باقی فرزند فرج ... تحصیلات ابتدائی

راهنمایی و متوسطه را در شهرستان باقی به پایان رساندم

در سال ۱۳۶۶ وارد دانشگاه تربیت معلم شد و در سال ۱۳۷۰ در رشته

علوم اجتماعی مقطع کارشناسی فارغ التحصیل گردید پس از نه سال

تدریس جامعه شناسی در سال ۱۳۷۹ در مقطع کارشناسی ارشد

مدیریت آموزشی پذیرفته شد و در سال ۱۳۸۱ فارغ التحصیل گردید.

در حال حاضر پژوهشیار سازمان آموزش و پرورش استان یزد

و دبیر جامعه شناسی مدیریت آموزش و پرورش باقی می باشد.

علاقه وی به حفظ فرهنگ بومی و محلی انگیزه انتشار این اثر می باشد.



پژوهش و نگارش : محمد علی طالبی بانی

فرهنگ عامیانه بافق (نویسنده)

گوشان
ویژه
۲
۳
۱۱

(٢٠٣ - - - - -)

١ - - / - - -

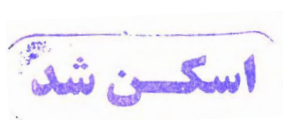
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرگلدسته گلام جانت چون لام ميم
چو بسم ا... الرحمن الرحيم

* * *

ای یار سلام یار وفادار سلام
هر دسته گل به روی گلزار سلام

فرهنگ عامیانه بافق (فولکلور)



پژوهشی در مردم شناسی

پژوهش و نگارش :
محمد علی طالعی بافقی
کارشناس ارشد مدیریت

انتشارات وصال

طالعی بافقی، محمد علی، گردآورنده
پژوهشی در مردم‌شناسی: فرهنگ عامیانه بافق (فولکلور) /
پژوهش و نگارش محمد علی طالعی بافقی - تهران: وصال، ۱۳۸۱.
۲۰۸ ص

ISBN: ۸۱۲۱ 964-8010-03-x

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱- شعر عامه بافقی - ۲- فرهنگ عامه - - ایران - -

بافقی - ۳- بافق - - آداب و رسوم - الف - عنوان.

ب - عنوان: فرهنگ عامیانه بافق (فولکلور)

۲ ط ۲ ب / PIR۴۰۵۳ ۰۰۸۳۲ / افا ۸

کتابخانه ملی ایران ۳۳۰۰۵ - ۸۱ م

فرهنگ عامیانه بافق (فولکلور)

پژوهش و نگارش: محمد علی طالعی بافقی

ناشر: انتشارات وصال

نوبت چاپ: اول

قیمت: ۱۳۰۰۰ ریال

شابک: ۸۱۲۱ 964-8010-03-x

تقديم به:

حافظان و ناقلان فرهنگ

حضرت محمد (ص):

داناترین مردم کسی است که دانش مردم را به دانش خود بیافزاید.

سائتایان:

آنانکه گذشته را به خاطر نمی آورند محکوم به تکرار آند.

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱۱
مقدمه	۱۳
تعریف فرهنگ	۱۷
فولکلور چیست؟	۲۰

فصل اول

در وصف امامزاده عبدالله	۲۷
اشعار مذهبی	۲۸
صلوات	۳۴
چاووشی	۳۷
باقی	۳۹
قلعه	۴۳
آب انبار (حوض)	۴۴
خرما	۴۵
دهات باقی	۴۶
ننه فرضلی	۴۹
میرزا احمد خان دزد	۵۲
علی محمد یوزخان دزد	۵۳
نصرالله بیک دزد	۵۴
صفر علی شادکومی	۵۵

سیل بافق.....	۵۷
لالایی.....	۵۹
عاشقانه.....	۶۴
مغول دختر.....	۷۰
جدایی.....	۹۴
مد لباس.....	۱۱۳
خدمت سربازی.....	۱۱۵
نامه.....	۱۲۰
پاسخ مادر.....	۱۲۱
وصف دنیا.....	۱۲۲
غم و اندوه.....	۱۲۵
بی وفایی.....	۱۲۸
محله گرایی.....	۱۳۰
قضا و قدر (تقدیرگرایی).....	۱۳۲
دو چرخه.....	۱۳۴
کوه و صحرا.....	۱۳۶
شترها.....	۱۳۸
تقسیم بندی گوسفندان.....	۱۴۳
طب سنتی.....	۱۴۶
پیش بینی باران.....	۱۴۷
نایلون.....	۱۴۷
مشکل گشا.....	۱۴۸
بازی.....	۱۴۸
بازی حرم حرم.....	۱۴۸
داستان.....	۱۴۹
دعای ماه نو.....	۱۵۱

۱۵۱	دعای خواب (خوابیدن).....
۱۵۲	دوری از نیش گزندگان
۱۵۲	بستگان
۱۵۴	کارکرد اقتصادی خانواده.....
۱۵۵	عروس کشان
۱۵۶	عروس و مادر شوهر.....
۱۵۶	مادر شوهر.....
۱۵۷	عروس.....
۱۵۷	اختلاف عروس و مادر شوهر.....
۱۶۰	عروس.....
۱۶۰	هوو.....
۱۶۱	قحطی و خشکسالی
۱۶۱	قلیون.....
۱۶۳	اسفند - چشم زخم
۱۶۴	متفرقه.....

فصل دوم

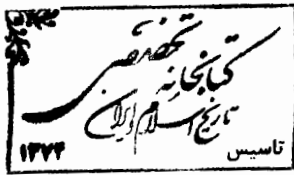
۱۷۳	ضرب المثل ها
-----	--------------------

فصل سوم

۱۹۵	آواشناسی
-----	----------------

فصل چهارم

۲۰۱	تصاویر
-----	--------------



پیشگفتار

بعد الحمد والصلوة؛ گذشته از آداب و سنن مشترک که میان مردم یک کشور برقرار است چون مذهب و زبان و مراسم مختلف اجتماعی و مذهبی که عامل مهم وحدت یک مملکت به شمار می‌رود هر شهر و بخش و روستا نیز آداب و رسوم خاصی دارد و کلمات و اصطلاحات ویژه‌ای که از دیرباز با آنها آشنا بوده و ادبیات عامیانه آن مناطق می‌باشد. بافق که در گذشته به قصبه طيبة شهرت داشته و مردمی معتقد و شجاع و زحمت‌کش در آن زندگی می‌کرده‌اند نیز از آداب و رسوم و اصطلاحات ویژه‌ای برخوردار بوده است که دوست گرامی و دبیر محقق در رشته علوم اجتماعی از مدتها قبل نسبت به جمع‌آوری و تدوین لغات و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها و ابیات محلی اقدام نموده که زحمات ایشان قابل تقدیر است. امید به کارهای انجام نشده دیگری چون گردآوری قصه‌هایی که مخصوصاً مادر بزرگها و پدر بزرگها زمانی برای فرزندان خود نقل می‌کردند و سینه به سینه می‌گشته و در یادها باقی می‌مانده و در تقویت روحیه آن فرزندان تأثیر بسزای داشته است، هم به دست ایشان انجام گیرد. امید است که این خدمت ادبی که ساعتها وقت ایشان را به خود اختصاص داده و همانطور که بیان شد زحمات بسیاری را متحمل شده است نزد پروردگار مأجور باشد و خوانندگان گرامی نیز با فرهنگ و ادبیات عامیانه خود آشنایی حاصل نمایند.

من الله توفیق و علیه التکلان

سیدعباس آیت‌اللهی

مقدمه

قرن حاضر را عصر ارتباطات نامیده‌اند. عصری که به مدد تکنولوژی پیشرفته بشر قادر شده است در زمان بسیار کوتاهی به انبوهی از اطلاعات دسترسی پیدا کند، اطلاعات و دانشی که در دیگر نقاط دنیا تولید، انباشته و متراکم گردیده و حاصل تجربیات دیگران است. اگر در زمانهای دور انسانها برای انتقال اطلاعات و تجربیاتشان ناگزیر از تعامل و حضور فیزیکی با یکدیگر بوده‌اند، امروز وسایل مختلف ارتباط جمعی نظیر رادیو، تلویزیون، ماهواره، اینترنت و... این ضرورت را از بین برده‌اند و قادرند اطلاعات را در هر زمان و مکان در اختیار افراد قرار دهند. این امر موجب شده است تغییرات و تحولات در جوامع بشری با سرعت سرسام‌آوری اتفاق بیفتد و دانشمندان، مخترعین و مکتشفین با مطلع شدن از دستاوردهای دیگران، به تکمیل آنها بپردازند و ناگزیر از تکرار راه و روش دیگران و دوباره‌کاری در تجربه‌شان نباشند. همین تبادل دانش و اندیشه‌هاست که موجب رشد و شکوفایی جوامع گردیده است به طوری که میزان پیشرفت بشر از سال ۱۹۹۶ میلادی به بعد را برابر با کل دستاوردهای او از ابتدای خلقت تا قبل از ۱۹۹۶ م برآورد نموده‌اند. به بیان دیگر ارتباطات و انتقال دانسته‌ها موجب از بین رفتن سکون نسبی اجتماع^(۱) و ایجاد تحرک و پویایی اجتماعی گردیده است. در کنار هزاران اثر مثبتی که تکنولوژی ارتباطات بر جوامع بشری داشته است^(۲) آثار

۱- این اصطلاحات از کتاب جامعه‌شناسی ارتباطات تألیف دکتر باقر ساروخانی اخذ شده است.

۲- برای اطلاع بیشتر به جامعه‌شناسی ارتباطات، تألیف دکتر باقر ساروخانی مراجعه شود.

سوئی هم به همراه داشته که نباید از آن غافل شد امروزه دهها شبکه رادیویی و تلویزیونی تقریباً در همه خانواده‌ها نفوذ کرده و اعضاء آنها را احاطه نموده‌اند و کار انتقال فرهنگ که روزگاری بیشتر برعهده سالخوردگان و افراد با تجربه و خانواده‌ها بود را برعهده گرفته‌اند. و موجبات از بین رفتن فرهنگ شفاهی و حتی از میان رفتن مرزهای فرهنگی جوامع شده‌اند. زمانی که وسایل ارتباط جمعی، به ویژه تلویزیون به این اندازه نفوذ و گسترش نداشت، کهنسالان و افراد با تجربه در محیط خانواده همراه با سایر افراد به تبادل اطلاعات و دانسته‌ها می‌پرداختند و در این حین جاشنی کلام خود را اشعار عامیانه، ضرب‌المثل‌ها و امثال و حکم قرار می‌دادند اما امروزه با وجود تلویزیون، کمتر جایی برای پیران و سالخوردگان در انتقال فرهنگ باقی مانده است بیم آن می‌رود که با خارج شدن سالخوردگان از صحنه حیات اجتماعی آنچه را در حافظه دارند با خود ببرند و نابود شود اعضاء خانواده ساعتها جلو تلویزیون می‌نشینند بدون اینکه از تعامل و ارتباط کافی با یکدیگر برخوردار شوند آنان سرگرم تماشای برنامه‌های تلویزیونی شده و اگر کسی بخواهد حرفی بزند دیگران او را امر به سکوت می‌نمایند و صحبت کردن را موکول به خاتمه فیلم یا سریال می‌کنند. پس از آن شبکه دیگر و فیلم دیگر و گذشتن شب، روز بعد هم تماشای تلویزیون در اوقات فراغت و حکومت سکوت در خانواده و تکرار سکوت، نتیجه این تکرار، چیزی نیست جز سست شدن روابط افراد در خانواده و تقلیل ماهیت خانواد در حد یک خانوار یعنی محلی برای گردآمدن افراد زیر یک سقف^(۱) بدون آنکه همبستگی، احساس عطوفت، تبادل افکار و اندیشه، انتقال دانسته‌ها و آداب و رسوم و سنت‌ها و مهارت‌ها در آن وجود داشته باشد. به گفته دیوید رایزمن تحت تاثیر این عملکرد در عصر حاضر انسان سنت راهبر، تبدیل به انسان دگر راهبر شده است یعنی انسانی که سنت‌ها حاکم بر رفتار و روابطش بوده‌اند و سنت‌ها موجب تسلسل بین نسلهای تاریخی می‌شده‌اند و هر نسلی پیوند خود را با نسلهای پیشین از طریق اشتراک سنن باز می‌یافت. امروزه با ظهور وسایل ارتباط جمعی انسان دگر راهبر شده است یعنی توسط عده‌ای از افراد که

۱- رجب‌زاده، احمد، جامعه‌شناس فرهنگ، سال سوم ادبیات و علوم انسانی.

تهیه کنندگان و گردانندگان محتوای برنامه‌های این وسایل هستند و الگوهای خاص فکری و مصرفی تولید می‌کنند، کنترل می‌شود. ریزمن در اثرش به نام انبوه تنها انسان‌هایی را تجسم می‌کند که در راهروهای تنگ قطارهای زیرزمینی، در دریایی از انسان‌ها غوطه می‌خورند، راه برای رفتن نیست و ازدحام، نفس کشیدن را مشکل می‌سازد اما علی‌رغم این همه تراکم، انسان تنهاست.

او در پی امحای روابط سنتی و پابرجای خانوادگی، خویشاوندی، همسایگی و دوستی‌های پایای قدیم تنها مانده است. این دوران در تاریخ انسان به عنوان دورانی ثبت خواهد شد که در آن دیگرانی چند صاحبان وسایل ارتباطی، الگوهای حیات اجتماعی را می‌سازند^(۱).

این امحاء در جهات گوناگون حیات اجتماعی اتفاق می‌افتد. تجربه نشان می‌دهد در شهرها و مناطقی که علاوه بر زبان رسمی، دارای زبان و گویش محلی بوده‌اند^(۲) تحت تأثیر عوامل گوناگون از جمله کارکرد رسانه‌ها، زبانهای محلی‌شان در حال اضمحلال و نابودی است شیوه زندگی کردن، لباس پوشیدن و مصرف مناطق مختلف در حال یکنواخت شدن است و جامعه توده‌وار جهانی که مک لوهان از آن سخن می‌گوید اتفاق می‌افتد. مک لوهان همه جهان را به دهکده‌ای تشبیه نموده که تمایزاتشان از میان رفته و به یکسان می‌انديشند، می‌پوشند، صحبت می‌کنند و مصرف می‌نمایند براساس آنچه گفته شد ضرورت اقدامی که هرچند به طور جزئی و سطحی بتواند جنبه‌ای از میراث بومی و ملی را حفظ نماید روشن می‌شود. همانطور که در بسیاری از کشورها از جمله در کشور ما سالیانه میلیون‌ها ریال صرف حفظ و نگهداری آثار و ابنیه تاریخی و باستانی می‌شود و در پاسخ به چرایی این عمل گفته می‌شود این آثار، هویت ملی و سابقه درخشان ما را در تمدن نشان می‌دهد و به اصطلاح جزء شناسنامه قوم ایرانی محسوب می‌شوند باید در جهت حفظ میراث گرانبهای فرهنگ شفاهی نیز کوشید به خصوص که کشور ما با پدیده تهاجم فرهنگی حساب شده و برنامه‌ریزی شده روبروست و در صورتی

۱- ساروخانی، باقر، جامعه‌شناسی ارتباطات، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸.

۲- محمدی، محمدآقا، فرهنگ مردم ابهر، چاپ ۱۳۷۴.

که اقدام جدی و مؤثری به عمل نیاید نتیجه آن محور فرهنگ اسلامی و ایرانی و بروز خودباختگی و از خودبیگانگی فرهنگی خواهد بود و آن وقت مصداق این جمله خواهیم بود «هر ملتی به فرهنگ زنده است ملتی که گشت بی فرهنگ مرده است»^(۱). با توجه به موارد یاد شده، فکر این تحقیق از سال ۱۳۷۴ با تدریس جامعه‌شناسی فرهنگ مربوط به سال سوم رشته ادبیات و علوم انسانی، نضج گرفت و از آن سال به بعد تمام تلاش خود را صرف جمع‌آوری امثال، حکم و اشعار عامیانه بافق نمودم و در هر فرصتی با مراجعه به سالخوردگان و افراد خوش ذوق و خوش استعداد، باب صحبت را باز نموده و از لابه‌لای کلام آنها و یا با طرح موضوع و هدف تحقیق به یادداشت نمودن اشعاری که می‌خواندند پرداختم همچنین در چند سال تحصیلی به عنوان موضوع تحقیق اختیاری، جمع‌آوری اشعار عامیانه را به دانش‌آموزان سال سوم دبیرستانهایی که جامعه‌شناسی را تدریس می‌نمودم واگذار کردم که در همین جا از همه آن عزیزان تشکر و قدردانی می‌نمایم. همچنین از آقای مسعود شریعتی فرماندار محترم بافق و معاونت محترم فرمانداری، شهردار معزز، اعضای محترم شورای شهر، آقای مهندس محمد دهستانی مدیرعامل محترم شرکت سنگ آهن بافق و استاد محترم آقای سیدعباس آیت‌اللهی که زحمت بازنگری ضرب‌المثل‌ها را برعهده گرفتند و با راهنماییها و کمک‌های خود مرا در چاپ و انتشار این مجموعه یاری نمودند.

امید است این اثر مشوقی باشد برای انجام آثار با ارزش‌تر و پربارتر علاقه‌مندانی که سعی در حفظ میراث کهن این مرز و بوم دارند.

۱- اگرچه در مباحث جامعه‌شناسی، فرد یا جامعه بی‌فرهنگ وجود ندارد و بالاخره افراد و جوامع دارای اعتقادات و آداب و رسوم هستند ولی مبحث الیناسیون یا از خودبیگانگی یا خودباختگی و تشبه از مباحث بسیار مهم به شمار می‌آید.

تعریف فرهنگ

پیش از ورود به مبحث فرهنگ عامه؛ یا فولکلور پیرامون واژه فرهنگ و معنی، مفهوم و تعاریف آن توضیحی داده می‌شود.

فرهنگ کلمه‌ای است مرکب از دو جزء فربه معنی جلو، پیش و بالا و هنگ به معنی کشیدن، سنگینی، وزن و وقار می‌باشد. بر روی هم فرهنگ به معنی بالا کشیدن، برکشیدن، دانایی بیشتر، تصمیم و اراده برتر به کار رفته است^(۱). این واژه در ادبیات فارسی ولغت‌نامه‌های عمومی در معانی زیر به کار رفته است. عقل، نکویی، دانش، حرفه، علم، آثار ادبی و هنری یک قوم، ادب، کتاب لغت و غیره.

فردوسی واژه فرهنگ را به معنی و مترادف با دانش، هنر، هوشیاری و... به کار برده است.

که فرهنگ بهتر بود یا گهر	ز دانا بپرسید پس دادگر
که فرهنگ باشد ز گوهر فزون	چنین داد پاسخ بدو رهنمون
ز گوهر سخن گفتن آسان بود	که فرهنگ آرایش جان بود

.....

.....

به بد در جهان تا توانی مکوش	- دلت زنده دار به فرهنگ و هوش
نه هوش و نه دانش، نه رای و نه هنگ	- یکی پیلتن دیدم و شیر چنگ
در بین عامه مردم فرهنگ مترادف با تربیت و با ادب به کار رفته است.	

۱- جزوه دانشگاهی مردم‌شناسی فرهنگی، نوشته دکتر قرائی مقدم، دانشگاه تربیت معلم تهران.

با شروع تعلیم و تربیت جدید در ایران واژه فرهنگ به معنی آموزش و پرورش به کار رفته و وزارتخانه‌ای که به امر تعلیم می‌پرداخت وزارت فرهنگ نام گرفت و کسانی که در امر تعلیم و تربیت می‌کوشند نیز فرهنگی نامیده می‌شدند^(۱).
 واژه کولتور (Culture) در زبان فرانسوی و کالچر در زبان انگلیسی معادل فرهنگ است که هر دو به معنی کشت و زرع است و در ادبیات فرانسه به معنی پرورش به کار رفته است^(۲).

جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان در زمینه تفاوت انسان با حیوان به موارد متعددی اشاره می‌نمایند از جمله اینکه حیوان به حکم غریزه زندگی می‌کند و فاقد اندیشه و اراده است؛ به همین عوامل موجب می‌شوند زندگی قالبی و کلیشه‌ای داشته باشد به عنوان مثال زنبور عسل که موجودی اجتماعی است یعنی زندگی گروهی و دسته جمعی دارد و از این بابت شباهت‌های زیادی هم با زندگی انسانها دارد، شیوه کندوسازیش با میلیون‌ها سال پیش تغییر نکرده و خانه‌های مومی شش ضلعیش با کندوهای امروزی یک میلیمتر هم کوچکتر یا بزرگتر نشده اما انسان از ابتدای تاریخ تاکنون تغییر و تحولات زیادی را بوجود آورده است. انسان غارنشین، نه تنها برج‌نشین شده بلکه به زندگی در زمین قانع نیست و فضا را هم به تسخیر خود درآورده است.

صاحب‌نظران همه تفاوت‌های انسان و حیوان را در یک کلمه خلاصه کرده‌اند و آن فرهنگ است. انسان موجودی با فرهنگ است ولی حیوان خیر. فرهنگ تراکم تجربیات و دانسته‌ها است آنچه که یک انسان یا یک اجتماع کشف، اختراع و یا به طور کلی تجربه کرده است به انسان، اجتماع و نسل‌های بعدی انتقال می‌دهد، آنها نیز به سهم خود عناصری را به آن می‌افزایند، تجربیات متراکم شده به آیندگان سپرده می‌شود که مجموعه این میراث‌ها فرهنگ نامیده می‌شود و راه و رسم زندگی نسل‌ها و قوم‌ها را تعیین می‌کند، فرهنگ هر قوم عبارت از مجموعه مرتبط عواملی است که نحوه زندگی مردم آن قوم را تعیین می‌کند این عوامل عبارتند از زبان،

۱- زمینه فرهنگشناسی، دکتر محمود روح‌الامینی، انتشارات عطار، سال ۱۳۶۵.

۲- همان منبع.

رسوم، عادات، دانسته‌ها، عقاید، مذاهب، محرمات قوانین، مناسک، شعائر، جهان‌بینی، علوم، فنون، شیوه‌های ساختمان‌سازی؛ صنعت و خلاصه مجموعه دستاوردهای مادی و معنوی که در اثر زندگی افراد آن با هم در طول سال‌ها بوجود آمده و شکل گرفته‌اند، برهمین اساس، گروهی از صاحب‌نظران، فرهنگ را شیوه زندگی یک قوم و گروهی دیگر آن را شیوه اندیشیدن یک قوم می‌دانند.

تایلر (Taylor) فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای می‌داند شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات؛ رفتار و ضوابطی که فرد به عنوان عضو جامعه، از جامعه خود فرامی‌گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را برعهده می‌گیرد^(۱).

گی‌رشه معتقد است فرهنگ مجموعه به هم پیوسته‌ای از اندیشه‌ها و احساسات و اعمال مشخص و معین را تشکیل می‌دهد لازم است که آن مجموعه به هم پیوسته به نحوی در عین حال عینی و سمبلیک مراعات گردند^(۲).

هر جامعه‌ای در طول زمان و در انطباق با ویژگیهای زیستی افراد خود و شرایط اقلیمی و محیط طبیعی، راه‌ها و روش‌های مخصوصی برای زندگی درهم می‌بافد و آن را به نسل‌های دیگر انتقال می‌دهد و هر عضوی از اجتماع موظف است رفتار خود را براساس آن راه‌ها و روش‌ها تنظیم نماید از این جهت گفته می‌شود پذیرش فرهنگ اجباری است و عمل خارج از ضوابط اجتماعی و فرهنگی، نابهنجار شناخته می‌شود و مجازات به دنبال دارد برهمین اساس در تعریفی دیگر از فرهنگ گفته‌اند:

فرهنگ عبارتست از مجموعه معانی (اعتقادات) متقابلاً به هم پیوسته‌ای که مبنای عمل افراد در جامعه بوده و اجبار اجتماعی از آنها حمایت می‌کند و کم و بیش شکل یک نظام را دارد^(۳).

۱- روح‌الامینی، محمود، زمینه فرهنگ‌شناسی، انتشارات عطار، ۱۳۶۵.

۲- همان منبع.

۳- دکتر رجب‌زاده، احمد، جامعه‌شناسی فرهنگ، سال سوم نظام آموزشی متوسطه.

فولکلور چیست؟

فولکلور مرکب از دو کلمه فولک (Folk) به معنی مردم، توده، خلق، عوام و عامه و لور (Lore) به معنی دانش، دانستن، آگاهی، معلومات، حکمت و... می باشد^(۱). روی هم رفته مترجمان واژه فولکلور را به نام فرهنگ مردم، فرهنگ عامه^(۲)، فرهنگ عامیانه فلسفه عوام، معرفت عامه، دانستنی های عوام، فرهنگ قومی، آداب و رسوم و اعتقادات عامه، اخلاق عامیانه، توده شناسی و... آورده اند^(۳). عده ای نیز فولکلور را ادبیات شفاهی می نامند. این کلمه را نخستین بار ویلیام جی، تامس (W. J. Thams) باستان شناس انگلیسی وضع کرد و در توضیح این اصطلاح تأکید داشت که مطالب و موضوعاتی از قبیل عادات و آداب مشاهدات، خرافات، ترانه ها و اصطلاحات و غیر از اینها باید از ادوار قدیم تدوین شود تا هم در آینده پژوهشگران بتوانند از این طریق به اطلاعات مورد علاقه خود دست یابند و همچنین بدین وسیله بتوان از زوال و فنای آثار و اندیشه ها و ادبیات عامه جلوگیری کرد.

با توجه به مفاهیم و تعاریف فرهنگ، اصطلاحات فرهنگ عامه و فرهنگ مردم نمی تواند در برابر کلمه فولکلور معادلی مناسب و دقیق و گویای مقصود باشد زیرا فرهنگ با قلمرو وسیع موضوعی نه محدود به فولکلور و نه منحصر به عوام است و باورهای فولکلوری در تمامی گروهها و خانواده های جامعه اعم از خواص و عوام وجود دارد.

همانطور که صاحب نظران و جامعه شناسان بر سر تعریف واژه فرهنگ اختلاف زیاد دارند، در تعریف و همچنین مصادیق فولکلور تشتت آراء و اختلاف نظر زیاد وجود دارد و تاکنون تعریف جامع و مانعی از این واژه ارائه نشده است. بسیاری از محققان فولکلور را تمام موضوعاتی می دانند که به طور شفاهی و در میان مردم نقل و نشر می یابد و به طور سینه به سینه از گذشتگان به آیندگان

۱- نقل از حسینعلی، بیهقی، پژوهش و بررسی در فرهنگ عامه ایران، ص: ۱۸.

۲- زمینه فرهنگ شناسی، دکتر محمود روح الامینی، انتشارات عطار، ۱۳۶۵.

۳- حسینعلی بیهقی، پژوهش و بررسی در فرهنگ عامه ایران.

می‌رسد. گروهی فقط ادبیات شفاهی را که شامل قصه‌ها، ترانه‌ها، مثل‌ها، چیستان‌ها، هزلیات، متلک‌ها، شوخی‌ها، لطیفه‌ها، پندارها، باورها، داوری‌ها و... می‌باشد، فولکلور می‌نامند. عده‌ای فرهنگ عامه را هر جلوه از سنن مردمی می‌دانند که کم و بیش در مواقعی خاص به منصفه ظهور می‌رسند و جشن‌ها، عادات، رقص‌ها و حتی افسانه‌ها، خرافات و یا حتی لهجه‌ها و زبان‌های محلی، موجبات بقای آن را فراهم می‌آورند^(۱).

وان ژنپ در تعریف فولکلور گفته است: عبارتست از باورها و اعمال گروهی که با موازن علمی و منطقی جامعه انطباق ندارد و اجرای آنها برحسب عادات و تقلید و هم‌چشمی و سرگرمی صورت می‌گیرد مانند مراسم و باورهای پیرامون ازدواج، مرگ و میر، آداب و خوراک و پوشاک جشن‌ها و نیز آوازاها و رقص‌ها و... سن تیو: فولکلور را مطالعه زندگی توده عوام در کشورهای متمدن می‌داند.

گروهی عادات و رفتاری را فولکلوریک می‌نامند که در مواقعی که فرصت پیدا کند تکرار می‌شود مثلاً بین ترانه‌های عامه، ترانه‌های مبارک بادا و لالایی را فولکلور می‌دانند به لحاظ اینکه هر وقت عروسی برپا می‌شود و یا هر وقت بچه را بخوابانند این ترانه‌ها تداومی شده و خوانده می‌شود و مربوط به یکی دو بار نیست بلکه در میان نسل‌ها باقی می‌ماند و ادامه می‌یابد. مرحوم صادق هدایت که برای اولین بار در کشور ما به طور منظم و علمی به جمع‌آوری و تحقیق درباره فولکلور پرداخته^(۲)، معتقد است مواد فولکلور در نزد مللی یافت می‌شود که دارای دو پرورش می‌باشند یکی مربوط به طبقه تحصیل‌کرده و دیگری مربوط به طبقه عوام، او نتیجه می‌گیرد، به طور اجمال، فولکلور آشنایی به پرورش معنوی اکثریت است در مقابل پرورش مردمان تحصیل‌کرده در میان یک ملت متمدن.

سی اس برن (C.S.Burn) در مقاله‌ای با عنوان فولکلور چیست آن را چنین تعریف کرده است: نحوه جهان‌بینی و روانشناسی انسان عامی و اندیشه او در باب فلسفه، دین، علوم، نهادهای اجتماعی، تشریفات، جشن‌ها، اشعار، ترانه‌ها،

۱- فرهنگ علوم اجتماعی، تألیف آلن بیرو، ترجمه دکتر باقر ساروخانی، انتشارات کیهان.

۲- زمینه فرهنگ‌شناسی، دکتر محمود روح‌الامینی، انتشارات عطار.

هنرهای عامیانه و ادبیات شفاهی است.

سی اس برن (C.S.Burn) معتقد است موضوعاتی که به نام فولکلور بررسی می‌شود، در سه مقوله اصلی و چندین مقوله فرعی قرار می‌گیرند.

الف: باورها و عرف و عادات مربوط به زمین، آسمان، دنیای گیاهان و رویدادها، دنیای حیوانات، دنیای انسانی، اشیای مخلوق و مصنوع بشر، روح و نفس، و دنیایی دیگر، موجودات مافوق بشر، غیب‌گویی، معجزات و کرامات، سحر و ساحری، طب و طبابت.

ب: آداب و رسوم مربوط به نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، شعائر و مناسک زندگی انسان، مشاغل و پیشه‌ها، تقویم و جشنها، بازیها و سرگرمیهای اوقات فراغت.

ج: داستان‌ها و ترانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها، داستان‌های حقیقی و سرگرم‌کننده، ترانه‌ها و تصنیف‌ها، مثل‌ها، مثل‌ها و چیستان‌ها و...^(۱).

وارایناک (Varaynac) فرهنگ عامیانه را دارای سه ویژگی می‌داند^(۲):

- ۱- فولکلور میراث مدنیت گذشته است. (ریشه در گذشته تاریخی دارد).^(۳)
 - ۲- دارای هیچگونه روش علمی و استدلال منطقی نیست و در جامع رسمی جایی ندارد. (فاقد زیربنای علمی و تشکیلاتی منظم است).
 - ۳- با وجود تغییر و تحولات اجتماعی، دست نخورده در کنار ارزشها و پدیده‌های جدید جامعه قرار می‌گیرد. (تأثیری نسبی از فرهنگ و تمدن نو دارد).
- علاوه بر موارد فوق ویژگیهای زیر را برای فولکلور می‌توان برشمرد:
- ۱- گوینده و یا سراینده دو بیتی‌ها، ضرب‌المثل‌ها یا داستان‌های فولکلوریک مشخص نیست و در طی زمان توسط افراد مختلف به وجود آمده‌اند.
 - ۲- بخش عظیمی از فرهنگ عامه به صورت غیرمکتوب بوده و سینه به سینه

۱- حسینی بی‌هقی. پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران، انتشارات آستان قدس رضوی.

۲- روح‌الامینی. محمود، زمینه فرهنگ‌شناسی، انتشارات عطار.

۳- از ویژگیهای فولکلور موارد (۱، ۲، ۳) از کتاب زمینه فرهنگ‌شناسی دکتر محمود روح‌الامینی و آنچه در مقابل شماره‌های (۱، ۲، ۳) در داخل پرانتز آمده است از کتاب جامعه‌شناسی، ارتباط اثر دکتر ساروخانی نقل شده است.

نقل شده و صورت شفاهی دارد به همین دلیل هم گروهی از صاحب نظران فولکلور را به ادبیات شفاهی ترجمه کرده‌اند.

۳- فرهنگ عامه انعکاس جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حوادث و اتفاقات مهم و غیره هر جامعه می‌باشد^(۱).

۴- نمی‌توان ادعا کرد همه آنچه تحت عنوان فولکلور در یک جامعه شناسایی شده است، صرفاً مختص همان جامعه است. بلکه به دلیل تبادل و اشاعه فرهنگی جوامع با یکدیگر بسیاری از اشعار فولکلوریک، داستان‌ها، افسانه‌ها و... با تفاوت‌های جزئی به طور مشترک در چند جامعه دیده می‌شود^(۲).

۱- برای مثال یکی از شعرهایی که بیانگر حادثه مهمی، در بافق چنین است:

هفتاد و هفتاد	یک برف افستاد
به قد این میل	به حق این پیر

یعنی هفتادم نوروز (دهم خرداد) سالها قبل در این شهر برف زیادی باریده است که سراینده شعر ارتفاع برف را به اندازه ستونی در باجگان دانسته و به مکان مقدسی (پیرقطرم) قسم خورده است.

۲- برای مثال به لالایی زیر که در فرهنگ مردم کرمان اثر لریمر ترجمه فریدون وهمن آمده است توجه کنید:

آلا لالا گل زیـره	که ممدخان به زنجیره
از این زنجیر نمی‌میره	که تا دنیا قرار گیره
شبه همین لالایی در بافق رواج دارد:	
آلا لالا گل زیره بابات رفته زنی گیره	ننهات از غصه می‌میره

یا شعر زیر:

دو تا سال بودیم گل هم	جدا گشتیم و هر دو می‌خوریم غم
نه دستم می‌رسه که گل بچینم	نه او سال بلند سر می‌کنه خم

نظیر همین دو بیتی در بافق مرسوم است اما به جای کلمه سال، واژه سرو به کار رفته است.

فصل اول

اشعار عامیانه

در وصف امامزاده عبدالله^(۱)

گوهر بحر کرامت شد در این وادی نهان
این زمین میعادگاه دوست بی چون و چراست
بافق و اهلش را از این گوهر شرف زاید شرف
خاک این سامان ز یمن ایمان پر بهاست
هرکه رو بر درگهش از روی اخلاص آورد
بی تأمل حاجتش زان قبله حاجت رواست
مستمندان را معین و بی پناهان را پناه
فیض او بی حد و حصر و لطف او بی منتهاست
هیچکس را نومید از درگاه لطفش نکرد
آیت فیض و عنایت مظهر جود و عطاست
هست این مطلب یقین ما که این بحر کرم
بهر یاران همجو جدّ خویشتن مشکل گشاست
بارها از حضرتش کشف و کرامت دیده‌ایم
این حقیقت مورد تصدیق اصحاب ولاست

۱- امامزاده عبدالله بافق مدفن ظهیرالدین عبدالله از فرزندان حضرت موسی بن جعفر(ع) و برادر امام رضا(ع) می‌باشد. ایشان به همراه همسر و پسران خود شاهزاده قاسم و شاهزاده هاشم و دو نفر دیگر که گفته می‌شود یکی از آنان معلم فرزندان امامزاده و دیگری راهنمای سفر ایشان بودند به طرف سرزمین بافق آمده و به قصد دیدار برادر خود حضرت امام رضا(ع) که ولایت عهدی مأمون عباسی را برعهده داشتند به طرف خراسان حرکت کرده و در این محل مورد شبیخون قرار گرفتند و به جز شاهزاده قاسم و مادرش بقیه به شهادت رسیدند و در محلی که امروزه ساختمان امامزاده عبدالله می‌باشد به خاک سپرده شدند و مدفن آنان زیارتگاه عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت است. این زیارتگاه بقعهای بسیار زیبا و با شکوه و گنبدی عظیم دارد و بنای آن در قرن پنجم هجری به پایان رسیده است. منبع، کارگران، رضا، تاریخ بافق، انتشارات نیکوروش، صفحات ۷۲-۵۰.

این بارگه که برشده از چرخ چارمین
 وز رشک اوست اشک برین دائماً غمین
 هم طعنه می زند ز صفا بر ریاض خلد
 شاهان نهند بر درشان از ادب جبین
 خواهی اگر شناسی و دانی تو صاحبش
 عبدالله بن موسی کاظم ظهیر دین

اشعار مذهبی

سر چشمه رسیدم ماه به سر زد امیرالمؤمنین آن شاه مردون^(۱)
 دل ناشاد ما را شاد گردون

* * *

سرم بردار و سردار سرت کن اگر مهر علی داری به سینه
 تنم بشکاف و چاک پیرهن کن من^(۲) یکشبه مردانه قبول کن
 کنیز حضرت معصومه باشی

* * *

زیارت کرده ام شاه رضا را اول، قفل و دوم گلدسته ها را
 به توی روضه پر نور حضرت برابر می شود شاه و گدا را

* * *

رفتم به سوی صحرا دیدم سوار تنها
 گفتم سوار کیستی گفتم سوار تنها
 گفتم چه داری در بغل گفتم: کتابی پرغزل
 گفتم بخوان تا گوش کنم گفتم ندارم در بغل
 در بغل مصطفی مصطفی در منبره
 گرد و گردش عنبره تاج نورش بر سره
 می زند طبل علی می کشد اسب نبی
 تا جبرئیل سوار شود برود پیش خدای خشنود

یا محمد یا علی

سفيد مرغی بودم بر شاخ پسته	فلک سنگم زده بآلم شکسته
خدایا بال بده پرواز بگیرم	برم در کاظمین منزل بگیرم
برم در کربلا پاسبوس آقا	برم شاه نجف اونجا بمیرم

* * *

سرکوه بلند فلفل فروشم	صدای مادرم آمد به گوشم
برو مادر صد و بیست ساله باشی	کنیز حضرت معصومه باشی

* * *

سر دست و دلم پیچیده دیدم	به شیرینی دلم هیچ جا ندیدم
به شیرینی دلم حور و پری بود	نگهدارش امیرالمؤمنین بود

* * *

غروبی بود نماز من قضا شد	دو تا بلبل به چنگم بود رها شد
یکی می رفت به تخت پادشاهی	یکی جاروکش امام رضا شد

* * *

بیا بردند، بیا بردند تقی را	همون زهرِ عزیز گوهری را
همون زهری که تو مجنون کردند	به روی خوشه انگور کردند
که انگور خورد و مرد و ناتوان شد	از اون منزل به این منزل روان شد

* * *

در دروازه سلطان رسیدم	دلا جان را از این دنیا بریدم
الله الله به جانم، ذکر سر زبانم	مرغ شکسته بآلم، تاب قفس ندارم
هرچه کنی خدا کنه	حاجت ما روا کنه
من می روم به سوی حق	حق نظری به ما کنه
امام اولت اومد به میدان	ملائک بر سرش می خوانند قرآن
مگر دین محمد در کتابه	علی در خدمت پروردگاره
علی آنست که بر منبر نشسته	کنار دست پیغمبر نشسته
مرادش می دهد شاه نعمت الله	که روی گنبد مولا نشسته

دلم می‌خواد ^(۱) از اینجا پر بگیرم	زمین کربلا منزل بگیرم
زمین کربلای شاه مظلوم	سراغی از علی اکبر بگیرم
* * *	
هرکه با خدا باشه	درمانده چرا باشه
درمانده کسی باشه	که غافل از خدا باشه
* * *	
حیدر از سرکوه سرکشیده	طناب خیمه‌ای از دور دیده
به توی خیمه‌ها چون قرص ما بود	سرش از ابریشم، تیرش طلا بود
* * *	
از صبحی تا به ظهری جنگ کردم	زمین و آسمون هم‌رنگ کردم
جوونی کشته‌ام که روم نیومد	خونش گردنام موند تا قیامت
* * *	
به نفر سیصد سوار سیصد پیاده	که حیدر یک سر و گردن زیاده
اگر خلوت گویم شاه یگونه	همین زخم سرم از دخترونه
* * *	
از اینجا تا به اونجا تا سر پل	قدمگاه علی و سم دُل دُل ^(۲)
عرق از سینه چاک محمد	چکیده بر زمین و سر زده گل ^(۳)
* * *	
ربابه بر لب تقا ^(۴) نشسته	به گل می‌مونه که تنها نشسته
اول به خدای رهنما اسپردم ^(۵)	دوم به علی شیر خدا اسپردم
سوم به امام حسن که زهرش دادند	چهارم به شهید کربلا اسپردم
* * *	

۱- می‌خواهد.

۲- اسم اسب حضرت علی(ع).

۳- اشاره به این اعتقاد که گل محمدی از عرق صورت حضرت محمد(ص) روییده است.

۴- بلندی مخصوص نشستن درب خانه‌های قدیمی.

۵- سپردم.

بارگاه سبزی داره محمد
اگر خواهی محمد را ببینی
دو چشمون نرگسی داره محمد
بگو صل علی آل محمد

* * *

آقای بزرگ امام رضای
به قربون سر آقا بگردم
تمام گنبدش زرد طلای
که سنگ از کوه بر بابوشش آی

* * *

پسینی^(۱) بود نماز من قضا شد
یکی جاروکش میخانه‌ای شد
دو تا بلبل ز دست من رها شد
یک قفل و کلید شه رضا شد^(۲)

* * *

به اللهی که تیغش ذوالفقاره
به حق مصطفی سی جزء قرآن
به قرآنی که خطش ناشماره
دعایت می‌کنم هر صبح و هر شام

* * *

برادر دین پیغمبر به پا کن
اگر خواهی قیامت با تو باشه
نماز و روزه و ذکر خدا کن
به ناموسهای مردم کم نگاه کن

* * *

ای خدا از کار خود حیرون شدم
ای خدا مگذار کار من به من
هوشم از سر رفت سرگردون شدم
گر گذاری وای بر احوال من

* * *

ای آب فرات از کجا می‌آیی
خود را نرساندی به لب خشک حسین
ناصاف چرائی و چرا می‌آیی
آیه‌ابه چه روبه کربلا می‌آیی

* * *

ای آب فرات خاک عالم به سرت
از بهر حسین چرا نسوزد جگرت

* * *

ما سلام از روضه شیر خدا آورده‌ایم
بس که رخ مالیده‌ایم بر مرقد شاه نجف
روی پر گرد و غبار از کربلا آورده‌ایم
بوی مشک و عنبر و عطر و گلاب آورده‌ایم

هر کس که دلش هوای کوثر دارد	باید که دل از ملک جهان بردارد
گر ملک جهان خواهی و آب کوثر	این هر دو محال است، خوشه یکسر دارد
تویی آن نقطه بالای فوق ایدیم	که در وقت تنزل بسم الله را بایی ^(۱)
خداوند تو را دارم	به درگاه تو می نالم
علی و مصطفی دارم	علی مشکل گشا دارم
به حق پیغمبر	به حق ساقی کوثر
خداوند مرادم ده	مرادم را بیده زودتر
دلاروم سرتقا ^(۲) نشسته	نمی دونم چرا تنها نشسته
مرادش می دهد شاه خراسون	که رو برگنبد آقا نشسته
حیدر علیه ^(۳)	مصطفی حیدریه
جن و ملک و ارض و سماء حیدریه	در لنگره عرش نوشتند ملائک شب و روز
تا خلق بدانند	خدا حیدریه
ستاره می شوم می رم به آسمون	دلی برکندم و می رم خراسون
خراسون می رم پابوس آقا	زیارت می کنم امام رضا را
رفتم به سوی صحرا	دیدم سوار تنها
گفتم سوار کیستی	گفت سوار اسب سبز مصطفی

۱- این شعر از نطقی بافقی است که در وصف حضرت علی (ع) سروده شده است و بالای سر در حرم حضرت علی (ع) نوشته شده است.

۲- سکویی که برای نشستن در بیرون خانه می ساختند.

۳- علی هست.

می‌زنم طبل نبی می‌کشم اسب علی
تا جبرئیل سوار شود

برود پیش خدای خشنود با صد هزار و یک نور
منم منم بنده او بنده شرمنده او
دست می‌گیرم حلقه او پای می‌زنم کعبه او
حلقه صد طوق بهشت بر در و دیوار بهشت
کلید بهشت کی‌داره نه فاطمه نه زهرا
بلکه خدیجه کبری

محمد در نماز است کلید بهشت زیر جانماز است
نمازش دور و دراز است

قل هو الله رجا نام بزرگت همه جا
آب می‌برم کشت و کشت پای درختان بهشت
این خط‌ها را کی نوشت میرمحمد مصطفی

* * *

سرکوه بلند فلفل فروشم صدای مادرم آمد به گوشم
برو مادر صد و بیست ساله باشی کنیز حضرت معصومه باشی

* * *

غروبی بود نماز من قضا شد دو تا بلبل به چنگم بود رها شد
یکی می‌رفت به تخت پادشاهی یکی جاروکش امام رضا شد

* * *

صلوات

اول خوانیم خدا را رسول و انبیاء را
علی مرتضی را

صل علی محمد صلوات بر محمد
صلوات را خدا گفت جبرئیل به الله گفت

در شأن مصطفی گفت

صل علی محمد صلوات بر محمد
شاه نجف علی است سردار دین علی است

شیر خدا علی است

صل علی محمد صلوات بر محمد
یارب به حق زهرا شفیع روز جزا

یعنی خیرالنساء

صل علی محمد صلوات بر محمد
بعد از علی حسن بود چو غنچه در چمن بود

نور دو چشم من بود

صل علی محمد صلوات بر محمد
بوی حسین شنیدم چون گل شکفته دیدم

به مدعا رسیدم

صل علی محمد صلوات بر محمد
چهارم^(۱) زین الام بیمار سجاد است و تب دار

یعنی که شاه کبار

صل علی محمد صلوات بر محمد
باقر امام دین است نور خدا یقین است

فرزند عابدین است

صل علی محمد صلوات بر محمد

ششم جعفر صادق هم نور و هم موافق
 تاج سر خلائق
 صل علی محمد صلوات بر محمد
 هفتم موسی باسعادت با ذکر العبادت
 سردار با جلالت
 صل علی محمد صلوات بر محمد
 هشتم رضا امام است از ضامنین تمام است
 شاه غریب به نام است
 صل علی محمد صلوات بر محمد
 ما شیعہ تقی ایم خاک ره نقی ایم
 محتاج عسکری ایم
 صل علی محمد صلوات بر محمد
 صلوات را خدا گفت جبرئیل به الله گفت
 در شأن مصطفی گفت
 مهدی به تاج و نورش با احمد و رسولش
 نزدیک شده ظهورش
 صل علی محمد صلوات بر محمد^(۱)

* * *

۱- این شعر، شعر فولکلوریک بافتی نیست. به نقل از یکی از سالخوردگان اشعار بالا حدود چهل سال پیش در تک برگه چاپ شده و از مشهد توسط زائرین به بافق آورده شده بود. به دلیل زیبایی تمام و حفظ آن در این مجموعه چاپ شده است.

عرق چین سرت در بقچه دارم به مشهد می‌روی من غصه دارم
به مشهد می‌روی زودی پس آیی هنوز درد دلم ناگفته دارم^(۱)

۱- فاصله بین بافق تا مشهد حدوداً هزار کیلومتر است. تا قبل از آمدن وسایل حمل و نقل ماشینی زائران حرم حضرت امام رضا(ع) این فاصله را با پای پیاده و یا با شتر به عشق زیارت هشتمین امام طی می‌کردند تا به پابوس آقا برسند. برای حرکت به طرف مشهد از ۶ ماه قبل زاد و توشه سفر را آماده می‌کردند و چاووش با خواندن اشعاری مردم را از حرکت کاروان آگاه می‌نمود تا هرکس سر همراهی دارد خود را برای سفر آماده کند. چند روز به حرکت کاروان مانده این عمل تکرار می‌شد نهایتاً ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر شتر در قالب یک کاروان بزرگ به همراه مردان میان سال، سالخورده و زنانی که سنی از آنها گذشته بود به راه می‌افتادند (زنان جوان را به دلیل بیم از حمله راه‌زنان و ناامنی راه، با خود نمی‌بردند). زمان حرکت یکی از ماههای معتدل سال، معمولاً اوایل شهریور انتخاب می‌شد که علاوه بر مناسب بودن هوا مردم کارهای کشاورزی از قبیل درو، خرد کردن خرمن و ... را انجام داده باشند.

کاروانیان که همیشه عده‌ای از افراد با تجربه و آشنا به مسیر سفر در میان آنها بودند بعد از ظهری را برای حرکت برمی‌گزیدند و به اتفاق به راه می‌افتادند تا به روستای مبارکه (۳ کیلومتری بافق) می‌رسیدند در آنجا بار انداخته پس از ادای فریضه نماز و صرف شام مجدداً به راه خود ادامه می‌دادند و تمام طول شب را راهپیمایی می‌کردند. شب اول سفر مجموعاً هفت فرسنگ را طی کرده به منطقه آسفوردی می‌رسیدند آنجا را به عنوان منزلگاه تعیین می‌کردند و به استراحت می‌پرداختند و شترها را برای چرا رها می‌نمودند. عصر همان روز با خنک شدن هوا شروع به حرکت می‌کردند تا محل سفیدون چهار فرسنگ راه می‌پیمودند سپس بار انداخته، استراحت می‌کردند. عصر آن روز از سفیدون بار می‌کردند و پس از طی پنج فرسنگ به خیرآباد بهاباد می‌رسیدند. روز بعد از خیرآباد به طرف تنگ طیس که ۶ فرسنگ فاصله داشت طی طریق می‌نمودند و این در حالی بود که تمام راهپیمایی‌ها در شب صورت می‌گرفت بعد از تنگ طیس تا گلوبیشه، چهار فرسنگ از آنجا تا پیر آجاک، سه فرسنگ از پیر آجاک تا مگو، چهار فرسنگ از مگو تا طیس، هشت فرسنگ، با اسباب و بنه و زاد و توشه به حرکت خود ادامه می‌دادند به همین صورت از طیس تا آب شیرین، از آنجا به دھوک از دھوک به سبزووار، از سبزووار به فردوس، کلات، چشمه، تربت حیدریه و از آنجا به طرق و از طرق به مشهد، منزل به منزل، شبانه، پیاده یا سواره حرکت می‌کردند تا سرانجام پس از چهل روز به مشهد می‌رسیدند. قبل از ورود به مشهد کسانی که خیلی علاقه‌مند بودند با هماهنگی قافله‌سالار سعی می‌کردند جلو کاروان حرکت کنند و زودتر گنبد امام رضا(ع) را رؤیت نمایند. پس از رؤیت گنبد از راه دور مبلغی را به عنوان گنبد، (گنبد نما) پرداخت می‌نمودند. با ورود به مشهد برای اینکه بتوانند نماز کامل را به جا آورند قصد ده روز کامل برای ماندن در مشهد می‌نمودند و با سپری شدن این مدت و زیارت، خرید و انجام سایر امور منزل به منزل این راه طولانی را خرسند از انجام زیارت می‌پیمودند و به شرطی که گرفتار راه‌زنان نمی‌شدند پس از سه ماه به شهر خود بازمی‌گشتند. لازم به ذکر است امروز به دلیل تغییر مسیر و احداث راه شوسه اسامی مناطقی که ذکر شد کمتر برای ما شناخته شده است.

(۱) چاووشی

ز تربت شهدا بوی سیب می آید ز طوس بوی رضای غریب می آید
برو، به مشهد شاه رضا زیارت کن ببین که بوی غریب از غریب می آید

* * *

یارب تو مرا غلام حیدر گردون گر راه غلط کنم مرا برگردون
گر راه غلط کنم ز نادانی دانا تویی و مرا آگاه گردون

* * *

۱- اولین کسی که در تاریخ اسلام به چاووشی پرداخت، زید مجنون بود او در زمان متوکل عباسی می زیست. متوکل عباسی، قصی القلب ترین خلیفه نسبت به خاندان نبوت بود، اولین کسی بود که آب بر مرقد حضرت سیدالشهداء، بست. قصد او این بود که مدفن امام سوم شیعیان را به زمین کشاورزی تبدیل کند حتی منقول است که شرط زیارت را قطع دست راست زائر تعیین نمود. و در زمانی دیگر زیارت مرقد سیدالشهداء را تحت هر شرایطی ممنوع اعلام نمود.

یکی از کسانی که بی توجه به فرمان خلیفه قصد زیارت امام حسین (ع) نمود زید مجنون بود او به اتفاق بهلول که هر دو به مجانین العقول معروف بودند راهی سرزمین کربلا شدند. متوکل پس از اینکه از عمل آنان باخبر شد، زید را به زندان انداخت، اما پس از مدتی خواب دید که در عالم رؤیا حضرت علی (ع) به او گفتند هفت ضربه شلاق خواهد خورد. معبر، آن را به هفت ضربه شمشیر تعبیر نمود پس از این واقعه، متوکل فرمان آزادی زید را صادر نمود، زید مجنون شرط بیرون آمدن از زندان را زیارت شهداء کربلا قرار داد، بالاخره خلیفه عباسی پذیرفت، زید در حالی که علم بر دوش گرفته بود می خواند:

هرکه دارد هوس کرب و بلا بسم الله هرکه دارد سر همراهی ما بسم الله

و به زیارت مرقد امام حسین (ع) شتافت.

پس از مدتی متوکل عباسی با هفت ضربه شمشیر توسط پسرش المستنصر به هلاکت رسید. از آن زمان به بعد در مواقعی که ذیلاً به توضیح آن می پردازیم چاووشان با خواندن اشعار در سوگ سید و سالار شهیدان به چاووشی می پردازند.

هرگاه فردی قصد زیارت کربلا یا بیت الله الحرام را داشته باشد چاووش علم به دوش و پیاده این عمل را انجام می دهد. در شهرستان بافق در هر مرحله ای که زائری زندگی می کرد و قصد سفر داشت به طرف امامزاده عبدالله حرکت می نمود و در حالی که مردم او را مشایعت می کردند چاووش به ذکر مصائب سیدالشهداء می پرداخت پس از بازگشت از زیارت این عمل تکرار می شد. در حال حاضر کمتر چاووشی در این مورد صورت می گیرد:

هنگامی که در مسجد یا حسینیه ای، مسجد روضه و عزاداری سیدالشهداء برپا شود، فاصله زمانی بین ترک نمودن منبر توسط یک واعظ و شروع وعظ و خطابه توسط واعظی دیگر چاووشی که پای منبر نشسته بود به چاووشی می پرداخت. مورد اخیر هنوز هم کم و بیش در محلات شهر رواج دارد.

از چاووشان شهرستان بافق می توان مرحوم رضا چاووش، مرحوم درویش، یوسف شاهپورزاده (روحانی)، مرحوم اکبر ملائیان، مرحوم کربلایی حسین رنجبر و غیره را نام برد. روحشان شاد.

صدای ناله زینب به گوش می آید	چه کربلاست که عالم به هوش می آید
هنوز ناله اصغر به گوش می آید	صدای ناله زینب و ناله طفلانش
❖ ❖ ❖	
ای دل بنگر چه بارگاهی دارد	ایوان نجف عجب صفایی دارد
جایت بنشین که هرکه جایی دارد	ای کعبه به خود مناز از روی شرف
❖ ❖ ❖	
گویا غریب بودی و مادر نداشتی	ای تشنه لب تو طاقت خنجر نداشتی
بر حالت غریبی ات آیاد دل که سوخت	غسلت که داد و کفنت را کی برید و که دوخت
❖ ❖ ❖	
همسایه به دشت کربلا بودی تو	پادشاه نجف که لافتی بودی تو
کوثر به کجایی و کجا بودی تو	آن دم که حسین ز تشنگی جان می داد
❖ ❖ ❖	
این روی سیاه ما به ضریح نجف رسید	شکر خدا که تیر ما به هدف رسید
بر عرش شه لوگشف رسید	هر حاجتی که بود بر دل ما

باق

یکی از شهرستانهای استان یزد در قلب کویر و به فاصله ۱۲۰ کیلومتری با یزد و ۸۵۰ کیلومتری با تهران که محدود است از جنوب به یزد، شمال به استان خراسان، از شرق به استان کرمان، از غرب به کویر پیوسته به نائین و ۹۹۵ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. دارای آب و هوای بسیار گرم و رطوبت بسیار کم می باشد به طوری که درجه حرارت بین ۴۷ درجه و ۷- درجه متغیر است. میزان بارندگی کم و به طور متوسط در سال ۵۵/۷ میلیمتر می باشد. وسعت این شهرستان ۲۰/۰۰۰ کیلومترمربع است که از نظر مقدار وسعت دومین شهرستان استان یزد می باشد. مختصات جغرافیایی آن ۵۵°/۳' تا ۵۶°/۱۹' طول شرقی و ۵۶°/۱۹' تا ۳۲°/۳' عرض شمالی است. جمعیت این شهرستان براساس آخرین سرشماری عمومی کشور ۴۱۸۳۵ نفر می باشد. (منبع، سالنامه آماری مرکز آمار ایران ۱۳۷۵). پیش از اکتشاف و استخراج معادن بافق، مردم این شهر به کشاورزی و دامداری مشغول بودند و وجود ۱۹۶ رشته قنات دلیل این مدعا است. محصولات کشاورزی این منطقه عبارتند از: خرما، پسته، روناس، گندم، انار، و صنایع دستی آن شامل قالی، پادری، حصیر، بادبزن و... از مناطق دیدنی این شهر می توان به آستانه متبرکه امامزاده عبدالله، مسجد جامع، مدرسه علمیه، تپه های کهن قاضی میرجعفر، قلعه باقرآباد و ارگ عبدالرضاخان اشاره کرد که هرکدام می توانند جاذبه گردشگری و ایرانگردی به شمار آید. خطه بافق شخصیت های دینی، سیاسی و فرهنگی بزرگی را در دامن خود پرورش داده که از آن جمله می توان، حاج شیخ محمدتقی بافقی مجاه

نستوه، حاج ملاسداالله بافقی، وحشی بافقی شاعر بزرگ و دلسوخته، مرادی بافقی (برادر وحشی)، شاعر معاصر ناجی (وکیلی) بافقی، مفیدی بافقی صاحب جامع مفیدی، ملاعبدالله بهابادی صاحب حاشیه، مرحوم آیت الله میرغنی زاده و... را نام برد. از مراکز علمی و فرهنگی شهر می توان به وجود ۱۵ دبیرستان، هنرستان و مرکز پیش دانشگاهی و یک واحد دانشگاه آزاد اسلامی با بیش از هزار دانشجو و یک واحد دانشکده فنی ویژه خواهران با نام هاجر (در حال ساخت) و همچنین دو کانون فرهنگی در حال ساخت به نامهای شهید حسن دهستانی و طلبه شهید حسن رنجبر اشاره کرد. مهمترین معادن و صنایع بافق عبارتند از معدن سنگ آهن چغارت (که در جای دیگری به توضیح ویژگیهای آن پرداخته شده است)، معدن سه چاهون، معدن سرب و روی کوشک، زیرگان، چاه گز، فسفات آسفوردی، کارخانجات ذوب و روی، فراوری کود و سم و مجتمع کاشی، سرامیک و... گفتنی است مردم مسلمان و انقلابی این شهر در طول ۸ سال دفاع مقدس بیش از ۱۲ هزار نفر را به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام نموده و ۳۱۴ شهید به نظام مقدس اسلامی تقدیم کرده اند. در مورد نامگذاری این شهر به بافق، عقیده واحدی که همه بر آن اتفاق نظر داشته باشند وجود ندارد و نظرات مختلفی ارائه شده است. عده ای می گویند اسم این شهر در اصل بافقه بوده است یعنی جایی که فقه می دانستند یا فقیه زیاد داشته است و در اثر مرور زمان حرف (ه) از آخر این کلمه حذف شده است. گروهی معتقدند اصل این واژه به افق بوده است یعنی اگر از تجار و کاروانیانی که از یزد به طرف این شهر حرکت می کردند می پرسیدند کجا می روید می گفتند به افق می رویم و حرف ه از به حذف گردیده و به طور پیوسته نوشته و خوانده شده است. عقیده دیگری که کمتر در میان مردم شایع ولی بیشتر قابل پذیرش است بیان می دارد اصل واژه بافتک (Baftak) مأخوذ از کلمه بافته به معنی پادری می باشد که یکی از صنایع دستی شهر بوده و از لیف خرما تهیه می شود. کم کم حرف «ت» از آن حذف شده و بافک (Bafagh) کاربرد پیدا کرده است و به دلیل نزدیک بودن مخرج

تلفظ حرف «ک» و «ق» به جای بافک، بافَق و سپس بافق (باسکون حرف ق) تلفظ شده است. مثل کلمه کاغذ که در گویش محلی قاغذ تلفظ می‌شود. (اظهارات ضیاء ملک‌زاده دبیر محترم جغرافیا) آخرین نظریه‌ای که مطرح شده این است که بافق را اگر به حروف ابجد تبدیل کنیم عدد ۱۸۳ بدست می‌آید که سال تأسیس بافق است. (اظهارات ضیاء ملک‌زاده، دبیر محترم جغرافیا).

خوشا آن بافق و زمین شوره‌زارش	چه غوغا می‌کند گرد و غبارش
هوای گرم و سوزان سه ماهش	بسوزاند یل و پیر و جوانش
هوای سرد و خشکش در زمستان	ستم‌ها کرده بر نخل و نیستان
اگر بادی به سوی قبله خیزد	نظام شهر را در هم بریزد
خلاف هست رفتنش در بوستانش	که زاغ است جای بلبل نغمه‌خوانش
چغارت ^(۱) است نام کوه آهنینش	مبارک باشد و صد آفرینش
عجب ماندم ز کار و کرده رب	ز شوره‌زار بروید نخل و رطب
خداوندا بمیرانش به خواری	عدوی شهر ما را در جوانی

* * *

بافق و طننام بود	سیسو ^(۲) کفننام بود
------------------	--------------------------------

* * *

نگو بافق، نگو غم	زن و مردش همه خوشبخت عالم
------------------	---------------------------

* * *

۱- نام کوه معدن سنگ آهن می‌باشد که در ۱۳ کیلومتری شمال شرقی شهر بافق واقع شده است. ارتفاع اولیه آن از سطح دریا ۱۲۸۰ متر و از سطح منطقه اطراف حدود ۱۵۰ متر بوده است. بهره‌برداری از این معدن از شهریور ۱۳۵۰ شروع و تاکنون ادامه دارد و مهمترین منبع تأمین‌کننده خوراک کارخانه ذوب آهن اصفهان می‌باشد. در ارتباط با نامگذاری کوه مذکور تحت عنوان چغارت مدرک مستند و مستدلی وجود ندارد. فقط سالمندان محلی معتقدند چوپانانی که به چرای دام در منطقه چغارت می‌پرداختند متوجه سختی و سفتی فوق‌العاده سنگهای آن شده و آن را چغارت نامیدند. مأخوذ از واژه محلی جفر به معنی سفت و زمخت برخی نیز معتقدند به دلیل شکل ظاهری‌اش به این نام خوانده شده است. چغارت یعنی مشک خشکیده. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: کارگران، رضا، تاریخ بافق، یا به شبکه اینترنت به آدرس

دلم به حال جوانان بافق بریان است که نقل مجلسشان کولک^(۱) فراوان است
عبدالرضا خان شاه می شه بافق ماکربلا می شه^(۲)

* * *

بافقتون کربلا شده هسو، هسو^(۳)

۱- پنبه دانه.

۲- عبدالرضا خان چند سالی حاکم بافق شد که شرح مبارزات او مفصلاً در تاریخ بافق آمده است. زمانی که برای استقلال از حکومت یزد مبارزه می کرد تعداد زیادی از مردم بافق پشت سر او و سپاهیانش به راه می افتادند و شعر بالا را در حمایت از او می خواندند و منظورشان این بود که پس از به حکومت رسیدنش بافق آباد می شود و از این نظر به پای کربلا می رسد. گویا در آن زمان کربلا آبادترین شهری بوده که مردم می شناختند و از آن به عنوان معیاری برای بیان آبادانی مناطق دیگر استفاده می نمودند. پس از شکست عبدالرضا خان و کشته شدن او، یزدیها به عنوان تمسخر بیت شعر دوم را می خواندند یعنی بافق شما کربلا نشده، هسو، هسو و به این طریق مردم را هو می کردند اما واقعیت این است که عبدالرضا خان منشاء آبادانی زیادی هم در شهر شد. از جمله ترمیم و توسعه ارگ بافق که هنوز جزء آثار دیدنی و تاریخی به شمار می آید. از جمله خدمات دیگر او منع کردن زنان بود نقل است که در ساختن ارگ بافق زنان هم به کار گرفته شدند که برای آنان کار طاقت فرسایی بود. یکی از زنانی که در این امر مشغول کار بود گفت من امروز کار را از دوش زنان برمی دارم. پرسیدند چگونه؟ گفت صبر کنید تا عبدالرضا خان بیاید. هنگامی که عبدالرضا خان برای سرکشی از پیشرفت کار ارگ به اتفاق همراهان خود آمد زن مذکور چادر از سرش برداشت و بدون حجاب به کار ادامه داد. عبدالرضا خان خشمگین از این کار گفت: چرا جلوی مردان چادر را برداشتی؟ زن پاسخ داد: در اینجا مردی نمی بینم. اگر بود از ما کار نمی کشید. عبدالرضا خان فوراً "زنان را از کار معاف کرد و فعالیت آنان را در هر جمع مردانه ای ممنوع نمود.

قلعه^(۱)

نگاه بر قلعه ریگی کنم من دو دست بر گردن بی بی کنم من
اگر دونم که بی بی مال ما تمام قلعه را رنگی کنم من
عجب برج بلندی داره آریز عجب کوه بلندی داره آریز

۱- در اشعار متعددی افرادی که ذوق شعر و شاعری داشته‌اند واژه قلعه را بکار برده و آن را دستمایه شعر و کلام منظوم خود نموده‌اند و این حکایت از اهمیت و ضرورت چنین بناهایی دارد زیرا همانطور که در ابتدای این اثر گفته شد موضوع بسیاری از اشعار فولکلوریک، حوادث و وقایع طبیعی یا غیر طبیعی، نیازها، تمایلات و تجربیات مردم هر منطقه می‌باشد. به دلیل اهمیت موضوع به طور اختصار درخصوص فلسفه وجودی این نوع بناها توضیحی ارائه می‌شود.

ساخت قلعه در اکثر نقاط مرکزی، شرقی و شمال شرقی ایران نظیر مناطق شمالی خراسان و حول و حوش راه‌های عمده‌ای که مناطق جنوبی و شرقی را به مرکز ارتباط می‌دهد، رواج داشته است. زیرا ناامنی و ترس از حمله راهزنان، کوچ‌نشینان و حوادث تاریخی نظیر لشکرکشی‌ها و عبور سپاهیان متعدد، مردم مناطق یاد شده را وادار می‌کرد برای حفاظت از جان و مال و حتی دامهای خود بناهایی مستحکم با دیوارهای بلند و برجهای متعددی که آنها را احاطه می‌نمود، احداث نمایند تا در مواقع لزوم در آن پناه جویند یا زندگی دائم خود را در آنجا قرار دهند در مورد رواج این سبک معماری میان جغرافیدانان و جامعه‌شناسان اختلاف نظرانی هم وجود دارد بعضی از آنها این شکل از خانه‌سازی را صرفاً یک نوع معماری قلمداد می‌کنند که به تدریج به نقاط دیگر راه یافته است. گروهی نیز عامل امنیت را در بوجود آوردن چنین مساکنی مؤثر می‌دانند. نگاهی به تاریخ عقیده دوم را تأیید می‌نماید. از قرون دهم و یازدهم میلادی که سلسله‌های ترک نژاد در ایران جای پای یافتند و بیابانگردان شمالی رفته رفته با یکجانشینان همسایه شدند، قلعه به منزله وسیله دفاعی مطمئنی معمول شد (منبع: دکتر وثوقی، منصور، جامعه‌شناسی روستایی). یا هرگاه حکومت‌های مرکزی رو به ضعف و انحطاط می‌گذاشتند و شرارت و راهزنی، عرصه را بر مردم مناطق مختلف، تنگ می‌کردند، آنان به فکر چاره می‌افتادند و به احداث قلعه همت می‌گماشتند و به این طریق ادامه حیات خود را تضمین می‌نمودند.

منطقه بافق هم از این قاعده مستثنی نبود، در برهه‌هایی از تاریخ که ناامنی عمومی بر همه جای مملکت سایه می‌انداخت و یا لشکرکشی‌هایی همچون، عبور سپاهیان ملک دینار غز به کرمان، شاه عباس صفوی به خراسان، قاور دین جغری به اصفهان و ... امنیت مردم را به خطر می‌انداخت در جای جای این خطه کویری، قلعه‌هایی بنا نمودند که هنوز در مقابل حوادث تاریخی محکم و پابرجا مانده از آثار دیدنی به شمار می‌آید از میان آنها می‌توان به برج‌ها و ارگ عبدالرضاخان، قلعه کافر، قلعه‌های شهرآباد، باقرآباد، صادق‌آباد، برج آریز و محله قلعه اشاره کرد.

آب انبار (حوض)

بشکن^(۱) بشکنه^(۲) بشکن من نمی شکنم بشکن
 بر حوض کتو^(۳) بشکن بر قاسام^(۴) پتو^(۵) بشکن
 من نمی شکنم بشکن
 او^(۶) به حوض می‌ره بشکن سیخ و جوز^(۷) می‌ره بشکن
 من نمی شکنم بشکن
 او به چاه می‌ره بشکن باغ شاه^(۸) می‌ره بشکن
 من نمی شکنم بشکن
 باغ کولکی^(۹) بشکن کار زورکی بشکن
 من نمی شکنم بشکن^(۱۰)

۲- Beshkaneh

۴- قاسم

۶- Ow - آب

۱- Beshkan

۳- Kotu

۵- Potu - پشمالو

۷- Jowz - نام گونه‌ای درخت است

۸- زمینهایی که دبیرستان شهید رجایی و مدرسه راهنمایی وحشی بافقی در آن بنا شده است.

۹- Kulaki - باغی که در آن پنبه کاشته شده باشد.

۱۰- شعر فوق در جشنها و اعیاد خوانده می‌شده و کلمه بشکن را دیگران تکرار می‌کردند.

توضیح: آب انبار یکی از ابداعات کویر نشینان برای ذخیره کردن، طولانی کردن زمان مصرف و در دسترس قرار دادن آب برای استفاده عموم می‌باشد. معماری آن به گونه‌ای است که تغییرات دما کمتر در آن اثر می‌گذارد. سقف مخروطی آب انبار به دلیل تماس اندک با نور خورشید مانع از انتقال حرارت به درون و گرم شدن آب می‌شود. همچنین تمام منبع ذخیره کننده آب در درون زمین واقع می‌شود و این کار مقاومت آن را در مقابل فشار آب ذخیره شده و زلزله‌های احتمالی به میزان فوق‌العاده‌ای افزایش می‌دهد به طوری که پس از زلزله‌های شدید تنها بناهایی که باقی ماندند همین آب انبارها بوده‌اند. به طور کلی آب انبارها از لحاظ نوع بهره‌برداری به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف- آب انبارهای محلی که در محدوده محلات و مناطق مسکونی ساخته شده‌اند. وجه تمایز آنها با نوع دوم این است که دارای راه‌پله و شیرآب جهت برداشتن آب می‌باشند.

ب- آب‌انبارهای صحرایی و بین راهی که راه‌پله و شیرآب ندارند و معمولاً از همان محلی که توسط آب قنات آبیگری می‌شدند با پایین انداختن دلو یا سطلی که به طنابی بسته شده بود آب آنها برداشت می‌شده است. در فرهنگ مردم بافق به این نوع آب انبارها «حوض کُتو» گفته می‌شود که معروفترین آنها حوض کنار امامزاده عبدالله بوده و شعر فوق به آن اشاره می‌کند. حوض مذکور چند سال قبل با توسعه ساختمان امامزاده تخریب شده است. از جمله ظرفیتهای دیگر در معماری آب انبارها قرار دادن یک لایه مسی در محل خروج آب بود و هنگامی که شیرآب را باز می‌کردند آب از روی این لایه عبور می‌کرده و سرد می‌شده

خرما

از اینجا تا به بافق هم خیلی راهه سرخوشه خرما در هواهه

* * *

خرمای بافق دس اومد^(۱) هرکه هرجا بود پس اومد^(۲)

است. نکته قابل توجه دیگر، نوع مصالحی است که در بنای آب انبارها به کار می‌رفته است. مصالح بکار رفته در آب انبارها ترکیبی از آهک، شن، سفیده تخم مرغ و موی بز و ... بوده است که به آن ساروج گفته می‌شود.

تعدادی از آب انبارهای بافق عبارتند از: حوض حاج اشرف، حوض لرد (در حال تبدیل شدن به کانون فرهنگی باب الحوائج)، حوض قلعه (در حال تبدیل به موزه آب بافق)، آب انبار محمد تقی خان، حوض جفنی صحرای ده تگ. ۱- به دست آمد.

۲- شهرستان بافق با داشتن سیصد هزار اصله نخل و در زمینی به وسعت ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ هکتار یکی از مناطق خرماخیز محسوب می‌شود که در گذشته از شهرت و معروفیت زیادی برخوردار بوده است از سالهای ۱۳۴۰ به بعد با کشف و استخراج معادن گوناگونی در این خطه معدن‌خیز و اشتغال مردم در این بخش، دامداری و کشاورزی رو به افول گذاشته و به دلیل بی‌توجهی یا کم توجهی، اکثر درختان خرما به صورت توده‌ای و خودرو رشد نموده‌اند. این امر علاوه بر غیرقابل شناسایی نمودن ارقام نخیلات، کاهش کیفیت این محصول را در پی داشته است.

از میان ارقام بسیار متنوع خرما در کشتزارهای بافق، چند رقم معروفترند که بعضی از آنها عبارتند از: قل هو‌اللهی، کربلایی، چرم گاوی، نه تا یک گزو.

از یک منظر منشاء تقسیم‌بندی این محصول را می‌توان ناشی از دو عامل دانست:

۱- هسته کاری: ارقامی که از ابتدا به صورت هسته خرما از مناطقی خارج از بافق و حتی خارج از کشور به این منطقه وارد و پس از کاشت و سپری شدن سالیان متمادی (معمولاً پس از هفت سال) به بار نشسته‌اند.

۲- غرس نهال: ارقامی که به صورت نهال، به ویژه در چند ساله اخیر توسط اداره کشاورزی (جهاد کشاورزی فعلی) از شهرستانهای بم و برازجان خریداری و میان کشاورزان توزیع شده و بیشترین آنها را ارقام کبکاب یا خرمای زرد و مضافتی تشکیل می‌دهند.

ملاک دیگری در تقسیم و نام‌گذاری این محصول وجود دارد و آن میزان رطوبت موجود در خرماست که بر این اساس به سه رقم خشک، نیمه خشک، و رطبی تقسیم می‌شود. کشاورزان بافقی معادل این تفکیک را قوض، تر قوض و هلیله‌ای شیرهای می‌دانند.

با تلاش مسئولین سازمانها و ادارات ذیربط و همت نخلکاران امید می‌رود در سالهای آینده این محصول جایگاه گذشته خود را باز یابد.

دهات بافق

پشته سوارند بافقی‌ها	آفتو ^(۱) نسبین شادکومی‌ها ^(۲)
دونه ^(۳) برند قطرمی‌ها	
سیریز ^(۴) و کولکا ^(۵) شون	دلی ^(۶) و دختراشون
حموم ^(۷) نداره فتح آباد	همه می‌رن جنت آباد
موری ^(۸) قلم سیاشون ^(۹)	تاشکو ^(۱۰) قبا کوتاشون
برکوه و گُر خراشون ^(۱۱)	شیطور و آقاهاشون ^(۱۲)
گزستون ^(۱۳) سنجداشون	همسک ^(۱۴) و گردوهاشون
گیوه دوزن بابادی‌ها ^(۱۵)	اشتردارن ساغندی‌ها
اوپاچه خوارن ^(۱۶) یزدی‌ها	انار خوارن، فهرجی‌ها
انگورخوارن بابادی‌ها	نیمه جوهوردن ^(۱۷) ختکی‌ها ^(۱۸)
خیاردارن مهریزی‌ها	باج نمی‌دن به یزدی‌ها
باباد ^(۱۹) و کدخداشون	شابجره ^(۲۰) و میشاشون ^(۲۱)

* * *

بینیم لرد شیطور غیج ^(۲۲) داره	گذارای شادکوم خم و پیچ داره
بگردم شادکوم با آن چنارش	که شادکوم جاده پرپیچ داره

۱- آفتاب. ۲- شادکامی‌ها (شادکام: یکی از دهان بافق).

۳- دانه، دانه بر = جداکننده پنبه‌دانه از الیاف پنبه.

۴- Siriz - یکی از دهات استان کرمان.

۵- Kulka - پنبه‌دانه.

۶- ده علی، دهی در مرز استانهای کرمان و یزد.

۷- حمام.

۸- Muri - موری‌آباد، یکی از دهات بافق.

۹- پاهای سیاهشان.

۱۰- تاج کوه نام یکی از دهات بافق در نزدیکی باجگان.

۱۱- کره خر.

۱۲- سیدهایشان، شیطور سادات زیادی دارد.

۱۳- گزستان یکی از دهان بافق.

۱۴- هنسک، نام یکی از دهان بافق.

۱۵- بهابادی‌ها.

۱۶- آب کله پاچه.

۱۷- Juhud - یهودی.

۱۸- Khetch - خویدک، دهی بین فهرج و یزد.

۱۹- بهاباد.

۲۰- نام یکی از دهات کرمان که گوسفندان معروفی دارد.

۲۱- میش‌هایشان.

۲۲- Ghich - نوعی گونه بیابانی.

از آنجا تا به شادکوم خیلی راهه همش کوه کمر سنگ سیاهه

* * *

عجب برج بلندی داره آریز عجب کوه بلندی داره آریز
همه تنبون سفید و نوعروسند همه مرغها همپای خرو سند

* * *

کویجون^(۱) و همیجون^(۲) گنگو^(۳) درهمز^(۴) و نجم آباد^(۵) و دهنو^(۶)
بخونم چهاربیتی پای سرتا^(۷) غلوم گردویم و شاگرد خرما

* * *

از این جا تا به بافق هم خیلی راه^(۸) سر خوشه خرما در هوا
همه می گن که آقا در کجاء کتیرا رفته و زودی میایه

* * *

فروردین ماه گلها دنیا داره تماشا

اردیبهشت از سبزه زیبا می گردد صحرا

خرداد آید پیایی میوه های گوارا

تیر آرد با خود گرما، گرمک^(۹) می گردد پیدا

مرداد از هنداونه پر می شود همه جا

شهریور آرد انگور با خوشه های خرما

مهر از انار خندان پر می شود درختان

آبان به و خربزه پیدا شود به هر جا

آذر کم کم می باره از ابر تیره باران

دی پرتقال و لیمو پیدا شود فراوان

بهمن ز برف و سرما یخ می زند سر و رو

اسفند آید بنفشه، سبزه دمد لب جو

* * *

۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶ و ۷- نام تعدادی از روستاهای بافق می باشند.

۹- طالبی.

۸- هست.

غبار لرد شیطور و بهاباد	نوشتم کاغذی دادم به بابات
نوشتم کاغذی قوم‌ها بخوندند	که از دردهای دل حیرت بموندند
*	*
به توی لرد شیطور غیج ^(۱) داره	گذار سندو ^(۲) شیب و پیچ داره
اگر مردم نمی‌دونند بدونن	که سندو خاک دومن گیر داره
*	*
قطرم به گلی، شادکام به بهشت	تخم هوس را به باجگان باید کشت
*	*
دم ظهري رسیدم صادق آباد	دو چشم خیره بود بر آب و مهتاب
لب جو ^(۳) اومدی قوری به دست	دل مسکین مرا بردی به همراست
*	*
شمال بردار برو در صادق آباد	نگو اربار ما را خونه آباد
چو دادی چادری به زمستان	تو گوسفندای ما را دادی بر باد
*	*
زنی می‌خوام که آسفیجی نباشه	سرو کارش به بافقی نباشه
زنی می‌خوام از آن خوبان عالم	که ریشه در بهاباد داشته باشه
*	*
انار تحفه داره این بهاباد	گل نوغنچه داره این بهاباد
اگر مردم نمی‌دونید بدونید	عجب آب و هوایی داره بهاباد
*	*
در قلعه زریگون من نشینم	سیه چشمون درآیند من ببینم
سیه چشمون درآیند گله گله	از اون سرگله‌ها بانو بگیرم

۱- نوعی گیاه بیابان.

۲- Sendu - نام منطقه‌ای است.

۳- جوی آب.

ننه فرضلی

از کوه بنان کنده شدی ننو^(۱) فرضلی^(۲)

مرده بودی زنده شدی ننو فرضلی

صدبار گفتم همچین نکن ننو فرضلی

زلفای^(۳) خود را قیچی نکن ننو فرضلیچار^(۴) فرسخی کوه بنون^(۵) ننو فرضلی

گلولة میاد مثل بارون ننو فرضلی

گلولة خورده تو زلفت ننو فرضلی

خونها ریخته^(۶) روگفت^(۷) ننو فرضلی

فضل علی، دزدی بود که با تعدادی از همراهان خود از خطه فارس به قصد دزدی و راهزنی راهی کویر مرکزی شد و پس از رسیدن به بافق منطقه شمال این شهرستان شامل دهات باقرآباد، صادق آباد، آریز، جلگه بهاباد و تا اطراف کوه بنان در استان کرمان را قرق خود ساخت و به غارت اموال مردم می پرداخت، بالاخره مردم از جور او به تنگ آمده و با نامه ای که به حکومت مرکزی می نویسند از نیروهای دولتی برای سرکوبی او استمداد می جویند. سرانجام، گروهی از نیروهای دولتی یزد و به قولی از اصفهان به یزد و پس به بافق آمده و شورایی مرکب از سران محلی در میدان خان بافق تشکیل دادند و از محل بودجه دولتی هزینه اسبان و سربازان را تأمین نمودند سربازان که در ناحیه روستای مبارکه بافق اردو زده بودند به دلیل گرمی فوق العاده تیرماه به کشتزارهای خربزه و هندوانه روستاییان دستبرد زدند که مورد اعتراض واقع شدند آنان پس از همراهی نظامیان ساکن در شهر به اتفاق یک راهنما به تعقیب فضل علی پرداختند. راهنما پس از زدن رد پای او و همراهانش به کوههای اطراف کوه بنان می رسد، نیروهای دولتی به محاصره منطقه

۱- Nanow ننه.

۲- Fazlali - فضل علی.

۳- زلفها، موها.

۴- چهار.

۵- کوه بنان شهری از استان کرمان و در فاصله ۱۶۰ کیلومتری شهرستان بافق.

۶- ریخته.

۷- گونه، لُپ.

پرداختند، به دلیل ریزش باران، فضل علی و سایر راهزنان از مراقبت اطراف خود غافل شده متوجه حضور نیروهای دولتی نشدند. فرمانده نظامیان دستور حمله داد و تعدادی از اطرافیان فضل علی کشته و خود او از ناحیه کتف زخمی شد و پس از دستگیری و چند روز تحمل درد ناشی از جراحی گلوله به هلاکت رسید. یکی از راهزنان که از معرکه گریخته بود خبر زخمی شدن فضل علی را به مادرش داد ولی او پس رسیدن به بافق متوجه مرگ فرزندش شد و زاری نامه بالا را در سوگ فرزندش سرود این واقعه در اوایل حکومت رضاخان اتفاق افتاده است.

فرضلی خان تو زندونه نئوفرضلی
 کوکب خانام^(۱) دلش خونه نئوفرضلی
 بر جای بلند تا^(۲) کوبیدند نئوفرضلی
 زنای قشنگتا^(۳) دیدند نئو فرضلی
 زنهای قشنگت شده بیوه نئو فرضلی
 پاهای قشنگت بی گیوه نئو فرضلی
 صدار گفتم اُشتو نکن^(۴) نئو فرضلی
 دست بر پشت پیشتو نکن^(۵) نئو فرضلی
 صدار گفتم شیراز نرو نئوفرضلی
 این تو ایلات سرباز نرو نئوفرضلی
 مال از کویجون^(۶) تو^(۷) دادی نئو فرضلی
 تو آدورا^(۸) توخو^(۹) دادی نئو فرضلی
 سه فرسخی راه گبر^(۱۰) نئو فرضلی
 خون می پاشید پای لخر^(۱۱) نئو فرضلی

۱- خانم.

۲- بلندت را.

۳- فشنگت.

۴- Oshrow - عجله نکن.

۵- Pishtow - تفنگ سر پر.

۶- یکی از دهات بهاباد.

۷- Tow - تاب.

۸- نوعی خار.

۹- Khow - خواب.

۱۰- Gabar - دهی نزدیک کوهبنان.

چار^(۱۲) فرسخی کوه بنون ننو فرضلی
 گله^(۱۳) می ریخت جفت بارون ننو فرضلی
 تیر خورده تو زلفت ننو فرضلی
 خون می چکه رو گفت^(۱۴) ننو فرضلی
 فرضلی گفته من شیرم ننو فرضلی
 سردار جنگ را می گیرم ننو فرضلی
 من مادر هفت پسرم ننو فرضلی
 فرضلی رفت خاک بر سرم ننو فرضلی

۱۱- حفره کنار کوه.

۱۲- چهار فرسنگی.

۱۳- گلوله.

۱۴- گونه، لب.

میرزا احمدخان دزد

میرزا احمدخان ^(۱) دلیره	او مد بافق را بگیره
این بافقی‌های دلاور	تفنگ را هشتن بالای در
دستی هشتن رو ماشه	خون از رونش می‌پاشه

۱- میرزا احمدخان دزد یکی از رهنمایی بود که همراه سیصد نفر از تفنگچانی که ترتیب داده بود از منطقه شیراز راهی کویر شد و به غارت اموال و ثروت مردم راه می‌پرداخت تا به بافق می‌رسید، بارها به بافق حمله کرد و به غارت شتران و اموال مردم می‌پرداخت تا اینکه مردم به فکر مقابله با او برخاستند و تعدادی اسلحه تهیه نمودند. او در یکی از حملات خود به شهرستان بافق در محله سفلی نزدیک مسجد امام حسین امروزی در حالی که قصد تصرف خانه یکی از ثروتمندان را داشت و دزدانه از پشت‌بامهای اطراف خود را به آن رسانده بود توسط سیدتقی نامی که اصالتاً از روستای گزستان بافق بود و در یکی از خانه‌های قدیمی مقابل و از بالای در نشانه روی کرده بود هدف گلوله قرار گرفت و به هلاکت رسید این واقعه حدود ۱۱۰ سال پیش اتفاق افتاد و پس از آن شعر فوق سروده شد که مدتها ورد زبان بچه‌ها بود برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تاریخ بافق تألیف رضا کارگران.

علی محمد یوزخان دزد^(۱)بسوزه پدرش این دزد فارسی^(۲) برای ما نگذاشته ناخن لیزی^(۳)سراغ ما نمی گیره کی هستی^(۴)حسین حاجلی^(۵) رحمی به ما کردیتا^(۶) پیری بزی تو خونه ما کرد

از اون بخت سیاهی که داشتم

شغال^(۷) او مدن بزو را کشتن^(۸)

خدایا ببین این حال و روزم

دروش^(۹) به دست کوش^(۱۰) کهنه می دوزم

۱- توضیح: علی محمد یوزخان دزد راهزنی بود که به همراه تعدادی تفنگچی از منطقه فارس راهی کویر مرکزی شد و اقدام به غارت مال و اموال منطقه نمود او و همراهانش در اطراف جلگه بهاباد اطراق می کردند و هر از چند گاهی به روستاهای اطراف به ویژه آریز، صادق آباد، باقرآباد، حسن آباد حمله می کرد و به اموال مردم تعرض می نمود، در نهایت با استمدادی که حاکم وقت از حکومت مرکزی می کند تعدادی نیروی نظامی وارد بافق می شود و به اتفاق نیروهای محلی و یک نفر راهنما عازم منطقه آریز می شوند علی محمد یوزخان که متوجه حضور نظامیان می شود بالای تل سیاهی، نزدیکی رودخانه آریز سنگری می سازد او با نظامیان درگیر می شود و یکی از آنها کشته می شود و نفر دومی از ناحیه دست زخمی می گردد و به طرف فرمانده نظامیان هم که شاهد ماجرا بود شلیک می کنند فرمانده وانمود می کند که کشته شده است، احمد یوزخان سرک می کشد که کشته شدن او را ببیند ولی ناگهان مورد هدف گلوله قرار می گیرد و کشته می شود. باقیمانده همراهان او یا دستگیر می شوند و یا از منطقه متواری می گردند و بدین ترتیب غائله خاتمه می یابد.

۲- علی محمد یوزخان دزد.

۳- انگشت لیزی، به قدر لیسیدن انگشت.

۴- هستی.

۵- حاج علی.

۶- یکی.

۷- شغال ها.

۸- کشتند.

۹- Derowsh - درفش.

۱۰- Kowsh - کفش.

نصراالله بیک دزد^(۱)

پنج تا حسن شبگیر کرد کوه تِه سر را^(۲) چشمگیر کرد
 وقتی رسید تو سر در گفت کو علی و ایبر^(۳)
 رفت، پس لکد کوفت بر در در از پاشنه دراومد
 عمر حسن سراومد

ایبر پرید تو خونه عوضی گرفت نشونه
 بر بادام‌ها ماشیدن روغنا را پاشیدن
 بر روغنا که تاختند عمر خود را می‌باختند
 این حسن دیوونه جکسید^(۴) میون خونه
 گفتش^(۵) را داد نشونه

انبر^(۶) که روگوشو^(۷) خفتید^(۸) آقا حسن باسیده بود اُفتید
 چند بار اومدید بر دید مال این بار بنزید گال گال^(۹)
 به فارس می‌رفت به چل رو^(۱۰) می‌گن نصراالله بیک کو^(۱۱)
 ننه، ننه ما پیرو کی کشتش ایبرو
 مسکن کجاست زیر لو^(۱۲) وعده کجاست زیر کو^(۱۳)

۱- دزدی بوده از منطقه فارس به همراه چهار نفر دیگر که چندین بار به روستای درسرو نزدیک دهانه گزو حمله کرد، آخرین بار که به این روستا دستبرد زد اقدام به کندن درب اتاق ایبر (اکبر) نامی کرد و روغن و گردوهای انبار شده‌اش را غارت نمود ایبر که از دست دزدان به تنگ آمده بود از قبل تفنگ سرپری را خریداری و آماده مقابله با آنها شده بود، با مشاهده غارت اندوخته خود، ناگهان وسط اتاق پرید و نصراالله بیک سردهسته دزدان را هدف قرار داد که بلافاصله به هلاکت رسید و چهار نفر دزد دیگر متواری شدند از قضا روزی گذر ایبر به شیراز افتاد و چهار نفر دزد او را دیدند ولی در شناختش شک داشتند و هرچه تلاش نمودند از او اعتراف بگیرند که ایبر است موفق نشدند و از دست آنان جان سالم به در برد.

لازم به ذکر است اسم حسن خطاب به هر دزدی به کار رفته است و حسنا (حسنها) به معنی همه دزدان است در توجیه کاربرد این کلمه به فرد یا افراد دزد گفته‌اند راهزنان برای اینکه شناخته نشوند همدیگر را حسن صدا می‌زدند و هرگاه مردم نام آنها را می‌پرسیدند در جواب می‌گفتند نام ما حسن است.

۲- یکی از کوه‌های بافق. ۳- Aybar - اکبر.

۴- Jackid - پرید. ۵- گفتش.

۶- قسمتی از اسلحه دمپر که با کشیدن آن اسلحه مسلح شود.

۷- Rugushu - چخماق اسلحه دمپر. ۸- Khoftid - خوابید - قرار گرفت.

۹- داد و فریاد همراه با درد. ۱۰- چهل روز.

۱۱- نام دزدی از استان فارس.

۱۲- Lu - سنگ بزرگ کوه که می‌توان زیر آن پناه گرفت.

۱۳- کوه.

صفرعلی شادکومی

من صفرعلی شادکومی هستم به خونه هرکی می رفتم می نشستم
حالا که ندارم ناخن لیبسی سراغم را نمی گیرند تو کیستی
در اون زمون می بردند دست به دستم
بسوزه مفلسی و دست خالی همون صفرعلی شادکومی هستم

* * *

نقل است مرحوم کربلایی صفر شادکامی روزگاری برای خود گله و رمه‌ای داشت و در بیابان چوپانی می‌کرد. روزی به حضرت خضر نبی برخورد کرد، خضر از او پرسید نطق گویا می‌خواهی یا مال دنیا، صفرعلی بدون اینکه متوجه مفهوم کلمات و منظور خضر شود، برحسب اتفاق گفت، نطق گویا از آن پس بیان شیوا و ذوق شاعری پیدا کرد به طوری که در وصف هرچه می‌دید شعر می‌گفت. او دستی گشاده داشت و به نیازمندان کمک می‌کرد ولی خود عاقبت درمانده و محتاج شد به این علت که هفت بار نصرالله بیک و همراهانش، گله گوسفندان او را دزدیدند. هر بار کربلایی صفر با فروختن قطعه‌ای زمین و پرداخت پول به راه‌زنان، گله را باز پس می‌گرفت. نهایتاً نصرالله بیک به دست ایبر کشته شد و کربلایی صفر که پریشان و فقیر شده بود مورد بی‌مهری دوستان و آشنایان قرار گرفت چنانکه در وصف حال خود سرود:

از اون گله ندارم یکتا پوستی هر جا گشتم ندیدم یکتا دوستی
گله که رفت از کمونو او تا شد هرچه دوستی به خونه بود پنا شد
از غصه بزها گشتم دیوونه نه کاری در دارم نه روی به خونه
هرکی معطل می‌شدمی دادمش پول حالا به گوش کهنه گشتم مشغول
بعد از فقر و مسکنت، صفرعلی راه چاره را در فروختن تفنگ سرپری که داشت دید، با پول آن کره (بزغاله‌ای) خرید به این امید که با زاد و ولد دوباره گله‌ای به هم بزنند ولی چنین نشد او در این باره سرود:

دو با دومی داره گیسه تفنگی به گردنت می‌بندم جفت زنگی
نری خوردی به امید خداوند که نوروز بیاری کره قشنگی

بیاری تا بدم دست طلب خواه	که پشت سر من نکنه ننگی
وقتی دیدند دست گشته خالی	نمی‌شینند اگر بندازی غالی
* * *	
وقتی دود است و گله	هشکی ^(۱) نمی‌گه کو گله
وقتی که دوغ است فله ^(۲)	همه می‌پرسن کو گله
* * *	
کره گمبُر ^(۳) با کره گازر	همیشه پیش من باشی حاضر
بعد از چند سال ایقه ^(۴) چیزی گیر آوردم	به دست حضرت عباس سپردم
خداوند جهون ^(۵) پشت و پنا تون	که نندازه گیر حسنا ^(۶) تون

۱- هیچ کس.

۲- *Faleh* - پس از جوشاندن آغوز غذایی درست می‌شود که به آن فله می‌گویند.۳- *Kambor* - در مبحث گوسفندان، این کلمه توضیح داده شده است.۴- *Eigheh* - اینقدر ۵- *Jahun* - جهان.

۶- دزدان.

سیل بافق

آبی سنگ سیریزه ^(۱)	از آسمون می ریزه
حکم خدای فرمون ^(۲)	هیچ کس نداره ایمنون ^(۳)
او افتیده تو قلعه	بی ^(۴) می کنند تو محله ^(۵)
حکم خدای فرمون	هیچ کس نداره ایمنون
افتید به حوض بازو ^(۶)	رئیس لنگ درازو
اصغر نسیم سبیلی	مرزا ^(۷) جواد لیلی
از گشنگی نمیری	می خی ^(۸) بافق را بگیری
حکم خدای فرمون	هیچ کس نداره ایمنون
افتید کوچه سرسخر ^(۹)	مردما می زنند حرف

۱- سالهایی که بارندگی قابل توجه است رودخانه موسمی در بافق جاری می شود که همان رود شور یا رودخانه شور است. سرچشمه این رود کوههای اطراف شهرستان ماهان و جوبار در استان کرمان است که پس از گذشتن از شهرستان مذکور و منطقه سیریز و دهات اطراف آن از ناحیه جنوب شرق بافق وارد این شهر می شود و در بدو ورود به رودخانه موهونی (ماهانی) معروف است.

سالیانی است با احداث سیل بند (سد و بند خاکی) در منطقه جنوب شرق بافق، مسیر این رودخانه به طرف ریگزارهای گودگوار منحرف شده و پس از طی مسافتی به جاده بافق - یزد رسیده و از آنجا به باتلاق کربنو (بن آب) سرازیر می شود اما در زمانهای گذشته و قبل از آمدن تکنولوژی پیشرفته و احداث سیل بند، این رودخانه از ناحیه جنوب شرق که محل عبور اکثر قنوات هم بوده و با نفوذ داخل قنوات و یا از طریق مسیر جاده فعلی گورستان قاضی میرجعفر وارد شهر می شده است که در این صورت به آن رودخانه میان ده می گفتند. حاکمان وقت، اوایل پاییز هر سال با بسیج عمومی و وسایل ابتدایی نظیر زنبه و سبدهایی که از خاک پر می نموده و پشت می کردند سعی در ایجاد مانع برای ورود سیل به شهر داشته که البته کمتر با موفقیت همراه بود و موجب خرابی و خسارت زیاد می شد.

یکی از سالهایی که سیل با نفوذ به داخل قنوات به شهر وارد شده و خسارات فراوانی به جای گذاشت سیل مهیب سال ۱۳۰۵ هـ یعنی حدود ۷۵ سال پیش است و شعر بالا به آن اشاره دارد به دلیل اینکه تعدادی از قنوات از محله قلعه می گذرند و سپس به محلات سهل بن علی (داشگرها) کاکامیر، حوض بازو، امامزاده عبدالله و سفلی می رسند. هنگام وقوع سیل تماماً در معرض خطر تخریب و ویرانی قرار گرفته اند.

۲- فرمان.

۳- ایمان.

۴- داد و بیداد، فریاد.

۵- محله کاکامیر بافق، واقع در شرق خیابان شیخ محمدتقی بافقی.

۶- Bazu - یکی از محلات بافق واقع در ضلع جنوبی امامزاده عبدالله.

۷- میرزا.

۸- می خواهی.

۹- Saresakhr - محله سراسنخر واقع در انتهای خیابان مسجد جامع.

حکم خدای فرمون	هیچ کس نداره ایمون
افتید کوچه حاجیا ^(۱)	قر می دهند بی بیا ^(۲)
گربه سیاه خانیا ^(۳)	مرگی بده حاجیا
حکم خدای فرمون	هیچ کس نداره ایمون
افتید کوچه داشگرا ^(۴)	نکبت سوداگرا
حکم خدای فرمون	هیچ کس نداره ایمون
جمالی می‌گه من مردم ^(۵)	کیسه بر کمر می بندم
گودگوار ^(۶) می‌گردم	با صد سوار می جنگم
حکم خدای فرمون	هیچ کس نداره ایمون
آبی به حوض لرده ^(۷)	میرغنی ^(۸) خیلی مرده ^(۹)
در کربلا می‌گرده	شمیشر کمر می بنده
ترسی نداره مرده	با صد سوار می جنگه
حکم خدای فرمون	هیچ کس نداره ایمون
آبی روخونه ^(۱۰) گنده در ^(۱۱)	این بافقی یای خون جگر
حکم خدای فرمون	هیچ کس نداره ایمون

۱- کوچای که در محله فعلی خیابان مسجد جامع قرار داشته است.

۲- Bibiya - بی بی ها. ۳- خانی ها.

۴- داشگرا، محله سهل بن علی در جوار پارک پیرمراد.

۵- Mardam - مرد هستم.

۶- Gowde Gavar - ریگزاری در جنوب غرب بافق.

۷- Lard - لرد، محله سفلی، از خیابان مهدیه به طرف شمال بافق.

۸- میرغنی پدر بزرگ مرحوم آیت الله سید محمد میرغنی زاده و حجج اسلام حاج سید جواد و حاج سید جعفر میرغنی زاده.

۹- مرد هست.

۱۰- رودخانه.

۱۱- Gondehdar - رودخانه فصلی که از کنار روستای سنجدک می‌گذرد.

لالایی

لالا، لالا گل پنبه بابات رفته خونه عمه
لالا، لالا گل خشخاش بابات رفته بگیره ماش

* * *

لالا، لالا گل آبی چرا امشب نمی خوابی
لالا، لالایی لالایی برو لولوی صحرایی
برو لولو جهنم شو بیا قریون بچم شو
که من بچه همین دارم هزار امید به این دارم
لالالایی لالایی لالالایی لالایی

* * *

لالا لالا لالاتم در را واکن باباتم
آوردم پسته خندون تو بشکن بالب خندون
لالا لالا گلم باشی همیشه در برم باشی

* * *

آلا، لالا گل لالا آلا لالای مرزنگو^(۱)
کمر باریک و دل تنگو

گدا اومد در خونه نونش می دم نمی سونه
همش می گه صاحبخونه

آلا لالای مرزنگو کمر باریک و دل تنگو
آلا لالا زن بابا

خوشت باشه نصیب دخترت باشه

* * *

به آشگلو^(۲) به دنبالم به روی قبرستون
مرا بردن به هندستون

۱- Morzangu - مرزنگو: یک نوع سبزی خشک کاربرد دارویی دارد.

۲- Ashkalu - وسیله ای برای زیر و رو کردن آتش تنور.

بزرگم کرد به صد خوبی عروسم کرد به صد خوبی

آلا لالای مرزنگو کمر باریک دل تنگو
زن بابا خوشت باشه نصیب دخترت باشه

لالا، لالا گل پونه گدا اومد در خونه
نوش دادم بدش اومد آبش دادم بدش اومد
پولش دادم خوشش اومد همش می‌گه صاحب خونه

لالا، لالا گل زردم نبینم داغ فرزندم
خداوندا تو ستاری به حق خواب و بیداری
همه خوابن تو بیداری عزیزم را نگه‌داری

لالا، لالا گل خشخاش بابات رفته خدا همراهش
بابات رفته به هل چینی بیاره قند و دارچینی

لالا، لالا گل دشتی همه رفتن تو برگشتی
خداوندا تو پیرش کن خط قرآن نصیص کن

لالا، لالا گلم باشی بزرگ شی همدم باشی
کلام الله تو پیرش کن زیارت‌ها نصیص کن

لالا، لالا گل زیره بابات رفته زنی گیره

ننه‌ات از غصه می‌میره

لالا، لالا گل آلو درخت سیب و زردآلو
که زردآلو را کی برده دل بچه را کی برده
* * *

آلالا، لالا گل بابا بابات میاد همین حالا
لالا، لال گل پونه گدا رفته در خونه
* * *

پولش دادم بدش اومد نونش دادم بدش اومد
خودش رفت و سگش اومد
* * *

لالا، لالا گل پسته شدم از دست تو خسته
لالا لالا لالایی جونم لالا لالا دردت به جونم
آلالا گل لاله پلنگ در کوه می ناله
پلنگ پیر صد ساله هنوز در کوه می ناله
پلنگ پیر بی دندون خری خورده خود^(۱) پالون
خری خورده کمش بوده دری خورده خود دالون
* * *

آلالا گل لاله که گل دارم به گهواره
که گل وقت گلابش شد عزیزم وقت خوابش شد
که گل دارم به گهواره خدا گل را نگهداره
چرا از بی کسی نالم که همچین بلبلی دارم
* * *

آلالا گل گلشن که شب تاریک و روز روشن
به تاریکی دل یعقوب دو چشم یوسفم روشن
* * *

آلالا سیاه دونه	که بابات در بیابونه
آلالا خبر اومد	که بابات از سفر اومد
آلالا، لالاش می آد	صدا کفش باباش می آد
* * *	
آلالا گل رعنا	از این کوچه مرو تنها
که این کوچه همه شوخن	همه شوخند و بی پروا
سرت را می برند از راه	
* * *	
خداوند اوستاری	همه خوابند تو بیداری
به حق خواب و بیداری	که طفلم را نگه داری
آلالا گلم لالا	بـخوابـه بلبلم لالا
آلالا بلبلم لالا	بـخوابـه جون دلم لالا
برو لولو پس دیوار	که طفلم می شود بیدار
آلالا گل نرگس	لولو بر تو نیاد هرگز
آلالا گل سوسن	سرت خم کن لب بوسم
آلالا گل زردم	به قریون قدت گردم
آلالا گل پنبه	به قریونت بشه عمه
آلالا گل لاله	به قریونت بشه خاله
الا لولوی صحرایسی	تو از بچم چه می خواهی (۱)

۱- لالایی‌ها برای خواب کردن بچه‌ها و در موضوعات مختلف سروده شده‌اند. این بخش از فولکلور نیز انعکاسی از اوضاع جغرافیایی و طبیعی منطقه، باورها و اعتقادات و حتی حالات و روحیات مردم به ویژه زنان سراینده آنها می‌باشد، مضمون اشعار عامیانه حکایت از این مطلب دارد و در بسیاری از اشعار مادر طفل خود را به گل تشبیه کرده و او را نوازش می‌کند. آلالا گلم باشی..... و یا دغدغه آزار رساندن لولو، و بیماری فرزند خود را دارد. آلالولوی صحرایسی..... و یا اینکه دردمند از ازدواج مجدد شوهر و آمدن هوو است. آلالا گل زیره.....

مادران در حالی که بچه‌ها را روی پاهای خود و یا در گهواره می‌خوابانند و تکان‌های یکنواخت به آنها می‌دادند با آهنگ یکنواخت و معمولاً حزین اشعاری را می‌خواندند و بچه‌ها به خواب می‌رفتند. «لالائی‌ها را جزو آفرینش ادبی زنان محسوب می‌کنند که مادران بر بالین فرزندان خود سروده‌اند» (دهقان، مهدی، نازلاما، نوازش کودک).

امروزه تحت تأثیر عملکرد در رسانه‌های جمعی نقش مادران در سرودن و خواندن لالایی در حال حذف شدن است و آنان جای خود را به رسانه‌ها به ویژه رادیو می‌سپارند. برنامه شب به خیر کوچولوی رادیو برای همگان شناخته شده است.

قورباغه خوابید در کنج بیشه

گلدون خوابید مثل همیشه

ماه گل گل^(۱)، دست داری، پاداری دندون طلا داری
 دُمبِی^(۲) به هوا داری بچم را نگه داری

عاشقانه^(۱)

بیا ای معصومه عنابی رنگام بده مویت کنم تسمه تفنگام
تفنگام بد نبود و بد نمی زد سر سیصد قدم یک کفتری زد
نشینم رو برو قربان رویت به دست خود زنم شانه به مویت

* * *

علی یار و علی یار و علی یار علی رفته به پلگرد^(۲) تگ^(۳) دار
علی رفته که مالی بیاره ندونسته که بخت برگشته این بار
خوشا روزی که دلبر مست ما بود دلش شوریده و پا بست ما بود
خوشا آنروز، خوشاشبهای مهتاب که نارنج طلا بر دست ما بود

۱- شاید این سؤال مطرح شود که این همه شعر عاشقانه چرا؟ باید گفت در زمانهای گذشته، زندگی ها ساده بود، سطح توقعات و انتظارات پایین بود و افراد با گرفتن اتافی در گوشه خانه پدری و حداقل معیشت زندگی می کردند با مختصری که از راه کار و کوشش به دست می آوردند روزگار می گذراندند، چشم و هم چشمی ها، رقابت ها و تجملات و تشریفات نبود، به دلیل ساده بودن کارها، نظام تقسیم کار نسبت به آنچه که در حال حاضر وجود دارد، متفاوت بود، وقت و زمان ارزشی نداشت و افراد تحت تعقیب زمان و تحت سلطه ماشین نبودند و بالاخره دل خوشی داشتند هنگامی که از دختری خواستگاری می کردند براساس یک رسم کهن، مدت دو سال برای خانواده او کار مجانی می کردند.

دلم می خواد که داماد شماشم دلم می خواد از این روخونه تاشم
همه می گن که این یار و غریبه دو سال خدمت کنم تا آشنا شم

تا بدینوسیله وفاداری و عشق خود را نسبت به دختر نشان دهند در این رهگذر، معرفت افراد از یکدیگر عمیق تر و شناخت طولانی تری به دست می آمد اما ماشینی شدن زندگی های امروزی جایی برای این کارها ندارد و انسان آفریننده ماشین، برده ماشین شده است. در کنار آن، چشم و هم چشمی ها، رقابت ها، و انتظارات بالا، فرصت را از افراد گرفته و شب و روز برای کسب مایحتاج و خواسته ها و نیازها در تکاپوست و هرچه می دود کمتر به مطلوب خود می رسد و دلخوشی برایش باقی نگذاشته است این مطلب در شعر فولکلور یک زیر آمده است.

آنقدر دارم غم توشه که عاشقی فراموشه

به جز آنچه که گفته شد، اگر عشقی هم باقی مانده باشد بسیار زودگذر و موقتی است. ازدواج ها، خیابانی، تلفنی، و اخیراً اینترنتی گردیده و عشق های آتشین به همان سرعتی که می آیند به سردی می گریند و به قول معروف شب عاشقند و صبح فارغ.

۲- Palgard - گردش.

۳- Tagedar - ته، پایین.

شمال باد و ببر دستمال دستم
همه کبکا^(۱) رفتند پای بازی
من از هفت سالگی دل به تو بستم
من بیچاره پاسوز تو هستم

سرکوه‌های بلند نارنج گرونی
بدور مادیون مخمل کشیدم
طناب ابریشم ریشه به ریشه
بنفشه بشکنم یادت کنم من
پسر عموم سوار ما دیونه
طناب ابریشم تنگش^(۲) کشیدم
سرش مروارید و بیخش بنفشه
گلی نیستی که انگارت کنم^(۳) من

اگر دستم به دست هشته^(۴) می‌شد
سر دیوار قلعه شبیه می‌شم
سر دیوار قلعه رخنه رخنه
گل ریحون به باغت کشته می‌شد
من از عشق سکینه سیر نمی‌شم
سر زلف سکینه حلقه حلقه

از اون بالا می‌آد بربر دختر
کدوم باغش برم که سایه باشه
همه چادر سفید قوم کلانتر
میون سایه‌ها آلاله باشه

لب بوم اومدی ای دور چی مست
اگر مهر علی در سینه‌داری
عبا بر دوش و قرآن بر کف دست
عبا بنده که جای هردو مون هست

مسلمانان دلم اندوه گرفته
گلم دستمال غم از رو بردار
گلم دستمال غم بر رو گرفته
که دستمال گرد تنباکو گرفته

دلم تنگه مثالای تنگ غربال
اگر در دلم باکوه بگویم
رخم زرده مثالای کاه دیوار
کوه بی‌زبون آیه به فریاد

۱- کبک‌ها.

۲- طنابی که برای بستن زین، پالان یا امثال آن بر روی اسب، بکار می‌رود.

۳- ترک کردن.

۴- Heshteh - گذاشته می‌شود.

زنم ناله که نالم؟ ناله ور نیست	زنم ناله که دلبر را خبر نیست
زنم ناله بدرگاه خداوند	مگر آه دل ما کارگر نیست
درازی دو زلفونت مرا کشت	سیاهی دو چشمنت مرا کشت
همی وعده دهی امروز و فردا	همی امروز و فردایت مرا کشت
نگارا سرسری چه، دلبری چه	محبت کردن و یاغی‌گری چه؟
خرامان می‌روی به سوی دلبر	سلامی می‌کنی و می‌گذری چه؟
دلا تا خوب بودی بد نبودم	کمر از بهر خدمت بسته بودم
تو گفתי فایز ^(۱) از من دور سازید	مگر من قابل خدمت نبودم
به چشمانی که داری من اسیرم	اگر تو مرده شوری من بمیرم
چو غسل می‌دهی با سدر و کافور	دو چشمم وا کنم سیرت ببینم
سحر از رختخواب ناز برخیز	خودت از چشم نامحرم بپرهیز
زبان معرفت بشکاف، دلبر	تمام ملک خود پرکن شکر ریز
الا دختر به قریون صدایت	که من عاشق شدم بر چار جایت ^(۲)
دو چشمون سیاه و زلفکانت	سر دست سفید و ساق پایت
سر کوه بلند جیغی ^(۳) برآرم	من از کی کمترم یاری ندارم
کلنگ بردست گیرم نی به دندون	از این کوه و کمر یاری درآرم
به پشت پنجره سر می‌کشی دل	قلم لبهای دختر می‌کشی دل
نمی‌دونم که استادت کی باشد	دمادم سورمه تر می‌کشی دل

۱- اسم شخص.

۲- چهار جای تو، چهار عضو تو.

۳- جیغ.

شتر انغوزه باره می‌ره بندر که شش ماهه ندیدم روی دلبر	به قریون کماچ گنج تنگل الهی تاجرای بد برافتند
گلی خرمن کنیم سایه‌اش نشینیم که درد عاشقی چاره نداره	دوتا بودیم که داغ هم نبینیم گلی خرمن کنیم سایه نداره
اگر تو نقره‌ای من گوی طلایم یه جایی وعده کن تا من بیایم	گفتا اگر تو کهره‌ای من کهریایم اگر تو بچه‌ای رویت نمی‌شه
میونجی سنگ مرمر ریشه بسته که یار نازنین تنها نشسته	گل سرخ و سفیدم دسته دسته الهی بشکنه آن سنگ مرمر
سر بی چادر از خانه مشو در تلفون کن نومزادم بیایه برو مادر که جایت در مدینه	نصیحت می‌کنه مادر به دختر برو مادر نصیحتت به جایه بخوابیم قد به قد سینه به سینه
کجا کار می‌کنی گیرم سراغت شکر شربت کنم برات بیارم تو چاشت بخوری شونت ^(۴) بمالم	به قریون بُخچه ^(۱) رخت ^(۲) کارت کجا کار می‌کنی چاشتت ^(۳) بیارم شکر شربت کنم با آب لیمو
به برگ گل بِبُرم چادرت را به خاکستر نشینم دشمنت را	الا دختر که می‌خوام خاطرت را به برگ گل نباشه برگ ریحون

۱- Bokhcheh - بسته، مقدار لباسی که در پارچه‌ای ببندند.

۲- لباس.

۳- ناهارت.

۴- شانه‌ات.

تو در بالای بوم ^(۱) من در زمینم	تو نارنج طلا من در کمینم
تو نارنج طلای دست افشار	بدستم کی رسی ای نازنینم
تو که بالای بومی گل بجایت	ندارم زر بریزم پیش پایت
طلا و نقره هم قریبی نداره	سرم پیش کش کنم جانم فدایت
به قریون قد و بالای قشنگت	به قریون قطار پر فشنگت
شنیدم می‌روی دعوای ناصر	شوم طیاره آیم سیل ^(۲) جنگت
سرکوه بلندم ای خدایا	به چنگال پلنگم ای خدای
به چنگال پلنگ تیر خورده	به دست یار ننگم ای خدایا
سرکوه بلند جفت جفت ستاره	جوونی تیر خورده سی و سه ساله
یراقش واکنیم زخمش ببندیم	جگر پوسیده و دل پاره پاره
عجب ابرو عجب گیسو عجب مو	عجب گردن عجب سینه عجب رو
عجب صاحب جماله دلبر ما	مثال دسته گل می‌دهد بود
بیا در بوم بیا در گوشه بوم	بیا با هم ببندیم عهد و پیمون
کلام‌الله بیار تا هم قسم شیم	مبادا جاهلیم گردیم پشیمون
بیا تا گندم یکدونه باشیم	بیا تا آب یک رودخونه باشیم
همین که شو ^(۳) بشه دستی به گردن	که روز، روشن شود بیگونه ^(۴) باشیم

۱- Boom - بام.

۳- شب.

۲- تماشا

۴- بیگانه.

دلم را دختر حور و پری برد
بهر قیمت خرید او من ندادم
تفنگم را حسین باصری برد
سرراهم گرفت و زورکی برد

دو مثقال طلا انگشترش بود
دلم می‌خواد که دامادش کنم من
سه مثقال طلا کارد قدش بود
شیرین جان را بغل خوابش کنم من

الا دختر تو بودی عاشق زار
برو ای پیرسگ ننگ، تو ای خوار
که هرکه عاشقه از چوب نترسه
دو پای نازکت پیچیده بردار
که هرکه عاشقه اینش سزاوار
که گرگ از هی هی چوپون نترسه

مغول دختر

مغول دختر به ما باشه	اگر خواست خدا باشه
به هفت چوپون خواب دارم	به هفت گله گاو دارم
به هفت چوپون، خویش دارم	به هفت گله میش دارم
به هفت چوپون پسر خاله	به هفت گله بزغاله
مغول دختر به ما باشه	اگر خواست خدا باشه
دوتا پیش کش امیر سلطون	دو کمره مادبون دارم
مغول دختر به ما باشه	اگر خواست خدا باشه
یکیش پیشکش امیر سلطون	دو تا شمشیر زهر دارم
مغول دختر به ما باشه	اگر خواست خدا باشه
سگ و خرگوش کنند بازی	از این تنگوی ^(۱) شیرازی
مغول دختر به ما باشه	اگر خواست خدا باشه
کره مادبون را گرگ کشته	از این پشته به اون پشته
مغول دختر به ما باشه	اگر خواست خدا باشه
شترها را بدید ^(۳) لنگر	از این تنگل ^(۲) به او تنگل
مغول دختر به ما باشه	اگر خواست خدا باشه
شترها را بدید لیوه ^(۵)	از این شيله ^(۴) به اون شيله
مغول دختر به ما باشه	اگر خواست خدا باشه
به زیر چفت ^(۶) انگوری	مغول دختر مگه حوری
اگر خواست خدا باشه	لبم خشکه مگر کوری

مغول دختر به ما باشه

سر زلفت پسر جُوزی	مغول دختر سر حوضی
مغول دختر به ما باشه	اگر خواست خدا باشه
سر زلفت دونه انجیر	مغول دختر بنه انجیر ^(۷)

۱- Tongu - کوزه.

۲- Tangal - دره کم عمق و کوتاه یا میان دو کوه که دره‌ای باشد و به زودی تنگ شود.

۳- Shileh - حيله - خدعه.

۴- Liveh - هل دادن.

۵- Chaft - داربست.

۶- Boneh - درخت انجیر.

۷- مغول دختر بنه انجیر^(۷)

دلِ آهو چشَم، یاد خوشْت باد طلای بی غشَم، یاد خوشْت باد
شنیدم بر سرم لشکر کشیدی دل لشکر کشم، یاد خوشْت باد

شب مهتاب که آبداری^(۱) کنم من چو آب بر باغ مروارید کنم من
چو آب بر باغ مروارید نه چندون خود^(۲) نومزاد^(۳) خود بازی کنم من

لبِ بوم اومدی لب تازه کردی قدم را با قدت اندازه کردی
تو که پوشیده ای رخت^(۴) عروسی نکش سرمه که داغم تازه کردی

دو تا دختر از این گودال می رفت یکیش پیش و یکیش دنبال می رفت
به قریون سر پیشیش بگردم که دنبالیش چو قرص ماه می رفت

سر کوه بلند پنج پنجه شیر خبر اومد که یارم خورده شمشیر
پیاله پرکنم از آب انجیر بریزم قد به قد زخم شمشیر

پسین جمعه و وقت نمازم خبر اومد که مرده سرو نازم
زیونم قل هو الله را غلط گفت نمی دونم در این معنا چه سازم

در خونه را بستی نومزه^(۵) گل دل ما را شکستی نومزه گل
اون ساعت که من اینجا نبودم تو با کی می نشستی نومزه گل

از این راه می روی کفتر نداری مگر عشق مرا بر سر نداری
من از عشقهای تو زار و ذلیلم مگر تو کافری، باور نداری

۱- آبیاری.

۳- نامزد.

۵- نامزد.

۲- با.

۴- لباس.

سر دیوار قلعه رخنه رخنه	سر زلف سکینه حلقه حلقه
صد و سیصد تومان دادم جریمه	برای خاطر زلف سکینه
لب بوم اومدم چادر سرانداز	مرا طوق طلا کن گردن انداز
اگر طوق طلا قریبی نداره	مرا فیروزه کن کنج لب انداز
نگار نازنین و ریزه دندون	مرا از عشق تو بردن زندون
چرا غم می خوری ای یار نادون	دو تا گوشواره دارم اندر ایوون
گلی که مشت مشته من نمی خوام	گلی که لب درشته من نمی خوام
گلی می خوام که چارده ساله باشه	کتاب عاشقی را خوانده باشه
تو را می خوام تو را بسیار می خوام	همه خوابند تو را بیدار می خوام
همه در سایه بید و چنارند	تو را در سایه دیوار می خوام
بردی دلم را به یک اشاره	دو چشمون سیات ^(۱) ، وفا نداره
گلم بر بسته که بار سفر سازم	مرا تنها به منزل می گذاره
خود تو بی وفایی من چه سازم	به حرفهای دیگرانی من چه سازم
تو خنجر می زنی زخم دلم را	تو گوهر ناشناسی من چه سازم
پسر عامو گل رازونه من	یکن کفش و بیا در خونه من
یکن کفش و بیا در روی قالی	بده دستمال دستت یادگاری
سرت گردم که ابروت ^(۲) دُم ماره	زن جاهال ^(۳) به مرد پیر چه کاره
زن جاهال همیشه شوخ و سرمست	که مرد پیر همیشه در خُماره

۱- سیاحت.

۲- ابرویت.

۳- جوان.

خریدم رخت ^(۱) برایت بی بی شهناز	برای خاطرت رفتم به شیراز
هنوز ای بی مروت می کنی ناز	خریدم رخت برایت قیمت زر
دو دستم گردنت دیدم ربابه	به توی تنگل ^(۲) بیدم ^(۳) ربابه
عقیق و کهربای من نمی خوام	اگر فاطمی ^(۴) طلای من نمی خوام
که فاطمی بی وفای من نمی خوام	اگر دستمال شاهی را ببنده
به روی شاخ گل پرواز دارم	منم مرغم به رنگ باز دارم
هنوز با صد جوونا ناز دارم	مبین که چهره مویم سفیده
دل من صنم رامی خواد اینها همه حرفه	آسمون حلقه زده کوه ها پر بره
مرا کی می برند باز دیدن او	گلم چادر زده پا دامن کوه
گلی که کهنه شد کی می دهد بو	مرا کی می برند که گل بچینم
خاک همه عالم بر سرم شد ^(۵)	از روزی که خاله ام زن پدرم شد

۱- لباس.

۲- دره کوچک و کم عمق.

۳- Bidam - درخت بید هستم.

۴- فاطمه.

۱ - نوع ازدواج در هر جامعه ای تابعی است از نظام فرهنگی آن، در هر نظام فرهنگی مجموعه ای از معانی، اعتقادات، مقررات و ضوابط و معیارها و هنجارها به مرور زمان و تحت تأثیر نیازها، امکانات، تجربیات و غیره شکل گرفته است و مبنای همه اعمال و رفتار افراد می باشند و هر فردی به عنوان عضوی از جامعه ملزم به رعایت آن است.

در بعضی از جوامع مقتضیات ایجاب می کند فرد همسرش را خارج از دایره معین خویشاوندی انتخاب نماید که به این شکل ازدواج، برون همسری گفته می شود. در جوامعی دیگر، ازدواج درون همسری یا درون گروهی است به این معنا که فرد ملزم به ازدواج در درون نظام خویشاوندی است. وجود ضرب المثلها، توضیه های اطرافیان نزدیک، سخنان شیوخ و سالخوردهگان و... آن را به صورت حق درآورده به طوری که تصور ازدواج فرد خارج از محدوده خویشاوندی و مخالفت با این رسم تقریباً مشکل است. حالت افراطی ازدواج درون گروهی، ازدواج دختر عمو و پسر عمو است و این اعتقاد که عقد آنها در آسمانها بسته شده است. وجود مراسم ناف بران بین ایلات و عشایر دلالت بر ادعای فوق دارد (ناف بران به این معنی است که وقتی دختری متولد می شود، در حالی که نام پسری از همان ایل یا طایفه برده می شود، ناف او را می برند). مواردی هم در بافق گزارش شده است که با تولد دختری او را برای پسر عمومی سه یا چهار ساله خواستگاری نموده اند و

نشستن در کنار یار خوبه	شبای مهتاب برای یار خوبه
نشستم در کنار یار خوبان	بده، بستون بی جنجال خوبه
سکینه خانم عنابی رنگام	بده مویت ببندم بر تفنگام
اگر مویت نداره طاقت یار	بده دستمال ببندم بر تفنگام
قد و بالات مثال ترکه گل	صدای نازکت مانند بلبل
گلستانی که تو آبش می دادی	چطور بینم بچیند دیگری گل
گلی یا بلبلی یا باغبونی	چرا از بوسه دادن دلگرونی
بیا دختر پنج بوسه به ما ده	که فردا می روی با دیگری
نگاه بر خط راه کن اومدم من	سر زلفت دوتا کن اومدم من
سر زلفت دوتا کن، زلفای حنایی	برو شکر خدا کن اومدم من

پس از رسیدن به سن شرعی و قانونی، عقد رسمی صورت گرفته است. این قبیل سفارشات و تأکید بر ازدواج، امروزه به دلیل توصیه‌های پزشکی ناشی از نتایج و خیم ژنتیکی کاهش یافته است.

شکل دیگر ازدواج بده، بستان خوانده می‌شود در تعریف آن گفته شد، عبارتست از مبادله خواهر و برادر به این صورت که خواهر و برادری با برادر و خواهر دیگری، همزمان یا در فاصله زمانی نامعینی با یکدیگر ازدواج می‌کنند. مشکل این نوع ازدواج این است که اگر یکی از خانواده‌ها دچار اختلاف و ناسازگاری شوند خانواده دیگر مقابله به مثل می‌کند علاوه بر موارد ذکر شده دو شکل دیگر ازدواج از قدیم‌الایام وجود داشته است که لویرات (Lavirat) و سرورات (Sorvarat) نامیده می‌شوند (این دو کلمه در زبان عبری وجود دارد و معادل فارسی ندارد). اگر مرد متأهلی فوت نماید و برادر او با همسرش ازدواج نماید، لویرات نامیده می‌شود، لویرات در دین یهود حالت الزام دارد و در شرع مبین اسلام مجاز شمرده شده و توصیه می‌شود. در سالهای اخیر به دلیل شهادت رزمنده‌ای از یک خانواده، برادر او به پاس قدردانی از ایثار و از خودگذشتگی و سرپرستی فرزندان برادر با همسر او ازدواج نموده که یک عمل بسیار خدایستدانه محسوب می‌شود در صورتی که همسر مردی فوت نماید و او با خواهرزنش ازدواج نماید، سرورات خوانده می‌شود در زبان فارسی ضرب‌المثلی است که: کسی از مرگ زنش عزا می‌گیرد که خواهر زن رشیدی نداشته باشد، دلیل بر رواج این نوع ازدواج می‌باشد. سرورات بیشتر در روستاها شایع است (منبع: دکتر روح‌الامینی، محمود، گرد شهر با چراغ در مبانی انسان‌شناسی، انتشارات کتاب زمان، ۱۳۵۷).

شب شنبه خبر از یارم اومد	دوشنبه قاصد دلدارم اومد
سه شنبه چشم به راه بیم و امید	شب جمعه گل بی خارم اومد
به زلفون سیات دل پریشونه	ندونستم که دشمن پشت بومه
هنوز راز دلمون را نگفتیم	رسیده گوش به گوش تا کنج خونه
بلند بالا به بالات اومدم من	هوای خال لبهات اومدم من
شنیدم خال لبهات می فروشی	خریدارش منم چند می فروشی
به سیل باغ رفتم یافتم من	نظر بر نوگلی انداختم من
الهی دیده نامرد شود کور	که دلبر اومد و نشناختم من
سیه چشمی که گندم پاک می کرد	مرا می دید گریبان چاک می کرد
عرق از پشت چشماش برمه برمه ^(۱)	خود دستمال دلبر پاک می کرد
خوش از شبی که با هم می نشستیم	قلم بردست و کاغذ می نوشتیم
قلم نبود با چوب فلفل	کاغذ نبود با پرده دل
پسرعمو از آن بالا می آیه ^(۲)	قباکنده تن یک لا می آیه
به قریون تن یک لات ^(۳) بگردم	که امروز رفته و فردا می آیه
آلا مرغ سفید خونه من	حالات باشه آب و دونه من
سر هر چشمه ای که آب نوشی	کنی یاد دل دیوونه من

۱- Bormeh - تند، تند.

۲- می آید.

۳- یک لایت، یک لای تو.

آلا زهرا که خواهم خاطرت را	به برگ گل بگیرم چادرت را
به برگ گل نباشه برگ ریحون	به خاکستر بشویم چادرت را
خودم انگشتر و یارم نگینه	ستاره آسمون نقش زمینه
خداوندا نگه دار نگین باش	که یار اول و آخر همینه ^(۱)
سرراحت درآیم خسته خسته	گل نرگس بچینم دسته دسته
گل نرگس من بویی نداره	خودم گل می شوم یارم کنه بو
زره زری چادر زری	از کوچه ما می گذری
می خوام برم کرمانشاه	آب حننا بیارم
آب حننا نباشه	آب طلا بیارم
نسائی بر لب بوم اومد و رفت	دوباره بر تنام ^(۲) جون اومد و رفت
سلام من به کل قریون رسانید	نسائی چشم گریون اومد و رفت
از این بالا می آد چادر هوایی	گمونم می رسه باشه نسائی
سلام من به کل قریون رسانید	به چشم سورمه به پا بسته حنایی
سر چشمه رسیدم خسته بودم	دوتا سرخ و سفید نوچه ^(۳) دیدم
به چشم دیدم به دل آهی کشیدم	اگر شهر خودم بود می خریدم
از این کوچه سر بالا شدم من	به چارقد قرمزی آشنا شدم من
به چارقد قرمزی دستی زدم من	برارش ^(۴) اومد و رسوا شدم من

۲- Tanam - تن من.

۴- برادرش.

۱- همین است.

۳- Nowcheh - نوجوان.

از این کوچه به دو دو^(۱) می روم من به پابوس یار نو می روم من
اگر دانم دل تو مالِ مایه سه منزل را به یک شو^(۲) می روم من

به قرآن مجید آیه آیه دگر دردی به جان یار نیایه
اگر دردی به جان یار بیایه به جان من بیایه پایه پایه

سرکوه بلند، نار اشکنونه^(۳) همه می گن^(۴) که یار تو کدومه^(۵)
چکار داری که یار من کدومه سیاه چشمی که اشتر می چرونه

سرم درد می کنه صندل بیارید طبیب از ملک اسکندر بیارید
طبیب از ملک اسکندر نباشه طبیب از خونه دلبر بیارید

لب بوم^(۶) اومدی گل خنده کردی نگاه بر زلف بور^(۷) بنده کردی
الهی زلف بور آتش بگیریه مرا از خون ومون^(۸) دل کننده کردی

گل سرخم چرا رنگت شده زرد مگر باد خزان اومد تو را زد
برو باد خزان که برنگردی که رنگ گل انارم کرده ای زرد

لب بوم اومدی کردی اشاره دوکون^(۹) رنگریزی کردی اجاره
دکون رنگریزی خالی نمی شه دو چشم زرد من آبی نمی شه

۱- Dow Dow - دویدن.

۳- Eshkenuneh - شکستن.

۵- کدام است.

۷- رنگ زرد.

۹- دکان

۲- Show - شب.

۴- Migan - می گویند.

۶- بام.

۸- خانمان.

قباى میخکی رنگ می‌کنم من سبوی عاشقی او^(۱) می‌کنم من
 قباى میخکی دکمش چپ و راست میان قوم‌دوم^(۲) چشم‌تورا خواست
 نساهی از غمت تو^(۳) می‌کنم من به محنت روز خودشو^(۴) می‌کنم من
 نساهی عاشق زارم تو کردی چمن گل بودم خوارم تو کردی

به خاک کوچه پامالم تو کردی

از این سر تا به اون سر لاله کاشتم میان لاله‌ها سببی گذاشتم
 از این جا می‌روی سبیم نجینی برای یار شیرینم گذاشتم
 به قریون سرت ای سبب یزدی بیا با هم بریم تو باغ سبزی
 بیا همراه بریم سبزی بچینیم خدا قسمت کند با هم نشینیم
 الا دختر تو را می‌خوام یگونه^(۵) همه مالت بره جونت بمونه
 همه مالت بره در گنج قارون که این زلفای خوشت با من بمونه
 به قریون سرت می‌شم دوباره نمی‌دونم تو ماهی^(۶) یا ستاره
 اگر ماهی به دیدارت بیایم اگر مشکى^(۷) خریدارت بیایم
 سر دستم بگیرم مخمل خاص به پهلویت بخوابم گر خدا خواس
 به پهلویت بخوابم برنخیزم به توفیق خدا و حضرت عباس

۱- آب.

۲- قوم و خویشان.

۳- تب.

۴- شب.

۵- یگانه (تنها).

۶- ماه هستی.

۷- مشک هستی.

سرکوه بلند میشم^(۱) به دنبال خبر اومد که یارم گشته بیمار
پیاله پرکنم از آب انار به فردا صبح بَرَم به دیدن یار

الا دختر تو آهوی خدایی اگر صد سال بمانی مال مایی
اگر صد سال مانی سال دیگر به غیر از تو نگیرم یار دیگر

الا دختر تو را بگیرم امشب کمر بند تو را زرگیرم امشب
کمر بند تو را دادم به نقاش نمی‌دونم که ترکی یا قزلباش
اگر ترکی برو در شهر ترکان قزلباشی بیا مهمان ما باش

الا عامو ندادی دختری را تو گوش کردی سخنه‌های زنت را
در این دنیا حسابی نیست پیدا در اون^(۲) دنیا بگیرم دامت را

الادختر تو رامی‌خواهم چه می‌گی^(۳) چرا بر مادر پیرت نمی‌گی
الهی مادر پیرت بمیره که عاروسی من و تو سر بگیره
نارنج و ترنج بر سرم سایه زده عشقم به سر دختر همسایه زده

دل من اینجاست اونجا را می‌خواد

قد بلند ابرو کمون درویش مولارا می‌خواد

نمی‌تونم غمت بردارم از دل نمی‌تونم بسازم دور منزل
نمی‌تونم دمی بی‌تو بسازم دوپایم تا به زانو مانده، برگل

دو زلفون سیاه بنما که مردم اگر زهری بدی شاید که خوردم

۱- میش من (گوسفند)

۲- در آن.

۳- می‌گویی.

اگر زهری دهی از توی شیشه	ببینم بی وفایی از کی می شه
دو زلفون سیات را پیچ و خم ده	مرا در سایه زلفت وطن ده
اگر می خی ^(۱) خدا را خوش بیایه	کلوم الله ^(۲) بیار ما را قسم ده
به قریون حنای پشت دستت	تو قلیون چاق نکن می سوزه دستت
تو قلیون چاق نکن بنشین بر من	خودم چاق می کنم می دم به دستت
دلارومم ^(۳) نشسته کنج خرمن	نمی دانم چه گله دارد از من
برد ^(۴) از کداخدای ده بپرسید	چطور یاری گرفته بهتر از من
شبی که منزلم پای کمر بود	دو دستم گردن بی بی قمر بود
دو دست بردم گریبوش بگیرم	دل او از دل من سوخته تر بود
از کوچه درآمدی بلند و باریک	از دست و قبای تو شکر می بارید
تا کی بنشینم این شکر آب شود	گل در چمن و بنفشه بیدار شود
سرکوه های بلند چفت بره شیر	خبر او مد که یارم خورد شمشیر
پیاله پرکنم از آب گشنیز	بریزم سر به سر جا زخم شمشیر
از کوچه دراومدی و سییم دادی	هم رنگ خودت سرخ و سفیدم دادی
سیبی که تو داده ای هنوزش دارم	از نقره گرفتم و عزیزش دارم
از کوچه درآمدی گل تازه من	خیاط بریده تو را اندازه من
ستاره آسمون بالای سرت یار	دو مثقال طلا انگشترت یار

۱- می خواهی.

۳- دل آرام من.

۲- کلام الله (قرآن).

۴- Bered - بروید.

دو مثقال طلا قربی ندارد شبا شبگیر کنم آیم برت^(۱) یار
ستاره می شم و آسمون نشینم به هرجا یار می گرده ببینم
در باغ گل است و در بیابا نرگس از رفتن تو رضا نبودم هرگز
تا تو رفته ای دو پای من درمونه چشم چپ من ستاره گریونه
مرغی که هوا پرید گفتم اونه نصفی جگرم کبابه، نصفی خونه

پسر دایی گل گل دسته من پسر دایی نقاب بسته من
پسر دایی نقاب رو به تو بستم خدا صبرم بده پایت نشستم

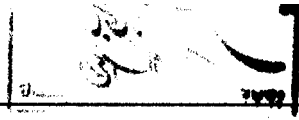
به قریون قد بالای لیلایت به قریون همون موهای شولات
خریدم شونه ای از چوب شمشاد بزن بر موها و ما را بکن یاد

بیا در بوم بیا در گوشه بوم بیا با هم گذاریم عهد و پیمان
بیا ای غنچه پنج بوسی به ما ده که فردا گل می شی، می شی پشیمون

در دروازه کرمون بهاره کجاوه بستن و هاجر سواره
کجاوه را برگیر هاجر نیفته یقین از جانب پروردگاره

از این بالا هیاهویی می آیه زدم بر شاخ گل بویی می آیه
بیا ای یار بنشین در کمونه که الان بوی آهویی می آیه

الا دختر تو مادر داری یا نه نشانی از برادر داری یا نه
همان بوس هایی که دادی کنج دالون یکایک را به خاطر داری یا نه



درخت سبز بودم توی کشمون به سیل ما میان آن سرمه چشمون
به سیل ما میان گل بچینند یکی صبح و یکی ظهر و یکی شوم

دلم می‌خواد که داماد شما شم دلم می‌خواد از این رودخونه تاشم^(۱)
همه می‌گن که این یار و غریبه دو سال خدمت کنم تا آشنا شم

در خونت^(۲) درآیم باگدایی نمی‌پرسی که درویش کجایی
برو درویش توکل بر خدا کن که اینجا نیست خیرات خدایی

به قربون ستاره روشنت شم نخور غصه به قربون قدت شم
نخور غصه که غمخوارت کریمه لحافت آسمون، فرشت زمینه

الا دختر که موهای زاغو^(۳) داری سبد بر دست و میل باغو^(۴) داری
سبد بر دست و میل باغ ما کن پچین زردآلو و دردم دوا کن

سر چشمه که آبم دادی ای دل مثال رشته تابم دادی ای دل
نترسیدی ز فردای قیامت جواب پاک و صافم دادی ای دل

سرکوچه پسندت کردم، ای گل کوتاه بودی، بلندت کردم ای گل
ترش بودی به مثل آبلیمو به مثل آب قندت کردم ای گل

دلم می‌خواد که باتو یار باشم چون دانه در میان نار باشم
چو دانه در میان نار شیرین برای شربت بیمار باشم

۱- Tasham - رد شوم، بگذرم.

۳- Zaghu - به رنگ زاغ.

۲- خانه‌ات.

۴- باغ کوچک من.

قدت از دور می بینم درازه دل بی صبر من تا کی بسازه
دل بی صبر من صبرش تموم شد مگر زرگر بیاد از نو بسازه

ستاره آسمون می شمارم امشب به بالینم نیا بیدارم امشب
به بالینم نیا خواب خش^(۱) کن تموم دشمنون بیدارند امشب
دلی دارم دل دیوونه دارم نه دل در کار نه دل در خونه دارم
نه دل در کار نه دل در مال دنیا هنوزم دلبر جانونه دارم

دلم می خواد که دلسوز تو باشم چراغ شمع و فانوس تو باشم
دلم می خواد در این شبهای مهتاب من آن ماه دل افروز تو باشم

دیشب غم دل به دل بگفتم بنهفت چون صبح دمید، دیگری هم می گفت
من بودم و دل، سر مرا فاش که کرد دیگر غم دل به دل نمی باید گفت

من از کزدم نمی ترسم ولی از مار می ترسم من از مردم نمی ترسم ولی از یار می ترسم

سیه چشمی که می دوشه بز چال^(۲) دلم مثل کبوتر می زند بال
خداوندا مرا یک سوزنی ساز که دلبر می زند بالای دستمال

به دست گیرم گل چوب اناری بگردم شهر به شهر دنبال یاری
بگردم تا بگیرم کهنه یاری که یار نو نداره اعتباری

به دست گیرم عصای چوبِ فلفل بگردم تا بگیرم یار همدل
بگردم تا بگیرم کهنه یاری که یار نو نبرد بارم به منزل

سیه چشمی که من امروز دیدم نه در عید و نه در نوروز دیدم
 نه در عید و نه در نوروز پارسال میون خونه کفشدوز دیدم

سیه چشم و سیه ابرو، سیه خال بده پنج بوسه تا گاوت کنم بار
 نه این گاو و نه این بار و نه این کار مرا ننگ است هفت پشتم از این کار
 بیا دلبر نکن نامهربونی همیشه نیست بازار جوونی
 جوونی نوبهاری بود و بگذشت پس پیری کنم یاد جوونی

یاری می‌خوام که زلفاش بور باشه به دستش خوشه انگور باشه
 به دستش خوشه انگور باغی محبت داشته باشد، دور باشد

درخت سرو بودم در بیابان چرا آبم ندادی ماه تابان
 تو که آبم ندادی سبز گشتم به امید خدا و برف و باران

ستاره سرزده ماه هم دراومد صدای قافله دلدار اومد
 نیت کردم که در خوابش ببینم دیدم خنده کنون از در دراومد

شب مهتاب که مهتابم نیومد نشستم تا سحر خوابم نیومد
 نشستم تا سپیده صبح اثر کرد گل شوخ وفادارم نیومد

سیاه چشمی که در باباد^(۱) دیدم نه در یزد و نه در شیراز دیدم
 سیاه چشمی که خواهان دلم بود به سوی قلعه باباد^(۲) دیدم

گلی از دست من بستون ^(۱) و بوکن	میون هر دو زلفت فروکن
به هرجا می‌روی که من نباشم	خودت برخیز و با او گفتگو کن
دو چشمونم به درد اومد به یکبار	به بس که گریه کردم از غم یار
از اینجا تا به کرمون لاله کستم	میونجی لاله‌ها سییی گذاشتم
از اینجا می‌روی سبیم نجینی	که این سیب را به خون دل کاشتم
چشام در راه دلم در انتظاره	اگر که ماه زند می‌گم که یاره
اگر که ماه زند بر برج اقبال	همون یار خودم سینه گذاره
سر دیوار باغ آدور ^(۲) داره	میون باغ خیار خوب داره
سر یارم به گوشه ناکسونه	مگه ^(۳) گوشه خودم آدور داره
دلم می‌خواند امینت باشم ای گل	در خیمه کمینت باشم ای گل
همون ساعت که از حمام درآیی	خودم فرش زمینت باشم ای گل
دلارومم نشسته روی خرمن	نمی‌دونم چه گله داره از من
پِرد ^(۴) از کداخدای ده بپرسید	مگر یاری گرفته بهتر از من
دلارومم نشسته بر لب او ^(۵)	دو زلفون سیاه را می‌دهد تو ^(۶)
دو زلفون سیاش تو برنداره	شماله می‌کشه مثل بش ^(۷) جو

۱- بستان - بگیر.

۳- مگر.

۵- آب.

۷- علف نرم.

۲- نوعی خار.

۴- بروید.

۶- تاب.

دلارومم نشسته کنج خونه	سری شسته دو زلفا کرده شونه
همون آبی که از زلفش میایه	همش مرواریهای دونه دونه
دلارومم نشسته بر بلندی	شکر می‌نوشه و بادوم قندی
شکر کنج لباش قربی نداره	بده پنچ بوس برای دردمندی
به قریون سرت گردم دوباره	نمی‌دونم تو ماهی یا ستاره
اگر ماهی به زیر ابر تاکی	مسلمانی به دین گبر تاکی
مگر من دختر بابا نبودم	مگر من خوش قد و بالا نبودم
مرا دادند به یک مرد گدایی	مگر من قسمت خوبان نبودم
خوشا امشب که مهمان شمایم	کبوتر بر لب بام شمایم
تُرش‌رویی مکن در پیش مهمان	خدا داند که فرداشب کجایم
ای بادوم سفید سر برآورده ز پوست	عالم خبره که من تو دارم دوست
اگر سرم ببری و تنم افته ز پوست	من از تو قدم برندارم شب و روز
پسینی ^(۱) که دلم می‌ره به بندر	نمی‌دونم کجا می‌گیره لنگر
عجب زلفای بوری داره دلبر	خرابش می‌کنه گرمای بندر
شتر هاشی بکردن او ^(۲) ز دیمه ^(۳)	برم ^(۴) پنگل ^(۵) بگیریم از سکیه
اگر دونم سکیه مال مایه ^(۶)	برم قصری بسازم در مدینه

۱- بعد از ظهر.

۳- Dimeh - نام منطقه‌ای است.

۲- آب.

۴- Beram - بروم.

۶- مال ما هست.

۵- پنچ گل.

بر روی سینه دخترای بندر خودم باغبون شوم آبش بدارم	سکینه خانمم صبر سکندر بر روی سینه‌اش فلفل بکارم
به قریون دل چار شونه می‌شم اگر ترکش کنم دیوونه می‌شم	به قریون انار دونه می‌شم همه می‌گن ^(۱) برو ترک دلت کن
زده خیمه به دور جا نمازم میان دوست و دشمن سرفرازم	از آن بالا می‌آید سرو نازم به قربان بزرگی خدا شم
که یارم طاقت گرما نداره	خدایا ابرکن بارون بباره
به پای نازکش سُفال جو ^(۲) رفت به منقاش طلا خارش درآرید	گل کوچولکم گفتم نرو رفت بِرد از اصفهون جراح ببارید
که هرجا یازم می‌گرده من ببینم	ستاره می‌شوم آسمون نشینم
به پابوسم می‌آیند سَرمه چشمون به قریون قد و بالای ایشون	درخت سرو بودی توی کشمون ^(۳) به پابوسم می‌آین میوه چینون
جوونی خوابیده بیست و سه ساله چشی جیش کنم نقل و آلوچه	سرکوه‌های بلند، جفت، جفت ستاره چشی ^(۴) دستش بدم قلیون و شیشه
زیون دشمن را کی ببندم بیا عقد تو را پنهون ببندم	از اینجا تا به کرمون نی ببندم زیون دشمنون بسته نمی‌شه

گلی دارم به دست کس نمی دم الا دختر دو چشمون لاله داری طناب از گردن گوساله واکن	خریدم گوهری را پس نمی دم طناب برگردن گوساله داری چه حرفی با من بیچاره داری
ای یار سلام، یار وفادار سلام عهد کردم که دگر بنده سلامت نکنم	هر دسته گل به روی گلزار سلام این بار دگر بر سر هر بار سلام
با آمدنت بهار دل پیدا شد ای کاش که رفتنت نمی دیدم من	بلبل به نوا آمد و گل وا شد با رفتن تو قیامتی بر پا شد
بیا تا ما و تو جانانه باشیم به پای سایه های گل نشینیم	یکی شمع و یکی پروانه باشیم دعا بر هم کنیم تا زنده باشیم
راه پر پیچ و خم عشق تو را پیمایم گر کنند قطع دو پایم به نگاه عشقت	جان خود را به فدای قدمت بنمایم با سر و دست به کویت به خدا می آیم
گل کوچک چینی به چینی کدوم باغت برم که سایه باشه	کدوم باغت برم که گل بجینی به زیر سایه هاش آلاله باشه
از اون بالا می آید ابر تیره سر اسبش بگیر و سایه گردون	علی اکبر سوار اسب می ره که رویش نازکه گردی نگیره
بلند بالا منو ^(۱) مهمون خود کن اگر از من تو دیدی بی وفایی	منو سیر از لب و دندون خود کن بکش خنجر، سرم قربون خود کن

الا ای نازنین برگ زیره الهی هرکس، هرکی را می خواد بگیره
 الا ای نازنین برگ شلغم تو که ما را نمی خواهی جهنم
 به دور قصر گل می گردم حالا کمند بنداز من می آیم بالا
 نشینم گوشه تخت روونت بده پنج بوسه تا بوسم لبونت

لب بوم اومدی چادر پس انداز مرا طوق طلا کن گردن انداز
 اگر طوق طلا ارزش نداره مرا فیروزه کن کنج لب انداز

به کرمون می زوم راننده باشم به قریون قد تابنده باشم
 همه می گن برو ترک دلت کن چطور ترکش کنم شرمنده می شم

سیاه چشمون که گندم پاک می کرد مرا می دید گریبون چاک می کرد
 مرا می دید اشکهای دیده می ریخت با دستمال کتونیش پاک می کرد

دو تا گل دارم در شب و روز یکی معصومه و زهرای دلسوز
 همه می گن کدوم را دوست داری برای هر دو می سوزم شب و روز

الا دختر نمی خواهم بدت را طلا و نقره می گیرم قدت را
 طلا و نقره گر قریبی نداره به مراورید کشم موی سرت را

الا دختر به حق حق تعالی سرانداز سرت بنداز بالا
 مرا چون طفل شیرین در بغل گیر بجنبون و بگو آلا و لالا

الا دختر پسندت کرده ام من به قد نی بلندت کرده ام
 تُرش بودی مثال آب نارنج به شیرینی قندت کرده ام من
 به قریون قد و بالای لیلت به قریون دو زلفون شلیلت
 سر شب تا سحر دورت بگردم ببینم تا به کی می گرده میلت

بیا در بغل تنگ بگیرم نخ‌ی از موی شبرنگت بگیرم
نخ‌ی از موی شبرنگت نباشه دو بوسه از لب قندت بگیرم

دلارومم نشسته در پس کار به دست ماکو به دل داره غم یار
خداوندا مرا سر دست این ساز به پیش خود کشد روزی دو صد بار

دلارومم نشسته صحن حموم^(۱) به نقره شسته جوش گشته پر خون
دلم می‌خواد که دلاکش بگردم بشویم از گل‌ویش تا به ناخون^(۲)

* * *

قد سروت علم کن اومدم من غمت از دل به در کن اومدم من
شنیدم میوه باغت رسیده کلیدش را کرم^(۳) کن اومدم من

بیا دلبر مکن بد راهی امشب بکن^(۴) اطلس، پیوش دارایی امشب
بکن اطلس بیا بر روی قالی بخوابیم قد به قد همراهی امشب
شبی که تونیایی من نخندم نه سرمه چشم کنم نه سر ببندم
اگر دانم که فرداشب می‌آیی سرشب باز کنم تا صبح ببندم

شبی که منزلم کوی تو باشد طناب خیمه‌ام موی تو باشد
شبی که حاجیان از حج می‌آیند زیارت گاه من روی تو باشد

۱- حمام.
۲- ناخن، نا انگشت پا.
۳- Bekan - بیرون بیاور.
۴- بکن

۱- حمام.
Karam - ۳

آنقدر دارم غم توشه که عاشقی فراموشه

نسائی^(۱) پیرهن صوفی بریده بلند بالا و مخصوصی بریده
سلام من به کل قربون رسانید نسائی رخت عاروسی بریده

نسائی پیرهن اطلس به برکرد در خونه کل قربون گذر کرد
سلام من به کل قربون رسانید تلنگی^(۲) زد به در آبی طلب کرد

نی هفت رنگ صدایی داره دلبر همه دردی دواپی داره دلبر
همه با کشتن خویشون رضایند که خویشون هم خدایی داره دلبر

شبی که منزلم کوی تو می بود طناب خیمه ام موی تو می بود
شبی که حاجیان می رن به مکه زیارت نامه ام روی تو می بود

دو دل دارم یکی ماه و یکی رو یکی صغری یک زینب چو شب بو
همه می گن کدام را دوست داری برای هر دو می سوزم شب و روز
بیا زینب بریز چایی به فنجون بیا صغری بریز قندی به قندون
چرا غم می خورید ای جون خاله که نان در سفره و ماست در پیاله

سردست حنا باشه ربابه دل و دینت به ما باشه ربابه
شنیدم آمدند عقدت ببندند عروسیت به ما باشه ربابه

۱- در ابیات متعددی به نام نسائی اشاره شده است یا اصولاً شعر در وصف او گفته شده است. نسائی، دختری کولی یا در اصطلاح محلی غربی بوده است و نام پدرش کل قربون، که هرساله فصل زمستان را در بافق می گذرانند (قشلاق) و در ماههای گرم سال به بیلاق می رفتند. نسائی در اوج خوشگلی و زیبایی بود و بسیاری را دل و دین باخته خود کرد.
۲- Telengi - تلنگر.

دل من ماس^(۱) می خواد ماس می خواد
 پنیر از کیسه کرباس نه چندون
 دو تا دختر در این گودال می رفت
 نیت کردم جلویی را بگیرم
 پنیر از کیسه کرباس می خواد
 یکی جلو، یکی دنبال می رفت
 که دنبالی چو قرص ماه می رفت

گر ماه تویی ستاره روز منم
 گردسته گل شوی بیایی به برم
 گر قبله تویی شمع دل افروز منم
 بردارم و بگذارم و بویت نکنم

سر و بالا شدیم بر روی کازه^(۲)
 که گفتم شهریانو پنج بوس به ما ده
 که دیدم شهریانو به خواب نازه
 لبش خندید و گفت شبها درازه

خودم مست و دلم مست و تفنگ مست
 بگنجم تا نفس در سینه ام هست
 بگیرم دامن کوه های برمست

بنال بلبل بنال بی چاره بلبل
 چرا بلبل از این غصه نمیره
 که دور افتاده ام از خرمن گل
 سیاه زاغی نشسته جای بلبل

الهی بشکنه آن عربونه^(۳)
 که کاشکی دست من اشکسته می شد
 که دختر می شنوه آتش به جونه
 باش^(۴) دستمال یارم بسته می شد
 دم فصل بهار و موسم گل
 که عقد ما و یارم بسته می شد

شب اول که رفتم نومزه^(۵) بازی
 کلید باغ گل دست خودم بود
 به والله نکردم دست درازی
 نچیدم گل برای سرفرازی

۱- ماست.

۳- Arabuneh - عربونه - تنبک.

۵- نامزد.

۲- Kazeh - کویر.

۴- به وسیله.

شب ابراست و ابرا^(۱) پاره پاره نساء را می‌برن با شمع و لاله
همه می‌گن نساء یک بچه داره سردست نساء گل غنچه داره

سلام من به کل قربون رسانید نسائی قُرب بیشتی نداره
نساء خیمه زده پادومن کوه که رفتم دیدنش از من گرفت رو
سلام من به کل قربون رسانید گلی که کهنه شد کی می‌دهد بو
دلم از محله بالا نشد شاد همون وعده‌ای که کل قربون به ما داد
عرق چین سرم گلچه به گلچه مرا چشمک نزن این توی کوچه
مرا چشمک مزن ای مرد نادون

به خواب رفتم به خوابت دیدم ای گل به خواب دیدم برت خوابیدم ای گل
به خواب رفتم دو دست گردنم بود ولی بیدار شدم نومیدم^(۲) ای گل
به قربون سرِ شالِ سفیدت چطور خوب اومدی هشکی^(۳) ندیدت
چطور خوب اومدی تو در ولایت به قربون خدا که آفریدت

۲- ناامیدم.

۱- ابرها.

۳- Heshki - هیچکس

جدایی

نوشتم نامه‌ای از برگ چایی ببندم گردن مرغای هوایی
که هرکس نامه را فوری بخواند بخواند و بگد داد از جدایی

شب مهتاب و مهتابم نیومد نشستم تا سحر خوابم نیومد
نشستم تا سحر قلیون کشیدم که یار هر شبم، امشب نیومد

دو تا کفتر بودیم بر سقف دالون خوراک هر دو تامون مغز بادوم
الهی خیر نبینه کدخدامون که سنگ زد بر دوتای هر دو بالون

دو تا کفتر بودیم در سقف دالون خوراکم دانه بود و آب بارون
هر آنکس ما دوتا از هم جدا کرد الهی چشم او بگرده گریون

سرم بر ملک نیمروزه، خدایا دلم بر یار میسوزه خدایا
از اون ترسم بمیرم در غریبی کفن بر من که می دوزه خدایا

نگاری در سفر دارم خدایا دوچشمی پشت در دارم خدایا
دو چشمم شد سفید و او نیومد نه کاغذ نه خبر دارم خدایا

از آن بالا می آید خرد و خسته رسیدم بر در دروازه بسته
در دروازه را بازکن به یارم که یارم یکه و تنها نشسته
دوتا سرو بلند بودیم بر هم جدا گشتیم و هر دو می خوریم غم
جدا گشتیم و داغ هم نبینیم گلها خرمن کنیم سایه اش نشینیم

گلها خرمن کنیم سایه درانداز که درد عاشقی چاره نداره

درخت زعفرونم دونه کرده دوتا بلبل به زیرش لونه کرده
بیاید بشنوید آواز بلبل غم دلبر مرا دیوونه کرده

چه کنم چاره ندارم که فلک کرده مرا از تو جدا
از کدامین غنچه بچینم که دهد بوی تو را

بیابون در بیابون بار گندم همه در شهر خود من شهر مردم
همه با یار خود گویند و خندند من مسکین چرا تنها نشستم

از این کوچه مرو کوچه درازه دل بی صبر من تا کی بسازه
دل بی صبر من چندیش نمانده اگر زرگر بیاد از نو بسازه

خداوندا سه درام دادی یکبار غریبی و ره دور و غم یار
خداوندا غریبی را تو بردار خودام دونم ره دور و غم یار

دو تا سرو بلند بودیم بر هم جدا گشتیم و هر دو می خوریم غم
اگر مُردیم بمیریم هر دو تامون ببندند قبر جفتی از برامون

خودت گفتی که فصل گل می آیم گل عالم تموم شد کی می آیی

از این جا تا به کرمون هفت گذاره گذار هفتمی نقش نگاره
گذار و بشکنه خاکش بریزه که یارم در گذار چشم انتظاره

شمال همدم می آید امبار^(۱) که بویی از وطن می آید امبار
نمی دونم بخندم یا بگیریم که یارم از سفر می آید امبار

خدایا سه دردم دادی یکبار غریبی و اسیری و غم یار
خداوندا اسیری را تو بردار خودم دونم غریبی و غم یار

پسینی و پسینی و پسینی خودم کردم که تقصیر کسی نی
خودم کردم که شصتم را بریدم وطن دادم غریبی را خریدم
غریبی گشتم و مثل وطن نی ز غم خوردن کسی مانند من نی
اگر شیر و شکر غربت بنوشی که مانند گدایی در وطن نی

شب شنبه که از یزد بار کردم چه بد کردم که دور از یار کردم
رسیدم بر سر کوه طبرکوه^(۱) نشستم گریه بسیار کردم

سرسنگی که من دارم کی داره دل تنگی که من داره کی داره
همین هم بد نگفت بیچاره نجمه دل صبری که من دارم کی داره

مسلمانا ببین امشب چه وقته که بلبل بر سر شاخ درخته
که بلبل می رود شاخه به شاخه جدایی مادر و دختر چه سخت

شب مهتاب قلیونم شکسته دو تا دشمن به پهلویم نشسته
دو تا دشمن برید که خیر نبینید که یار با وفام تنها نشسته

دو زلفونت ببندم ای ربایم چه می خواهی از این حال خرابم
تو که با ما سر یاری نداری چرا هر نیمه شب آیی به خوابم

دو زلفون سیات بنما که مُردم اگر زهرم دهی شاید که خوردم
اگر زهرم دهی از توی شیشه ببینم بئی وفایی از کی میشه

عرق چین سرت چیت محبت چرا انداختی و رفتی به غربت
چرا انداختی و حیفت نیومد نگفتی بر سر یارم چه اومد

شب چهارشنبه بود و نیمه ماه نیت کردم بنشینم بر سر راه
نیت مکن و منشین بر سر راه مرادت می‌دهم امروز و فردا

دل من در غربی وانی نمی‌شه کسی هم درد من پیدا نمی‌شه
یکی هم درد من در بالاخانه کلیدش گم شده پیدا نمی‌شه

سر آب سُر سر و پایم سریده پسر عمو به فریادم رسیده
الهی کور شه چشمای زن عمو که نگذاشت من بشم عروس عمو

سر راهم دو تا شد وای بر من رفیق از من جدا شد وای بر من
رفیق از من جدا شد رفت به غربت به غربت آشنا شد وای بر من

نوشتم نامه‌ای از برگ چایی فرستادم برای جون دایی
بگویند دایی این نامه بخواند بگویند ای داد و بیداد از جدایی

دو تا سرو بلند بودیم بر هم جدا گشتیم و هر دو می‌خوریم غم
نه دستم می‌رسه که گل بچینم نه آن سرو بلند سر می‌کنه خم

عزیزم خدمت را بد نکردم زدی تیری که جونم رد نکردم
زدی تیری از تیرهای کاری گل شوخ وفادارم کجایی

خودم اینجا و یارم در هراته جلو راهش درخت آب‌نباته
درخت آب‌نباتم خوشه کرده غم دلبر مرا دیوونه کرده

بیابان می‌روم کاری به کاری نه دونه می‌شکنه نه پرکاهی	که لوکم ^(۱) بسته بر شاخ چناری دم به دم می‌گویدم دلبر کجایی
اگه یار مرا دیدی به غربت مرا جا هشتی و رفتی به غربت	بگو ای بی‌حیای بی‌مروت نگفتی بر سر یارم چه اومد
خودم اینجا و یارم کازرونه درخت زعفرانم دونه کرده	سرراش درخت زعفرونه غم دلبر مرا دیوونه کرده
سرم درد می‌کنه امروز سه روزه که هرکی ما و تو از هم جدا کرد	الهی خونه دشمن بسوزه کفن بهر عزیزکردش بدوزه
خراسون می‌روم کاری به کاری نه جو می‌خوره نه پرکاهی	که اسبم بسته بر شاخ چناری که شیحه می‌کشه دلبر کجایی
شمال ^(۲) دم به دم می‌آید امروز خودت گفתי که وقت گل می‌آیی	چه بویی از وطن می‌آید امروز شماره کن ببین چند روزه امروز
گل سرخم سفید شد کی می‌آیی خودت گفתי که وقت گل می‌آیی	بنفشه برگ بید شد کی می‌آیی گل عالم تموم شد کی می‌آیی
گل من از محله بالا می‌آیه کتون پوشیده و نارنج سر دست	سر شب رفته و حالا می‌آیه یقین دارم که رو بر من می‌آیه

سرکوه بلند تاکی نشینم	درخت را خم کنم نارنج بچینم
درخت را خم کنم نارنج نداره	که درد عاشقی چاره نداره
ستاره سر زده ماه هم به دنبال	رئیس قافله کی می‌کنه بار
رئیس قافله لنگر به لنگر	که یار کودکم مانده به دنبال
دلم می‌خواد گل شش‌پر بچینم	میانجی مادر و دختر نشینم
میانجی دختر و مادر اناری	کشیده سرمه دنباله‌داری
سرم درد می‌کنه صندل دواشه	طیب از ملک اسکندر دواشه
طیب از ملک اسکندر نباشه	عرق از سینه دلبر نباشه
شبا ^(۱) گریه کنم روزها بخندم	که دشمنها ندونن حال زارم
نسائی از غمت تو ^(۲) می‌کنم من	به منت روز خود شو ^(۳) می‌کنم من
نسایی عاشق زارم تو کردی	چمند ^(۴) گل بودم خارم تو کردی
چمند گل بودم به باغ بالا	به خاک کوچه پامالم تو کردی
مسلمونا دلم یاد وطن کرد	نمی‌دونم وطن کی یاد من کرد
نمی‌دونم پدر بود یا برادر	خوشش باشه که هرکس یاد من کرد
شتر سینه‌گذاره تا نمی‌شه ^(۵)	دو چشمم خواب گرفته و نمی‌شه
دو چشمم خواب گرفته بونه ^(۶) یار	که یار خوابیده و بیدار نمی‌شه

۱- شبها.

۳- Show - شب.

۵- عبور نمی‌کند.

۲- Tow - تب.

۴- چمن.

۶- Buneh - بهانه.

به دستمال گل بادام دارم	نه شب خواب و نه روز آرام دارم
ندارم قاصدی محرم فرستم	برای یار خود پیغام دارم
یارب چه کنم که تشتم از بوم افتاد	آوازه من ز شهر کرمون افتاد
یارب چه کنم که همدم بی دم شد	پشتم ز کمان آهنی بود خم شد
الا دختر نشستی کنج دیوار	نمی دانی دوی درد بیمار
دوی درد بیمار یک طبیب است	دوی درد عاشق دیدن یار
چطور با دست خود شصتم بریدم	وطن را دادم و غربت خریدم
دلم می خواد که مرغان هوا شم	پر و بال بلندی داشته باشم
نشینم بر سر دیوار خانه	خبر از حال زارت داشته باشم
سرسنگم، سر چار سنگم ^(۱) امشب	غریب و بی کس و دل تنگم امشب
ای خدا راز دلم را به کی ابراز دهم	محرمی نیست سختم را چه کنم
خوشا روزی که باهم می نشستیم	قلم در دست و کاغذ می نوشتیم
قلم افتاد از دستم و کاغذ باد برد	مگر مشق جدایی می نوشتیم
شبی که مار خونی زد به پایم	صدایم می رفت عرش خدایی
یکی می گفت که زخم مار داره	یکی می گفت فراق یار داره
به بالای سرم افتاده ماری	چطور ماری که سر داره هزاری
تموم ^(۲) گوشت و خونم را گزیده	بیا دلبر که پادزهرش تو داری

مسلمانان دلم شیدا است امشب دلم رفته ناپیدا است امشب
به زیر چشم من گندم بکارید که آب چشم من دریا است امشب

ستاره در هوا می بینم امشب زمین در زیر پا می بینم امشب
اگر مردم نمی دونند بدوند که یار از خود جدا می بینم امشب

خدا کرده که من دور از تو باشم ز نخ باریکتر و موی تو باشم
خدا داده به من مهر و محبت که من منت کش روی تو باشم

همیشه یاد رویت می کنم گل گلاب هستی و بویت می کنم گل
اگر صدفبار جانی داشته باشم فدای تار مویت می کنم گل

خوشا روزی که با هم می نشستیم سماور می جوشید قند می شکستیم
سماور می جوشید آبش تمام شد مگر نامه جدایی می نوشتیم

شب مهتاب که مهتابم نیومد نشستم تا سحر یارم نیومد
نشستم از سحر من تا به چند روز همون یار وفادارم نیومد

من از گرمای بندر ناتوانم غم دلبر اثر کرده به جانم
غم دلبر چو الماس برنده بریده گوشت و مونده استخوانم

سرم درد می کنه ای مادر من خبرکی می بره بر دلبر من
خبر را می بره دلبر بیایه بماله چوب صندل بر سر من

بیا تا رو بر رویت گذارم بیا تا شونه بر مویت گذارم
بیا که ما و تو با هم بخوابیم به قد، ابرو به ابرویت گذارم

دو تا بودیم دوتا کبک‌های جفتی	خدا خواسته که ما از هم بفتیم
نمی‌دونم خدا کرد یا قضا کرد	که گوشت و نازه ^(۱) را از هم جدا کرد
من می‌روم و نگار من می‌ماند	صبر بر دل بیقرار من می‌ماند
من می‌روم و دگر نخواهم آمد	از آمدنم دگر خدا می‌داند
شب شنبه که بردند ماه ما را	گل خوش رنگ و خوش رفتار ما را
که هرکه می‌بره خیرش نبینه	پریشون می‌کنه احوال ما را
شتر از بار می‌ناله من از دل	بنالیم هر دومون منزل به منزل
شتر می‌ناله که بارم گروونه	منم نالم که دور افتادم از دل
سرم درد می‌کنه جایی ندارم	شدم بیمار و غمخواری ندارم
اگر دلبر به بالینم بیایه	من از بیماریم باکی ندارم
من از ملک پدر گشتم جدایی	گرفتم با غریبون آشنایی
غریبون حالت خوبی ندارند	اول مهر است و دوم بی‌وفایی
شب اول که از یزد بار کردم	غلط کردم پشت بر یار کردم
رسیدم بر سر خیمه کویجون	نشستم گریه بسیار کردم
دلم می‌خواد جوون گردم دوباره	زنم خیمه به اون میلای ^(۲) هزاره
که پیری دامن عمرم گرفته	جوونا می‌کنند از ما کسناره
چه بادی دم به دم می‌آیه امروز	چه بویی از وطن می‌آیه امروز
کسی می‌بود خبر می‌برد ولایت	عزیزم از سفر می‌آیه امروز

دویست روزه که پشت بر خانه کردی تو وعده مرا شش ماهه کردی
ببین وعده من یک ساله می شه نمی دونم که غربت خانه کردی

قلم سوری و کاغذ برگ سوری نویسم نامه ای از راه دوری
نویسم نامه ای کاکا بخونه بخونه و بگه داد از جدایی

دوتا سیب و دوتا نارت فرستم دوتا لیموی آبدارت فرستم
دلی که صبح و شوم یاد تو می کرد خدا صبری به من داد و نشستم

حسین جانم سفر کرده و رفته دلم را خون جگر کرده و رفته
نترسیده از اون فردای قیامت که بلبل در قفس کرده و رفته

دو چشمونی به در دارم خدایا عزیزی در سفر دارم خدایا
خدایا آن عزیزم را بیاور دل خونین جگر دارم خدایا
الا ماه بلند حیرانم امشو گدا بودم ولی سلطانم امشو
کلید باغ گل دست خودم بود به توی باغ سرگردانم امشو

الا ماه بلند بیست و یکم شو چرا هم درد عاشق نیستی امشو
همه استارگان در کوه نشسته نمی دونم سفیل^(۱) کی نشسته

ستاره از قبیل ماه بردند سربار مرا از یاد بردند
الهی مردمان بد بمیرند که کم کم گفتند و یکبار بردند

چغوت^(۲) کله سبز بالت علم کن به شیراز می روم یارم خبر کن
به شیراز می روی دلبر نباشه غریبی جا گذار رو به وطن کن

الا باد صبای صبح غمگیر سلام از من ببر با مادر پیر
 بگو فرزندت سلامت می‌رساند حلالم کن که شبها داده‌ای شیر
 اگر من در غریبی جان سپارم خدا دانه عزاداری ندارم
 ندارم مادری گریه کنه سوز ندارم خواهری شب را کنه روز
 ندارم هیچ برادر یا که یاری که تابوتم گذاره سر راهی

بگو ولایت دور ز من، من دور از ولایت از دست قوم‌دو دارم شکایت
 دعای من در این عالم همینه که سایه‌ات از سرما کم‌نگیره
 غریبی را نخواستم وطنم شد سخن گفتم که بارگردنم شد
 سخن گفتم میان دوست و دشمن ندونستم که دوستم دشمنم شد

عرق چین سرت در بقچه دارم خراسان می‌روی من غصه دارم
 خراسان می‌روی زودی بیایی هنوز داغ دلم ناگفته دارم

چطور با چوب خشک نعنا بگیرم چطور بی‌دلبرم تنها نشینم
 نشینم سایه نعنا و ریحون که شاید دلبرم آیه از بیابون
 تو چه دانی که دلم بی‌تو چه حالی داره خواب راحت نکنه هر دم خیالی داره
 هفته‌ها رفت از اون ماه نیومد خبری این دل غم زده من منت سالی داره

دلم از گزردش دوران شده سیر فراق یار جانی کردتم پیر
 بیا باد صبا بگو به دلبر که زلفش دیگران را کرده زنجیر

خوشا روزی که گل بودیم و بلبل تو گفتی صبر کن، کردم تحمل
 دلم تنگ و زمین تنگ، آسمون تنگ غم دوری به جونم می‌زنه چنگ

دوری ز برم ای گلشن جانان چه نویسم ترسم که قلم شعله کشد صفحه بسوزد	من مور ضعیفم به سلیمان چه نویسم با این دل پر خون به عزیزم چه نویسم
به شیراز رفتنت راضی نبودم اگر این روز را من دونسته بودم	که کاشکی تیر عشقت خورده بودم دو پنج بوس از لبانت چیده بودم
پریشانم چو گیسوی تو ای گل ندارم تاب هجران تو دیگر	هواخواه توام مانند بلبل کنم تا کی فراغت را تحمل
وفادار توام از جان و از دل بیا اندر عوض ای مونس جان	قدومت را نهم بر دیده منزل تو هم با من وفا کن در مقابل
بیا بـنـگر بر آینه دل بیا از راه لطف و مهربانی	که می باشه به دیدار تو مایل ولی بنشین مرا اندر مقابل
دوری ز برم از تو خبر نیست مرا خواهم که به جانب تو پرواز کنم عزیزم ماه چاره ماه چاره ^(۱) برادر بر بخیز رو ^(۲) گیوه پاکن	می سوزم و می سازم و چاره دگر نیست مرا اکنون چکنم که بال و پر نیست مرا برادر بر بخیز که وقت کار که یارم در وطن چشم انتظاره
دلم می خواد غلام شاه باشم به چرخ نو بروی چاه نگنجه	به چرخ نو بروی چاه باشم ستاره در کناره ماه باشه
لبت بسوسم دهن بوی هل آیه همه می گن جدایی کن جدایی	جدایی و طلاق مشکل آیه جدایی گر کنم عمرم سر آیه ^(۳)

۱- ماه چهارم است چهار ماه است.

۲- برو.

۳- پایان یابد.

چشمها باز کردم دلبرم رفت جوونی و جاهالی^(۱) از سرم رفت
جوونی و جاهالی و غروری همش^(۲) همراه ایل دلبرم رفت

سه سال است و سه عید است سه نوروز به دنبال تو می‌گردم شب و روز
اگر امروز و فردا تو نبینم برم در پیش استاد کفن دوز

فراموشم مکن ای یار جانی که در راه تو دادم زندگانی
جوانی را به پایت پیر کردم که من سرمایه‌ام بود و جوانی

دو چشمو نم به درد او مد به یکبار از بس که گریه کردم از غم یار
بده دستمال ببندم روی چشمم که شاید خوب شود از بوی دستمال

از این کوچه به دودو^(۳) می‌روم من به پابوس گل نو می‌روم من
اگر دانم گل نو مال ماه^(۴) دو منزل را به یک شو می‌روم من

عزیزم ماه سراومد ما سراومد عزیزی در سفر دارم نیومد
به حق ماه و خورشید و ستاره امیدوارم که برگردی دوباره

پسینی الوداع کردیم و رفتیم دل از دلبر جدا کردیم و رفتیم
گرفتم گوشه‌ای راه بیابون توکل برخدا کردیم و رفتیم

۲- Hamash - همه‌اش.

۴- Mahe - هست.

۱- جوانی، نادانی.

۳- DowDow - با دودن.

رسیدم بر سر استخر دهنو ^(۱)	بگفتم جان شیرین سکینو
به قریون شمال روتلی ^(۲) شم	به قریون سکینه شمس دین شم
تو که رفتی نگفتی الوداعی	به پشت سر هم نکردی تو نگاهی
تو که رفتی نگفتی چون کنم من	چه چاره بر دل پر خون کنم من
ستاره پر زد و بیدار بودم	به پشت رخنه دیوار بودم
همه استاره‌ها بر کوه نشسته	هنوزم انتظار یار بودم
فلک کور شی که کردی کور چراغم	تو بردی بلبل خوش خون باغم
تو بردی بلبل و حیفتم نیومد	دیگه بلبل نمی‌خونه به باغم
قلم آور که بنویسم کتابی	به پیش دلبر عالی جنابی
سلام از من به یارم می‌رسانی	فلک صد داد و بیداد از جدایی
سر راهت بریزم نرمة قند	بریزم اشک خونین تا کمر بند
که هر کس من و یار از هم جدا کرد	بمیرد که نبیند روی فرزند
فلک حالی به حال انداختی ما را	فلک دور از دیار انداختی ما را
فلک حالم خراب است گر بدانی	جگر بندم خراب است گر بدانی
ستمهایی که در پایت کشیدم	قیامت در حساب است گر بدانی
فلک دیدی چها کردی به حالم	به درویشی کشیدی روزگارم
تو بر بومی ^(۳) من پای دیوار	تو خندونی من از گریه بیمار
تو بر بومی من بوم برابر	تو شمس نقره‌ای من نازپرور
اگر پول حلال داری به کیسه‌ات	مرا از چنگ نامردون درآور

۱- Dehnow - نام یکی از دهات یزد.

۲- Rutali - بادی که روی تل می‌وزد.

۳- بام.

چه خوب بود مرخص می شدم من اول در خدمت یار عزیزم	سوار اسب سرکش می شدم من دوم جویای هرکس می شدم من
رسیدم بر سر دیوار باغی زده زانو به زانو خرمن گل	بتوی باغ می سوزه چراغی به جای گل نشسته یک کلاغی
غریبی سخت مرا دلگیر داره فلک برگردنم زنجیر بردار	فلک برگردنم زنجیر داره که غربت خاک دامن گیر داره
ای ماه بلند آسمان خانه تو گر بدانم شب جای خوابیدن تو	ای شاخ نبات، بنده دیوانه تو شب را به دو نیم کنم آیم بر تو
جدایی ما و یار از هم جدا کرد بمیره دین و مذهب را جدایی	جدایی رحم بر ملک وفا کرد جدایی گوشت و ناخن را جدا کرد
سه پنج روز است که از یارم شدم دور که هرکس من و یار از هم جدا کرد	میون کرخه و رودخونه شور زیونش لال گرده دیده اش کور
بیا بنشین که دنیا را وفا نیست بیا بنشین و اول از وطن گو	بیا بنشین که بی تو هیچ صفا نیست دوم از دلبر شیرین سخن گو
سخنهایی که یارم با تو می گفت شبای مهتاب که مهتابم نیومد	بیا بنشین یکایک را به من گو همون شوخ بغل خوابم نیومد
نشستم تا سپیده صبح اثر کرد	نشستم تا سحر یارم نیومد

شبای مهتاب برای یار خوبه	نشستن در کنار یار خوبه
نشستم در کنار یار خوبان	بده بستون و بی جنجال خوبه
شب مهتاب که مهتابم شکسته	دوتا دشمن به پهلویم نشسته
خداوندا دو دشمن را فنا کن	که شاه نرگسم تنها نشسته

جدایی آتش دوزخ بود ای یار	جدایی بر همه سخت بود ای یار
که هرکی ما و یار از هم جدا کرد	ببینه داغ فرزند وفادار

وفای بی وفا بر ما وفا کن	اگر ترک کنم لعنت به ما کن
اگر ترک کنم ترک از جدایی	بکش خنجر سرم از تن جدا کن

بیا دلبر که من اینبار مریضم	زدم زانو نمی تونم بخیزم
اگر دلبر به بالین من آید	که شاید من دو زانو خود بخیزم

خدا کرده که من شیدا بگردم	چو مرغای لب دریا بگردم
پلنگ در کوه و آهو در بیابون	همه جفتند و من تنها بگردم

قبا آبی قبایت در بر من	خودت رفتی هوایت بر سر من
خودت رفتی نگفتی چون کنم من	چه چاره بر دل پر خون کنم من

عجب عشقی به سر دارم خدایا	عزیزی در سفر دارم خدایا
نوشتم نامه ای تا شاد باشی	ز غمهای جهان آزاد باشی
چو آهو در بیابان لاله زارم	جواب نامه ام چشم انتظارم

بهار آمد که من شیدا بگردم	چو طوطی بر لب دریا بگردم
پلنگ در کوه و آهو در بیابان	همه جفتند و من تنها بگردم

اول از روی ادب ای گل بی خار سلام چه کنم چاره ندارم که فلک کرده جدا	دوم از روی محبت به تو دارم پیغام هر گل از شاخه بچینم ندهد بوی تو را
قلم را سر کنم از چوب زیره فراغت می کشم هیچ کس ندونه	فراغت می کشم ای نور دیده خودم دونم و چار دیوار خونه
سر راحت نشینم تا بیایی ندارم تحفه ای شیرین تر از جان	کنم مهمونیت آنچه بخواهی از آن ترسم که جان من نخواستی
در خونه ما باغ بهشته دریچه باز کنید از مرغ و ماهی	دریچه باز کنید فیروزه خشته گلم را بردن و شاید پس آیی
نگاه بر خط راه کن اومدم من شنیدم غصه بیهوده خوردی	سر زلفت دوتا کن اومدم من برو شکر خدا کن اومدم من
سر راحت دو تا شد وای بر من رفیق از من جدا شد وای بر من	رفیق از من جدا شد وای بر من به غربت آشنا شد وای بر من
قبا آبی به قربون قبایت تو که رفتی و پشت بر ما کردی	بگردم بر خط ریش سیاهت امیرالمؤمنین پشت و پناحت
از اون بالا می آید قرمزی پوش اگر شش دنگ هندستون فروشم	شکر کنج لبونش می خوره جوش نمی دم قیمت یک لنگ ابروش
قلم را سر کنم از برگ چایی سلام من به دلبر می رسونه	ببندم گردن مرغ هوایی بگت ^(۱) صد داد و بیداد از جدایی

قدم شمشاد و من زادی ندارم در این دنیا دل شادی ندارم
چرا این پا و او پا می‌کنی تو چرا خون بر دلم جا می‌کنی تو

سرم درد می‌کنه امروز دو روزه شده بیمار و غمخواری ندارم
اگر مادر به بالینم بیاید من از بیماریم باکی ندارم
دو چشم در راه دارم کی می‌آیی دلی پرآه دارم کی می‌آیی
دلی پرآه دارم چشم گریان به چند روزه شمارم کی می‌آیی

بیا از در به تو^(۱) مثل همیشه دلم نازک شده مانند شیشه
الی خیر نبیند کدخدایمون گلی انداخت میونجی هردو تامون
دلا یاران سه قسمند گردانی زبانی یا که نانی یا که جانی
به نانی نان بده از در برانش تعارف کن زبانی را زبانی
بکن یار جانی را نگه دار به جانش جان بده تا می‌توانی

خوشا امشو که مهمون شمایم چو کفتر بر لب بوم شمایم
رفیقان قدر این مهمون بدانید خدا دونه که فرداشو کجایم

عزیزا روز خوبه روز خوبه قطار لوک و راه دور خوبه
قطار لوک و چهار ماه تابستون سر سینه‌اش سفید نافش گلستون

ز دوری هجران و ز دیده فتان شدم گرفتار
بیا تو ای دل آرام بنگر به حال زارم ای گل بی‌خار

گشتم پریشان ای ماه تابان
با سر زلف کار من آسان

درخت زعفرونم دونه کرده	دوتا بلبل به زیرش لونه کرده
بیایید بشنوید آواز بلبل	غم دلبر مرا دیوونه کرده
به درگاه خدا بود آرزویم	که یکبار دگر آیی به سویم
نشینی در برم با مهربانی	که تا درد دلم با تو بگویم
جدا شد از من و بار سفر بست	دگر نوری در این منزل ندیدم
شدم راضی به مرگ خویش یارب	به دردم چون یکی همدل ندیدم
شبی نیست که در خواب نبینم رویت	پرواز کند مرغ دلم در کویت
غم هجران تو بشکست کمرم را آخر	پشت من خم شد از غم چو ابرویت
خدایا مرهمی بر دل ندیدم	بسی دل دیدم و یک دل ندیدم
به هرجا دفتر دل باز کردم	کسی بر حل این مشکل ندیدم
خدایا سوختم در آتش عشق	به زخم دل به جز فلفل ندیدم
به راه عشق مجنون وار ماندم	یکی هم پای آن خوشگل ندیدم
رقیب آخر مرا از دل جدا کرد	دلم می‌رفت و دل مایل ندیدم
درخت کابلی گردی گرفته	دل دلبر عجب دردی گرفته
الهی مادر دختر بمیره	عجب دوماذ ناهلی گرفته

مد لباس

در مباحث آماری، مد یا نما، عددی است که در میان مجموعه‌ای از اعداد از فراوانی بیشتری برخوردار است یعنی در میان آنها بیشتر تکرار شده باشد. اما از دیدگاه جامعه‌شناسی مد، رفتار اجتماعی نوظهوری است که به قدر کافی دوام ندارد و تثبیت نمی‌شود در تعریف دیگری آمده است: به مطلوبهای یک گروه در برهه خاصی از زمان گفته می‌شود که به صورت روندهای تازه‌ای در جامعه رواج می‌یابند.

گروهی از جامعه‌شناسان از بکار بردن واژه مد به رفتارهای نوظهور در میان گروهی از مردم یا قشر خاصی همچون جوانان ابا دارند زیرا هرچه باشد، گروهی که رفتار یا الگوی جدیدی را پذیرفته‌اند نسبت به کل جامعه در اقلیتند و این واژه نمی‌تواند بیانگر مقصود باشد.

ویژگی اصلی مد این است که به سرعت در قالب الگوهای رفتاری مثل مد لباس، اصلاح مد و حتی صحبت کردن و تکیه کلام رواج می‌یابد و پس از مدتی منسوخ می‌شود و جای خود را به الگوهای جدید می‌دهد. مد را طبقه اشراف و ثروتمندان و رسانه‌های جمعی به وجود می‌آورند، ثروتمندان با پول زیاد و بادآورده هر روز به دنبال نوخواهی و تجدید و به بهانه اینکه آنچه دارند کهنه و قدیمی شده در پی جایگزینی آنها با الگوهای نو هستند. در کنار آنها رسانه‌های جمعی در اشاعه معیارها و الگوهای جدید نقش مهمی ایفا می‌کنند کافی است هنرپیشه؛ فوتبالیست یا ورزشکار محبوبی در صفحه تلویزیون با مدل خاصی از لباس یا اصلاح سرو صورت ظاهر شود، در زمان کوتاهی از طریق واگیری اجتماعی در میان طیف وسیعی شیوع می‌یابد اما در گذشته به دلیل محدود بودن مراوده میان افراد و اجتماعات، سرعت تغییر و تحولات، نوخواهیها و نوگرایی‌ها کم بوده و محدود می‌شده به وضع یا حادثه خاصی مثل ورود افرادی در قالب گروه زائرین، تجار و یا رهگذرانی که موقتاً در منطقه‌ای ساکن می‌شدند و همراه با خود پدیده‌ای نو می‌آوردند مانند آنچه در صفحات قبل در مورد گل نساء (نسائی) گفته شد. بیت بالا به نوع پارچه و مدلی از لباس اشاره می‌کند که در زمان خود از شهرت زیادی

برخوردار شده است. قنابیز نام پارچه‌ای بوده شبیه کتان که از آن در تهیه پیراهن و شلوار استفاده می‌شده است و مدلی از شلوار، دامن به نام شلیته با آن می‌دوختند. شلیته دارای چین‌های بسیار بوده به طوری که وقتی با آن می‌نشستند خرمنی از پارچه دور تا دورشان را فرا می‌گرفت. نقل است در این مدل حدود ۱۵ تا ۲۰ متر پارچه بکار می‌رفته است.

چهل‌گر قنابیز یک پاچه تنبون	عزیز هیکل را بجنبون
نسائی پیراهن صوفی ^(۱) بریده	بلند بالا و مخصوصی بریده
نسائی پیرهن اطلس ^(۲) به برکرد	درخونه کل قربون گذرکرد

۱- صوفی، مدلی از لباس بوده تماماً سفید و بلند به طوری که تا پشت پا را می‌پوشانده است.
 ۲- اطلس: پارچه ابرشیمی یا تافته هم می‌گفتند، از آن در دوخت پیراهن استفاده می‌شده و در دو یا سه رنگ هم تولید می‌شده است.

خدمت سربازی

من هستم سربازی حاضر به خدمت
 ندارم یک دقیقه استراحت
 احاطه کرده اطرافم کسالت
 کی بَرَم در وطن جان سلامت
 بس ضعیفم، بس نحیفم
 جانم آخر بر لب آمد عمرم آخر بر سر آمد
 اول خدمتم چون بودم نادان
 ایراد می‌گرفت از من گروهبان
 به من داد هر دم فحش فراوان
 یا به من رشوه بده یا رو به زندان
 یا بده پول یا کن قبول
 یا بگو که پول ندارم تا بابات را در بیارم
 من که بودم یکی سرباز ندار
 به فقر و بدبختی بودم گرفتار
 شدم از عمر خود یکباره بی‌زار
 نگشتم بهر پول دادن قبول‌دار
 از همان روز تا به امروز
 می‌خورم هر لحظه تی پاکه ندادم رشوه آنجا
 پس از یکسال گزیدیم قدیمی
 فرمون ده ما شد سرگرد، شیمی^(۱)
 چون که بودم به^(۲) سرباز امینی
 مرا کرده مسئول شغل عظیمی
 با جدیت، همان ساعت
 عاقبت من را به کلک گذاردند نمره توپ یک

۱- نام فرمانده است.

۲- یک.

نـمـره تـو پـم و سـر باز مـهـل
 می روم روی میدان با شیپور و طبیل
 یکی دستم قاطر و تفنگ به هیکل
 یک در میان هستم نوبت چی اصطبل
 تـو ی اصطبل با یک حلب
 می کنم هر دم نظافت از ترس فرمانده قسمت
 بیست و چهار ساعته هستم نگهبان
 تابع امر یک نفر گروهان
 شغلم این است که بیارم^(۱) کاه ز کاهدان

ریـزم در آخـور قاطر و اسبان
 من تـنـبـل
 یک دوزنـبـل^(۲)
 زنـبـه را بایـد کـنـم پـر
 از پـهـن و خـاک آخـور
 ساعـت نه که باشـد وقـت خوشـی
 شیپورچی می زند فوری خاموشی
 گـر و هـبـان هـم می زند بر من توگوشی
 که بایـد بخوابی رویت بپوشی
 گـر نـخوابـم در عذابـم
 پس مـجبـورم کـه بـخوابـم
 ساعـت چـهار زنـند شیپور برپا
 گـر و هـبـان می ایستـه بالای سر ما
 مرا بیدار کند با مشت و تی پا
 می توان گفت که او هست دشمن ما

* * *

آن بـی انـصاف
 آن قـالی باف
 چـون که او خـیلی نـجیب است
 کی کشـد از جان ما دست
 چـون که ما پاشـدیم از خواب راحت
 به ما دستور می دهد آن بی لیاقت
 که خود حاضر کنید بهر نظافت
 گـه بر این سوگـه بر آن سوزنـم جارو
 گـه به صد ترس و افسانه
 می رویم بـهر صـبحـانه
 پس از نظافت و صرف صبحانه
 می رویم جانب اسلحه خانه
 تفنگ گیرم بیندازم به شانه
 جانب میدان صبحگاهم روانه

می‌رویم خط، ستون یک می‌برد ما را با شماره سرگروه‌بان

* * *

نمی‌دونم چرا من گشتم حیرون تفنگ دوشم و می‌رم رو به میدون
از اون وقتی که از میدون می‌آیم دو چشمم اشک می‌بارد دلم خون
خدا می‌دونه و دردای دل من که یغلابی بدست و می‌روم چون
ای رفیقان وطن راحت دنیا ز شما آتش ماش و قدم آهسته و درجا از ماست
صبح در وقت نماز مسجد و محراب ز شما کوله پستی و تفنگ، کندن سنگراز ماست
پای منبر حسین گفت عالم ز شما امر بی‌جای رئیس، جفای ظالم از ماست

من که سرباز کاریم روز و شب پی بی‌گاریم
ترسم کشد آخر مرا این دو سال سربازیم
ساعت نه وقت خوشی شیپورچی زند خاموشی
هنوز که نرفتم به خواب اندر فکر بیداریم
چون می‌زنند شیپور برپا می‌شود وای بر جان ما
گر که ز خواب پا نشوم خلاف کردم زندانیم
چون می‌زنند شیپور جمع می‌رم به میدان با قدم
بس که می‌ایستم روی پا پاشنه پام کرده ورم
در میدان چو گیرم قرار می‌دند مرا خبردار
قدر دو ساعت روی پا چون آدم قلابیم
بهر مداوای درد پا عازم سوی بهداریم
چون می‌شود وقت ناهار آماده می‌شم بهر شام
وقتی که می‌خوام شام بگیرم فرار کرده یقلا بیم
گروه‌بان بی‌دین ما آن دشمن دیرین ما
چون راحتم وقت ناهار می‌گیرد او راحتیم
هستم تابع برنامه هر روز داریم آیین‌نامه
ترسم کشد آخر مرا آیین‌نامه سربازیم

در این شش ماه آخری	می سازم مبل و صندلی
صد تومان مقروضم کرد	استفاده نـجـاریم
ای دوستان ایرانی	خوانید اشعار ایمانی ^(۱)
گر آدرسـم جويا شويد	از خاک یزد با بادیم ^(۲)

ای رفیقان وطن راحتی جان ز شماست
 ما که سرباز شدیم خواری دوران از ماست
 همه شب قرمه چلو، مرغ و فسنجون ز شماست
 آش ماش و عدس و گوشت گاوآن از ماست
 رادیو آندریا^(۳) ساخت آلمان ز شماست
 توپ و بازوک^(۴) و مسلسل به روز سان از ماست
 رفتن صبح و مساء سوی خیابان ز شماست
 قاطر پیر و چموش و بی پالان از ماست
 همنشینی زن و دیدن طفلان ز شماست
 دیدن عارض^(۵) منحوس گروهان از ماست

از آن روزی که سربازی به پا شد	ستم بر ما نشد بر دخترا شد
به صف کردند تراشیدند سر ما	لباس آش خوری کردند تن ما
لباس آش خوری رنگ زمینه	مادر جون غم مخور دنیا همینه
نوشتن نامه ای مادر برایت	جوابش را بده جانم فدایت
چرا مادر مرا بیست ساله کردی	به شهرهای غریب آواره کردی
خیال کردم که سربازی دوساله	ندانستم که عمر یک جوانه
نوشتن نامه ای بر برگ چایی	کلاغ پر می روم مادر کجایی
از بس که خورده ام سیب زمینی	شدم سرباز نیروی زمینی

۱- ایمانی، نام شاعر است.

۲- بهابادی هستم.

۳- اسم رادیو.

۴- Bazook - نوعی اسلحه.

۵- چهره.

سربازی وظیفم رو^(۱) هنگی سوارم مسلسل کار می‌کنه فشنگ ندارم

منم سرباز ایرون^(۲)

منم فرزند شیرون^(۳)

هرکه مثل من بره^(۴) خدمت وظیفه سرو و وضعش عالیه لباسش ردیفه

با من در یک ردیفه داره لنگ و خطیفه^(۵)

منم سرباز ایرون

منم فرزند شیرون

سه تا فرمانده داشتم، یکیش رئیسه به توی دفتر جیش اسم می‌نویسه

اگر غفلت کنم بر توی زندون^(۶) منم سرباز ایرون

منم سرباز ایرون

منم فرزند شیرون

بسکی^(۷) پاسداری دادم بر توی این هنگ پست من در جیه و من می‌زنم زنگ

پاسدار به دور تفنگه مسلسل بی فشنگه

منم سرباز ایرون

منم فرزند شیرون

بیست و پنج نفر بودیم با یک گروهان ما را تعینون^(۸) کردن بر تو بیابون

منم سرباز ایرون

منم فرزند شیرون

مژه‌های چشم من گشته پراز آب شب و روز گشت می‌زنم دور مکینه^(۹)

منم سرباز ذخیره عاقبت کارم همینه

منم سرباز ایرون

منم فرزند شیرون

۱- Ru - بالای، روی.

۲- ایران.

۳- شیران.

۴- برو

۵- Khatifeh - پارچه‌ای که هنگام حمام رفتن روی شانه می‌انداختند.

۶- Baski - از پس که.

۷- جایم توی زندانه.

۸- Makineh - جا و مکان.

۹- تعیین مان.

نامه

چرا مادر مرا بیست ساله کردی به شهر غریتم آواره کردی
نویسم نامه‌ای با برگ خرما چطوری بگذرد این هجده ماه

نوشتم نامه‌ای گوشه دفتر خدمت اخویم علی اکبر
سلامت می‌رسانم ای برادر تو مهربانی کن در حق مادر

الا مادر بیا شیرت حلالم غریبی رفته‌ام شاید نیایم
غریبی رفتم و شاید بمیرم دیگه اون روی زیبایت نبینم

نگهبانم نگهبان در هنگ ستاره می‌شمارم با دل تنگ
ستاره می‌شمارم خوابم نگیره که سرکار استوار ایراد نگیره

نوشتم نامه‌ای از برگ گندم غریبی می‌کنم در شهر مردم
نوشتم نامه‌ای از برگ انگور شدم سرباز و گشتم از وطن دور
نوشتم نامه‌ای از برگ چایی نمی‌دونم عزیزم در کجایی

شبی در خواب می‌دیدم نسیم کوه شمران را
ز دل هرگز نمی‌کنم خیال نقش میدان را
شبی در خواب می‌دیدم قدم آهسته می‌رفتم
به پشتم کوله پستی و به حال خسته می‌رفتم

سرکار ستوان حمیدی تو افسر جدیدی
ناموس به خود ندیدی چک می‌زنی سرپایی
اگر تیمسار بفهمه کار می‌کنه رسوایی

نویسم نامه‌ای بر دونه ماش شدم سرباز و می‌رم سرحد خاش
سلام از من به یارت می‌رسانی که من در غربت و تو در وطن باش

دلم می‌سوزه و سوز تو داره نوشتم نامه‌ای کس نیست بیاره
به ابرش می‌دهم ترسم بباره به بادش می‌دهم ترسم نیاره

نوشتم نامه‌ای با چوب زیره فرستادم برایت نور دیده
جواب نامه‌ام را زود بفرست که هرچه خاطر من بوده همینه

سرچشمه رسیدم آب گنده دلم از تشنگی اومد به خنده
لبی که آب جوهر نوش داره این آب گنده را کی می‌پسند
سرچشمه تو آبم دادی دلبر مثال رشته تابم دادی دلبر
هنوز از صد گلت یک گل نچیندم جواب پاک و صافم دادی دلبر

تو که دوری خطی از دور بفرست سخندهای خوش منقول بفرست
سخندهای خوشت یک یک به کاغذ به دست باد ده زود بفرست

قلم را سرکنم از استخوانم مرکب گیرم از رگهای جانم
مرکب گیرم و نامه نویسم برای دلبر شیرین زبانم

پاسخ مادر

کی در جهان ترک از ولای تو می‌کنم من مادرم که جان به فدای تو می‌کنم
جان تو باشد سلامت مادرم سایه تو کم نگردد از سرم
غم مخور ای مادر غم پرور تا که جان دارم به بهرت نوکرم

وصف دنیا

اول که بچه بودم، پستان به کچه^(۱) بودم
 دنیا وفا نداره

شش ماهگی نشستم خرک دادن به دستم
 دنیا وفا نداره

چونکه شدم دو ساله می‌رم به نزد خاله
 دنیا وفا نداره

هفت ساله کندم دندون نه دردی و کمندون^(۲)
 یکی یکی بجنبون^(۳)

دنیا وفا نداره

ده سال برنمازم به گرد آب و بازم
 دنیا وفا نداره

بیست ساله زورمندم از ته دل می‌خندم
 چیز خوب می‌پسندم

دنیا وفا نداره

سی ساله هوش دارم پندی به گوش دارم
 دنیا وفا نداره

چل ساله^(۴) بر جبینم به درد خود طبیبم
 پیش مردمون عزیزم

دنیا وفا نداره

پنجاه رسید به پیری قوتی^(۵) بخور نمیری
 در خوردنی اسیری

دنیا وفا نداره

۱- Kochcheh - دمان.

۲- Kamandoon - کمند.

۳- بجنبان.

۴- چهل ساله.

۵- روزی، خوراک.

شصت ساله برامونی^(۱) پشتت شده کمونی^(۲)
پیش مردم زبونی

دنیا وفا نداره

هفتاد، نیم دردی عمر خود را شمردی
انگار بکن که مردی

دنیا وفا نداره

هشتاد اشترت نیست مَجر^(۳) که جاه و جم نیست

دنیا وفا نداره

نود جات تو لحد
گفتم نکن سموری^(۴) خوراک مار و موری
قبرت را می‌کنن^(۵) تنگ درش را می‌چینند سنگ

دنیا وفا نداره

شتر در زیر باره ای برادر فلک بی اعتباره ای برادر
بیا یک بار دیگر هم ببینیم فلک بی اعتباره ای برادر

در بوم^(۶) بلند بیا بشینیم من و تو مخمل بخیریم و هم بغلتیم من و تو
این باد صبا که می‌خورد بر من و تو پیچیده شود زلف من و کاکل تو

سرم در ده که بالینم زمینه برادر غم مخور دنیا همینه

اگر زرین کلاهی عاقبت هیچ به تخت‌ار^(۷) پادشاهی عاقبت هیچ

۱- Baramuni - در امانی.

۳- Major - تکان مخور.

۵- Mikanan - می‌کنند.

۷- اگر.

۲- مثل کمان.

۴- Samuri - بدی، جور و ستم.

۶- بام.

گرت ملک سلیمون^(۱) در نگینه آخر خاک راهی، عاقبت هیچ

آن‌پری چهره که ادعای خدایی می‌کرد
جوون^(۲) خوبه لبش پر خنده باشد
جوونی که نداره مال دنیا
عاقبت ریش در آورد و گدایی می‌کرد
شکر کنج لباش آکنده باشه
بمیره بهتره تا زنده باشه

مسلمون ناداری بد بلایه
بگیرن دستش بالا نشیند
کاش می‌گفتند و آدمی نمی‌مرد
دل پر حسرت، یه چیت کرباس
که هرکی مال داره کدخدایه
نمی‌پرسن^(۳) که اصلت از کجایه
دل پر حسرت ز دنیا نمی‌برد
از این دنیا به اون دنیا نمی‌برد

غم و اندوه

نویسم بر و دیوار خونه	که بعد رفتنم باشه نشونه
که هرکس گفت این عاشق چرا رفت	بگه از غصه سخت زمونه
خوشا باقر خوشا رفتار باقر	فلک بر هم زده بازار باقر
همانهایی که نداشتند حق بهری	بخوردند بره پرواز باقر
عزیزم مفلسی ^(۱) درد کمی نیست	اگر دولت بود پیری غمی نیست
اگر دولت بود در وقت مردن	همه می‌گن ^(۲) که این وقت بدی نیست
غم پیری به جون من اثر کرد	رگ و پیوند جونم را خبر کرد
رنگ و پیوند جونم استخوان سوز	هنوز جاهل بودم پیری اثر کرد
فلک داد و فلک داد و فلک داد	فلک از کودکی غم را به من داد
فلک نگذاشت که من قدرش بدانم	کلید راه غربت را به من داد
غمی داشتم غم بالای غم اومد	غم دیگر مبارک باد غم اومد
دلی داشتم که دام غم گریزم	غم دیگر مبارک باد غم اومد
شبی که من شدم مهمون عمه	دلم از گشنگی اومد به ناله
چرا غم می‌خوری ای جون عمه	که نون در سفره و ماست در پیاله
دلم تنگه مثالای تنگ غربال	رخم زرده مثالای کای دیوار
اگر درد دلم با کوه بگویم	که کوه بی‌زبون آید به فریاد

دلی دارم دل دیوونه دارم	نه کار در دل نه کار در خونه ^(۱) دارم
دلی دارم پر از درد و پر از غم	اگر دستش کنی می پاشه از هم
دلم غم داره و شادی نداره	دل من میل دومادی نداره
همه می گن بیا دوماد ما شو	دلم غم داره و شادی نداره
سرم درد و سرم درد و سرم درد	غریبی رفتم و رنگم شده زرد
همه می گن چرا رنگت شده زرد	همه می گن از رطوبت زمینه
سرم درد می کنه حالی ندارم	خودم می گم، از عشق نازنینه
چغندر زیر خل ^(۲) کردم نپخته	شدم بیمار و غم خواری ندارم
گله از مادر پیرش ندارم	الهی ریشه دختر برفته
خدای مهربون عاشق سازه	الهی پدر تو چاه بیفته
خودش می دونه و تنهای تنها	غم بیچارگان را چاره سازه
از این راه می روم برگرد نگام ^(۳) کن	که تنهایی بلای جان گدازه
گرنجی بر دلمه و نمی شه	گرنجی ^(۴) بر دلم افتاده و اکن
مخور غصه، ملولت می کنه غم	کسی هم درد من پیدا نمی شه
مخور غصه برای مال دنیا	پیاله غرق خونت می کنه غم
درخت غم به جانم کرد ریشه	که آخر سرنگونت می کنه غم
عزیزان قدر یکدیگر بدانید	به درگاه خدا نالم همیشه
	عجل سنگ است و آدم مثل شیشه

۱- خانه.

۲- Khol - آتش.

۳- نگاهم.

۴- Gerenji - گرمی.

فلک برگردنم زنجیر کرده که غربت خاک دامنگیر داره	زمونه سخت مرا دلگیر کرده فلک، از گردنم زنجیر بردار
طلا بودم به مانند مسم کرد قبای کهنه خوار مجلسم کرد	مسلمانان زمانه مفلسم ^(۱) کرد قبای نو ندارم که بپوشم
بیابون بوی آبادی نداره دل من میل دامادی نداره	دل غم داره و شادی نداره همه می‌گن بیا داماد ما شو
مرا بی‌عید و بی‌نوروز کردن چراغ مجلسم خاموش کردن اگر دستم رسد کی می‌گذارم به دیوان خدا واش می‌گذارم	گلم را بردند و عاروس ^(۲) کردن الهی مردمون ^(۳) بد نباشن گسلم را بردن و چاره ندارم نه زور دارم نه قوه مال دنیا
غم عالم به جانم رخ نهاده غمم چابک سوار و من پیاده	غمم از موی سرگشته زیاده به هرجا می‌روم از غم گریزم
مخور غصه به قربون قدت شم لحافت آسمون فرشت زمینه	به قربون ستاره روشنت شم نخور غصه که غم خوارت کریمه

بی‌وفایی

من از ملک پدر کردم جدایی
گریون حالت خوبی ندارند
گرفتم با غریبون آشنایی
اول مهر است دیم^(۱) بی‌وفایی

ستاره می‌شوم، آسمون نشینم
همه می‌گن که یارت بی‌وفایه
به هر جا یار می‌گرده ببینم
وفا از یار که دیده که من ببینم

به بندر می‌روم ماهی بگیرم
نمی‌دوم بی‌وفا پیغموی از تو
اول قندو و دیم چایی بگیرم
نمی‌دونم چه تنخواهی بگیرم

ابرو به ما متاب که ما دل شکسته‌ایم

کاری نکرده‌ایم و کسی را نکشته‌ایم

ما شاخ درختیم و پر از میوه طوبی

ما خاکستریم و بر لب آتش نشسته‌ایم

هر ناخلفی سنگ زند باک نداریم

نمی‌چینم گلی که خار داره
نمی‌گیرم گلی مانند شب بو
که شب بو، بوی زلف یار داره
ز عشقت دگر دلبران را کناره کنم
ز دیده تیر جفا را نشانه کنم
اگر جفا کنم بگذر تو از راه وفا

تو که راه می‌روی ایستادنت چیست؟
تو که با ما سر یاری نداری
تو که حرف می‌زنی خندیدنت چیست؟
نگاه زیر مژگان کردنت چیست؟

الهی و الهی و الهی سر راحت دراد^(۱) مار سیاهی
اول بر من زند دل بر تو بستم دوم بر تو زند که بی وفایی

وفایی بی وفایی کرده پیرم بزم یار وفاداری بگیرم
اگر یار وفاداری نباشه سر راه وفاداری بگیرم

چه خطا کردم دل به تو دادم به کمند عشق تو افتادم
نکنی یکدم ز وفا یادم
مه فارنازینم

الهی داغت نبینم

گل خوش بویی عنبرین مویی
بت مه سیما آتشین خویی

مه فارنازینم

الهی داغت نبینم

تو با من عهد و وفا بستی دل زارم را ز چه شکستی
مه فارنازینم

الهی داغت نبینم

بزن نی زن که نی مشکل گشایه وفا بر زن مزن زن بی وفایه
وفا بر زن مبنده ای مرد نامردون به هرکس می رسه او آشنایه

محله گرایی

سرده ^(۱) ماه و ستاره	بن ده ^(۲) کل و کباره
سردهی ها که حوض دارن	دختر قند و لوز دارن
بن دهی ها که دو زدن	تکه به دمب گو زدن
قلعه ای های هل هله	دو می زنند دور گله
سردهی ها تفنگ دارن	دختر قد بلند دارن
بن دهی ها کوزه دارن	دختر کور و شل دارن

۱- Saredeh - سرده شامل محلات میانگاه، قلعه، مظفریه، مبارکه.

۲- بن ده شامل محلات کهن خزو، فخریه، لرد، حسینیه ابوالفضل و به طور کلی محله سفلی است. توضیح اینکه در قدیم الایام، زمانی که جمعیت و وسعت بافق به اندازه امروز نبوده است به دلیل کوچکی و کمی جمعیت به آن ده اطلاق می شده است چنانکه وحشی بافقی در یکی از سروده های خود گفته است:

ز اظسهار انعام حکام بافق سخن بر لب و گریه ام در گلوست
در آن ده مجاور شدم هفت ماه جواب سلام ندادند نه دشمن نه دوست

شعر فوق یکی از نمونه های تعارض گروهی است که در فرهنگ آنان انعکاس یافته است یعنی با شکل گیری یک گروه (محله) در سطح فرهنگ نیز عقاید متناسب با آن شکل گرفته است و چون گروه ها (محلات) دچار تعارض شده اند، تعارض خود را با مطرح نمودن عقاید یا فرهنگ متفاوت نشان می دهند. ریشه چنین تعارضاتی مربوط به قرون نوزده و بیست است که ملیت ها و قومیت ها توسط استعمارگران به منظور شکستن وحدت امت واحده اسلامی در سرزمین های اسلامی، رواج یافتند که نتیجه آن در سطح بین المللی، فروپاشی امپراطوری بزرگ عثمانی و به وجود آمدن کشورهای متعدد ترکیه، عربستان، عراق، یمن، لبنان و... و از بین رفتن قدرت و عظمت مسلمانان بود و در کنار آن ظهور ایدئولوژی های پان عربیسم، پان ترکیسم و... در سطح ملی بروز تعارضات قومی مانند آنچه مدت زمان مدیدی میان ترک ها، فارس ها، لر ها، بلوچ ها، شیعه و سنی در کشور خودمان حاکم شده بود و خود را به صورت بیان لطیفه هایی علیه ترک ها، لر ها، ... نشان می داد و در سطح بومی و محلی نیز تقسیم یک شهر یا حتی یک ده به بخش هایی چون علیا و سفلی یا سرده و بن ده و... بود که ساکنان هر بخش با تمسک به نمادها و مفاخری ساختگی برتری خود را بر بخش دیگر به رخ می کشیدند که گاه این امر موجب بروز درگیری و کشمکش میان آنها می گردید. در شهرستان بافق اوج این تضادها و تعارضات، روز عاشورای محرم هر سال بود که هریک از هیئت های مذهبی محلات شهر مدعی بودند باید اول وقت روز عاشورا مراسم عزاداری خود را شروع نمایند.

این اختلافات چند سال پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی با ادغام هیئت های مذهبی شهر در دو هیئت زنجیرزن و سینه زن و نهایتاً با نوبت بندی هیئت های هر محل برای حرکت و شروع مراسم عزاداری تا حد زیادی کاهش یافته است.

بن ده گل است و لاله میون ده^(۱) ماه و ستاره
سرده یک مشت بیکاره

* * *

سرده:

شایرون حیدر حیدر صفدر
علی و آل علی

* * *

بن ده:

محمد است و علی علی و آل علی

۱- میان ده، منطقه امامزاده عبدالله و اطراف آن است.

نقطه مقابل محله‌گرایی، جهان میهنی است یعنی اینکه تفکر و نگرش فرد از چهارچوب محله و منطقه خاص زندگی فراتر و با دیدی باز و وسیع به نظام وسیع‌تری بنگرد این مهم تحت تأثیر تحرک جغرافیایی زیاد و استفاده از وسایل ارتباط جمعی ممکن می‌شود.

راجرز یکی از صاحب‌نظران در جامعه‌شناسی غرب (۱۰) ویژگی را برای خرده فرهنگ دهقانی جوامع توسعه نیافته ذکر کرده است که فهرست‌وار عبارتند از: محله‌گرایی، تقدیرگرایی، عدم اعتماد متقابل در روابط شخصی یا خیر محدود (تنگ نظری)، فقدان نوآوری، پایین بودن سطح آرزوها (پایین بودن انگیزه پیشرفت)، عدم توانایی در چشم پوشی از منافع آنی، فقدان هم دلی و کم اهمیت دادن به عامل زمان.

او در توضیح محله‌گرایی می‌گوید، مردم جوامع توسعه نیافته هنوز در دنیای جدا از هم زندگی می‌کنند و کاملاً نسبت به یکدیگر ناشناخته باقی مانده‌اند.

محله‌گرایی به میزان گرایش فرد به درون نظام اجتماعی خود تا خارج از آن اتلاق می‌گردد.

قضا و قدر (تقدیرگرایی)^(۱)

روز اول که خشت دنیا نهادند آنچه به هرکس باید دهند دادند
اونکه دوید با اونکه خزید به هم رسید
عزیزم بد نکن تا بد نبینی درخت بد نزن تا بد نچینی

سر سنگم و بالینم زمینه خودم کردم که تقدیرم همینه
خدا تقدیر من اینطور کرده که دل خون از فراق نازینه

خریدم سال، بفروشم فدک را بگردم، گردش چرخ و فلک را
من از چرخ فلک گله ندارم ببرند دستهای بنی نمک را

خدا کرده، خدا تقدیر کرده خدا تقدیر بی تدبیر^(۲) کرده
نصیب مردمون کبک و کبوتر نصیب ما کلاغ پیر کرده
من از مادر بزادم، مادرم مرد مرا دادند به دایه، دایه هم مرد
مرا دادند به شیر بز تسلی فلک برهم زد و بزغاله هم مرد
ای خدا از کار خود حیرون شدم هوشم از سررفت و سرگردون شدم
ای خدا مگذار کار من به من گر گذاری وای بر احوال من
قسمت من این بود که کله پا شم جان بکنم کار بکنم بابا شم
هرکه بد کنه بد بینه آخر سرکشت خودش بنشینه آخر

۱- یکی از ده ویژگی خرده فرهنگ دهقانی جوامع توسعه نیافته از نظر راجرز تقدیرگرایی است او این ویژگی را به درجه‌ای از درک فرد نسبت به عدم توانایش در مورد کنترل آینده تعریف کرده است، پس از تحقیق به این نتیجه رسیده است که مردم این جوامع سرنوشت را قدرت مطلقه در تعیین بدبختی و موفقیت‌های خود می‌دانند و معتقدند که ستیز با طبیعت به منظور بالا بردن سطح زندگی، دشوار است، از این رو هرگاه خود یا همسایه‌اش در زندگی موفقیت به دست آورد آن را ناشی از مداخله قوای مابعدالطبیعه می‌داند، بی‌ارادگی، بدگمانی، تسلیم و بردباری، نرمش و گریز از نگرشهای افراد این جوامع است. راجرز نتیجه می‌گیرد که روحیه تقدیرگرایی یکی از عواملی است که پذیرش نوسازی و تغییر در مقابل جوامع را مانع می‌شود (منبع: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستایی، تألیف دکتر مصطفی ازکیا، انتشارات اطلاعات).

۲- تقدیری که تدبیری برایش نمی‌توانم پیدا کنم.

مرا در سر هوایی نیست امروز	به درد ما دوايي نيست امروز
همه گویند ما یار تو باشیم	ولی دیگر وفایی نیست امروز
قدم گردیده خم همچون هلالی	به دست من عصایی نیست امروز
نباش امیدوار از این و از آن	که در دلها صفایی نیست امروز
برو کار خودت بسپار با حق	جز او مشکل گشایی نیست امروز
فلک در آسمون سنگ می تراشه	که آیا شیشه بخت کی باشد

دوچرخه

یه دوچرخه قسطی خریدم سی سیم بود و خیرش ندیدم
 آن دوچرخه بود مال اصغر سفور نمی دونی اون دوچرخه بود چه جور
 دوشاخش اشکسته وجوش داده به هم زنجیرش هی می افتید قدم به قدم
 پارکابش لق و پق و شل و ول مثل خرمی مانه همش میون گل
 رنگش هم رفته پیچیده به هم سیماش^(۱) هم اشکسته و بافته به هم
 تایر، تیوپ پر وصله ای داشت هر کجا می رفتم مرا جا می گذاشت
 بس که بد بود آن تایر تیوپ هرچه من پا می زدم هی بکوب، بکوب
 فایده نداشت پنچری ها می داد نه که روزی دو سه بار، خیلی زیاد
 ترمزش همیشه ناجور بود بد عین خر تو کوچه ها لگد می زد
 نه چراغ داشت نه دینام نه زنگ توی تاریکی می رفت درنگ درنگ
 توی اجازه نامه اش یه نامی داشت زین نداشت ولی ترک سالمی داشت
 رفیقم یک روز دو پشته نشست ترک اون هم یهو^(۲) از کمر شکست
 از او بالا یه دفعه افتید پایین تلپی^(۳) او گرم بسی خورد^(۴) زمین
 می زدم سر پاچه هام من گره که لای زنجیر این چرخ نره
 همیشه پر روغن بود پاچه هام مگه شلوار تمیز می گذاشت برام
 نه دوچرخه ساز به دادم می رسید نه کسی اون را از من می خرید
 یه روز هم وقت نماز، صبح زود آقا دزده دوچرخه را دزدیده بود

* * *

بعد مرگم رفقا چشم مرا بار دهید

هر یک از اعضای وجودم به طلبکار دهید

این دو چشم گنه آلود مرا ای یاران

به فلان چشم چران سر بازار دهید

این دو گوشی که پر از غیبت و تهمت باشد
 به فلان غایب غیبت کن بی عار دهید
 بینیم را چو قلم دور و ورش بتراشید
 بهر جهل کردن اسناد به قلمکار دهید
 این زبانی که زده طعنه به مردم عمری
 به فلان طعنه زن و مردک مکار دهید
 چانه‌ام را ز برای زدن چانه به مال
 به فلان چانه‌زن کاسب بازار دهید
 موی سر را بتراشید و بیافید چو طناب
 بهر افسار الاغی به طلبکار دهید
 مخ من را که پر از گچ شده عمری یاران
 به فلان گچ‌فروش یا که به گچ کار دهید
 این دو پایم که ندارد رمقی در رفتن
 به فلان گوشه نشین مانده ز رفتار دهید
 سینه عشق حبیب است دل بی حاصل او
 به سلاسل بکشانید و به دلدار دهید
 آنچه ماند است گو بسپارند به خاک
 که قیامت چو رسد بر دهن نار دهید

کوه و صحرا

سر تا سر کوه انار کشتم نگرفت	پادامن کوه انار ناکشته گرفت
شخم زد و پازد و انار ناکشته گرفت	لعنت به کسی که یار بیگانه گرفت
سر کوه بلند دیگی به باره	برنج قل می خوره دل بی قواره
برنج قل می خوره با شیر میشون	طمع از ما بریدند قوم خویشون ^(۱)
سرکوه بلند دو دو کنم من	سبوی شهربانو او کنم من
سبوی شهربانو او نمیشه	دل پر خون من خالی نمیشه
حسینا گله در دوم ^(۲) است و بنشین	پنیر و شیر فراوون است و بنشین
دوتا غوج ^(۳) سیاه سردار گله	برای شام مهمون است و بنشین
سرکوه بلند جیغی برآرم	تفنگ نقره را از کو تگ ^(۴) آرم
تفنگ نقره را بشکن طلا کن	دو دست برگردن خیرالنساء کن
درخت سرو در کوه و کمر بود	متاع آن درخت بار شکر بود
هر آن مادر که فرزندش سفر بود	همیشه آن درختش در نظر بود
الا کبکی که کرکر می کنی تو	چطور کوه و کمر سر می کنی تو
شکاربانان که دنبال تو هستند	دمادم یاد مادر می کنی تو
به قریون دو دستهای گیوه چینت	اگر کافر شوی آیم به دینت
اگر آهو شوی گردی به صحرا	شوم صیاد و آیم بر کمینت

۱- خویشاوندان.

۲- Doom - دامنه کوه.

۳- Ghooch - گوسفند نر.

۴- Tag - ته، پایین.

سرکوه‌های بلند آتش الو^(۱) شد نمی‌دونم دو تا میشم چطو شد

* * *

صبا^(۲) ارباب می‌آد با چوب و ریسمون چه خاک بر سر کنه بیچاره چوپون
کاکل از بالای بلندی هیچ‌مقام پیدا نکرد جاده از افتادگی از کوه بالا می‌رود

شترها

در انسان دو توانایی وجود دارند که تحت تأثیر متقابل بوده و به هم وابسته‌اند، زبان و اندیشه. به نظر واتسون، روانشناس رفتارگرا، اندیشه همان سخنی است که هنوز به صدا در نیامده است. اندیشیدن نوعی صحبت کردن در درون خود است و کسی که با خود حرف می‌زند، بلند فکر می‌کند.

«چه زبان و اندیشه را عین هم بدانیم و چه ندانیم یک چیز مسلم است و آن اینکه در اغلب موارد اندیشه مستلزم بکار بردن زبان است و چگونگی زبان در چگونگی اندیشه تأثیر بسیار دارد.»

مردمی که با زبان خاصی صحبت می‌کنند در قالب تقسیم‌بندی آن زبان درباره یک پدیده می‌اندیشند، که با اندیشه مردم دیگری که با زبان دیگر صحبت می‌کنند راجع به آن پدیده واحد متفاوت است.

این نکته نیز حقیقی به نظر می‌رسد، کسی که در محیطی با فرهنگ مخصوص به دنیا آمده است با کلماتی به عنوان وسیله بیان (زبان) خواهد اندیشید که در آن جامعه رایج است و بنابراین چگونگی اندیشه او از این کلمات متأثر خواهد بود و... زبان را عصاره اندیشه هر قوم دانستن خلاف حقیقت نیست (روانشناسی اجتماعی اثر اتوکلین برگ ترجمه علی محمد کاردان).

تفکیک اشیاء از هم به کمک نامگذاری و زبان انجام می‌شود و چون زبانها متفاوتند تفکیک‌ها و نام‌گذاری‌ها از یک پدیده واحد متفاوتند تفاوت‌های میان لغات اقوام مختلف تا حدی فرهنگ آنها را روشن می‌سازد. یکی از شگفت‌انگیزترین مثالهایی که نشان می‌دهد چگونه لغات ممکن است علاقه‌های قومی را منعکس سازد اسامی مختلفی است که به شتر در زبان عربی داده می‌شود. معروف است که

در این زبان قریب به شش هزار لغت وجود دارد که به شتر اطلاق می شود... این امر حاکی از اهمیت خاصی است که شتر در تمدن عرب دارد (روانشناسی اجتماعی، اتوکلاس برگ).

در شهرستان بافق نیز به دلیل محیط جغرافیایی خشک و کویری به خصوص در زمانهای گذشته شتر وسیله عمده حمل و نقل بار و مسافر بوده و نقش عمده‌ای در زندگی ساکنان این منطقه داشته است به همین دلیل تقسیم‌بندی‌های متنوعی از این حیوان انجام شده است که با شنیدن هر نامی یا هرگونه‌ای، اندیشه و تصور خاصی از آن در ذهن شکل می‌گیرد. این تقسیم‌بندی به شرح زیر است: به بچه شتر در بدو تولد هاشی می‌گویند، هاشی پس از دو سال، بلبون یا لبون یا شیرپشم نامیده می‌شود. سال بعد (اگر شتر سه ساله) نر بود حق نامیده می‌شود و اگر ماده بود جد پاحق، سال بعد گوودو سه سال پس از آن لوک نامیده می‌شود. جد را سال بعد مجی و پنج سال پس از آن ارونه می‌گویند در صورتی که شتر سه ساله استعداد لازم را داشته باشد یا به گفته ساریبانان سو داشته باشد، می‌توان او را مخصوص سواری دادن تربیت کرد که در این صورت جمباز خوانده می‌شود طریقه تربیت نمودن او به عنوان جمباز چنین است که دو دست و دو پای شتر را با طنابی به فاصله کم از یکدیگر می‌بندند به طوری که مجبور شود قدمها را نزدیک هم بردارد و به اصطلاح دست و پاها را به هم می‌مالد پس از مدتی، این چنین راه رفتن برایش به صورت عادت درمی‌آید، سپس طناب را از دستها و پاهاش باز می‌کنند و شتر نرم ولی تند راه می‌رود و سوار را اذیت نمی‌کند.

شتر ۴ ساله، دو دندان یا گوهود و شتر ۵ ساله چهار دندان نامیده می‌شود که می‌تواند تا ۴۵ سال عمر نماید.

/هاشی < بلبون < حق < جمباز < مجی < جد < گوهود < چهار دندان < لوک < ارونه /، نظیر همین تقسیم‌بندی در بین عشایر از گوسفند وجود دارد تا جایی که هزار نوع گوسفند را از هم جدا کرده‌اند. همچنین تفکیک برف در بین اسکیموها.

شتر گم کرده‌ام پی می‌زنم من	سر کوه بلند نی می‌زنم من
گلی گم کرده‌ام شاید تو باشی	شتر گم کرده‌ام با بر هاشی

الا لوک سیاه دستت بنازم
به روی گردنت زنگی نباشه
به روی گردنت زنگی بسازم
خودم زرگر شوم زنگت بسازم

شتر خوبه که بارش پنبه باشه
جوونی که نداره مال دنیا
جوون خوبه لبش پرخنده باشه
شتر دیدم که لیلی بار می‌رفت
بمیره بهتره که زنده باشه
شتر می‌ناله که سنگینه بارم
شکر ته بار و گل سربار می‌رفت
منم می‌نالم که دور افتادم زیارم

کم خرد یارم باز^(۱)
فلکی را بکن بار لوک
فلکی^(۲) و بار جمباز
عمه پیرت را ننداز

امشب که بختم گشته خوار
این مجی‌های تیزقطار
ارباب اجازه داده بار
شهناز بمیرم از برات
یک یک بخوابون پای بار
اشتر به گلچال^(۳) آو خوره
جانم فدای راه رفتنات
این اشترای زلفک‌دار^(۵)
شهناز بمیرم از برات
شهناز به دورش تو^(۴) خوره
جانم فدای راه رفتنات

شبا شبگیر کنم روزها بخندم
شبا شبگیر کنم روزها به منزل
شتر می‌نالند از سنگینی بار
شتر از بار می‌نالند من از دل
من هم می‌نالم که دور افتادم از یار

۲- کجاوه.

۱- حقه باز.

۳- Gelchal - چاله‌ای که به واسطه گل برداشتن برای بنایی ایجاد شده است.

۵- Zolfackdar - منگوله‌دار.

۴- تاب Tow.

رسیدم بر سر سنگ ارونه ^(۱)	که دیدم دختری خر می چرونه
گفتم دختری پنج بوس به من ده	پدرسگ ارمنی سنگ می پرونه
شترها بار کردند پسته دارند	گل من می برند من غصه دارم
گل من می برند عقدش ببندند	چه کنم که من طاقت ندارم
شترها بار کردند فرش و قالی	زیارت می روم جای تو خالی
زیارت می کنم امام رضا را	بسوسم گنبد زرد رضا را
سرازمی شدم من در برابر	شترها لاغر ^(۲) می رن ^(۳) به بندر
شترها می روند که زر بیارند	بریزند برقد و بالای دلبر
اگر یار منی ترک سفر کن	شترداری مکن، کار دگر کن
اگر خواهی شترداری کنی تو	برو فکر یه دلدار دگر کن
الا لوک سیاه بار تو قنده	بزن جولان که منزل نایبده ^(۴)
بزن جولان تو هرچه می توانی	گل بالا بلند پیش تو بنده
شب شنبه که از شهر بارت کردم	قطار لوک زرد اوصالت کردم
قطار لوک زرد و کشک یزدی	برای صبر، نعنا بارت کردم
شب مهتاب از یزد بار کردم	قطار لوک زرد اوصال کردم
بروسار بون ^(۵) که امشو خو ^(۶) حرومه	سپاهون و خیال لار کردم

۱- Aruneh - نوعی شتر، اینجا نام مکانی است.

۲- لاغرند.

۳- می روند.

۴-

۵- ساریان.

۶- Khow - خواب.

شب مهتاب که می‌آید، زنگ
خداوندا تو صبری بر دلام ده
شتر از دور می‌شماره فرسنگ
شتر بر زیر باره من دلام تنگ

سوار این لوک نمی‌شم
سوار جمبازه می‌شم
که دروازه نگین داره
سوار اون لوک نمی‌شم
تا در دروازه می‌شم
دو قلف^(۱) عنبرین داره

تقسیم‌بندی گوسفندان

همانطور که بیشتر در تقسیم‌بندی شترها گفته شد، هر فرهنگی اشیاء و حیوانات را به گونه‌های متفاوتی تقسیم و تفکیک می‌کند. این تقسیم‌بندی هنگامی پیچیده می‌گردد که در آن فرهنگ با شیء یا حیوان خاص ارتباط بیشتری وجود داشته باشد یا از لوازم اصلی زندگی مردم آن باشد مثل شتر در فرهنگ عرب یا مردم کویرنشین یا گوسفند در بین عشایر.

در فرهنگ بافق هم به دلیل اینکه در زمان گذشته بیشتر مردم شغل کشاورزی و دامداری داشته‌اند، چنین تفکیکی هرچند در سطح محدودتر وجود دارد که بخشی از آن عبارتند از:

الف) بز: در صورتی که رنگ یک بز سرخ باشد آن را مُر سرخ می‌گویند. اگر بدن بز سیاه باشد و فقط دستش سفید باشد، گلدست گویند. اگر شاخهایش راست و ایستاده باشد، انبر شاخ و اگر شاخها خوابیده باشد گو شاخ (گاوشاخ) اگر روی لبش خال سفید باشد، لبوس (لب بوس) و در صورتی که بدنش سیاه و پاهایش سفید باشد، سیاه چال گویند. اگر دست و پاهایش سفید و خودش سرخ باشد، سرخ چال، اگر یک خط سفید دور کمرش باشد، کمبر، در صورتی که موهایش سبز باشد مورت سُوز (مورت سبز) اگر در صورتش خط قرمز باشد و بقیه بدنش رنگ دیگر، غچ می‌گویند، یک بز می‌تواند ترکیبی از حالت‌های گوناگون را داشته باشد و نام خاصی به خود بگیرد مثلاً لبش خال سفید داشته باشد، دور کمرش خط سفید و روی صورتش قرمز باشد در این صورت به آن بز لب بوس، کمبر غچ می‌گویند. و....

بزی که نزدیک به زایدنش باشد، گیسه اساغ و بزی که ۴-۵ سال دارد و آبستن نشده اساغ رفته گویند، بزی که رنگ بدنش هرچه می‌خواهد باشد ولی گوشش

سفید باشد، گوش پنبه، اگر در زیرگردنش دو زائده داشته باشد، گلابی و بزی که گوشهای بلند داشته باشد، گیش و اگر گوشهای بلند سفید داشته باشد گیش پنبه نامیده می شود.

بچه بزا در سال اول کره، سال دوم چپش، سال سوم دوئرو سال چهارم کیشو یا کهنه می نامند.

گوسفند، سال اول بره سال دوم شیشک و سال سوم غوج (قوچ) می نامند اینها همه در صورتی است که گوسفند نر باشد اگر رنگ میش یا گوسفند خا و گل باشد یعنی سفید و سیاه باشد، خال خالی گویند و....

خال گردنم خال خالی پشلمات را کردم غالی
غالی های مثقالی

خال گردنم دول^(۱) مایه سالی دوبار می زایه
دو تا نر یکی مایه

خال گردنم خال خالی پشلمات را کردم غالی

بگردون میش خال گردن بدوشم صدای دُربِبی^(۲) خورده به گوشم
همون وعده ای که دادی توی دالون خودت گفتی که نومزاد^(۳) تو می شم

به دُربِبی بگو شلوار مده تو^(۴) به تقای مَورکه^(۵) من می روم اُو
به در بی بی بگو آروم بگیره مرخص می شویم پای هم بشیم^(۶) خُو

گوسفندی بودم اندرین مرغوبه زار^(۷) خورد و خوابی کردم چندین هزار
صحن گیبی^(۸) داشتم از روی کف از مراد خویش می خوردم علف

۲- *Dorbibi* - نام زنی است.

۴- تاب، *Tow*.

۵- *Mowrakeh* - مبارکه نام روستایی است در ۳ کیلومتری بافق.

۷- مرغزار.

۶- *Khow* - خواب.

۸- *Sahnegibi* - شکمه، سرابی.

۱- *Dol*

۳- نامزد.

هر ساله از من شده فرزند شیر	حاصل من روغن و کشک و پنیر
تا که قصاب اومد و من را دید	چند چونه زد تا من را خرید
شاخ من را کشید و می کشید	تا در دکان قصابی رسید
تا که قصاب کارد بر حلقم کشید	سگ مرا یاری نکرد خونم مکید
بند بندم را ز هم انداختند	لاشه ها از من هم ساختند
گرده ام ^(۱) را با دلم کردند کباب	روده ام را دادند دست روده تاب
سزای سر هر خواری که خوردم دیدم	آن کس که پهلوی چربم را خورد چه خواهد دید

خال گردنم می دوشید	پنیر می کرد می نوشید
دارم داغت خال گردن	گل مشتاق خال گردن
خال گردنم هر ^(۲) می کرد	دیگ و کزغنم ^(۳) پر می کرد
دارم داغت خال گردن	گل مشتاق خال گردن

۲- Hor - شیر می آمد.

۱- Gordeham - قلو.

۳- Kazghanam - دیگ مخصوص گرم کردن شیر.

طب سنتی^(۱)

سرم درد می‌کنه صندل بیارید طبیب از ملک اسکندر بیارید

سرم درد می‌کنه ای مادر من خبر کی می‌بره بر دلبر من
خبر را می‌برده دلبر بیایه بماله چوب صندل بر سر من

آدمی را آدمیت لازم است گر چوب صندل بونداره هیزم است

۱- بخشی از میراث گرانبهای هرجامعه، تجربیات متراکم شده‌ایست که طی صدها سال بوجود آمده و سینه به سینه به نسلهای بعد منتقل شده است و در مواقع مواجه شدن با یک مشکل یا مسئله، بدانها متوسل و نتیجه گرفته‌اند از میان این تجارب می‌توان به اندوخته‌های طبی و مقابله با بیماریها و مداوای آنها اشاره کرد که بسیاری از این تجربیات، مبنای تحقیقات و پیشرفتهای علمی آیندگان شده است به عبارت دیگر بسیاری از شناخته‌های علمی بر مبنای شناخت تجربی است که ذیلاً به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود.
سالها پیش، در حالی که پزشک استرالیایی در محوطه باز خانه‌اش مشغول استراحت بود، مشاهده کرد یک زن بومی استرالیایی، پارچه مرطوبی را روی لانه مورچه‌های سواری انداخت به دلیل نمناک بودن پارچه و تاریکی ایجاد شده مورچه‌ها در آن جمع شدند آنگاه پارچه را برداشت مورچه‌ها را له کرد و روی زخم دستش گذاشت پزشک تعجب کرد، از خود پرسید چه رابطه‌ای بین این عمل و زخم دست وجود دارد، مشغول تحقیق و آزمایش شد پس از مدتی به این نتیجه رسید که مورچه‌ها به دلیل اینکه زندگی دسته جمعی دارند، برای پیشگیری از بروز بیماری واگیردار در فضای بسته لانه، از خود ماده‌ای ترشح می‌کنند که خاصیت ضد عفونی‌کننده دارد بدین ترتیب دارویی برای مبارزه با بیماریهای واگیردار کشف کرد و نقش مهمی در کنترل آنها ایفا نمود.

نمونه دیگر، چینیان باستان برای معالجه سریعتر زخمهای بدن، نان کپک‌زده روی آنها می‌بستند در جریان جنگ جهانی دوم الکساندر فیلمینگ از باکتریهای نان کپک‌زده آنتی‌بیوتیک را کشف نمود.
در ابیات بالا به خواص دارویی چوب صندل اشاره شده است که از آن برای درمان سردرد استفاده می‌شده است. به این ترتیب که آن را روی پیشانی می‌مالیدند و یا بوی آن را استشمام می‌کردند به همین دلیل هرچه چوب صندل بوی بیشتری دارا بود ارزش دارویی بیشتری هم داشت در غیر این صورت با هیزم تفاوتی نمی‌کرد. در ابیات دیگری در این مجموعه به کاربرد انجیر، گشنیز، آب انار و.. اشاره شده است که از آنها در درمان زگیل، التیام زخم، سرماخوردگی یا به عنوان مُسهل استفاده می‌شده است. به عنوان نمونه:

سر کوه‌های بلند جفت بره شیر خبر اومد که یارم خورده شمشیر
پسیاله پر کنم از آب انجیر بریزم قد به قد زخم شمشیر

پیش‌بینی باران

صبح بسوز^(۱) و شب ببار شب بسوز و کی ببار^(۲)

نایلون

اگر خواهی دوباره زن بگیری اول باید قبای نایلون بگیری
 عاروس را بنشین نایلون ببری پیش یک مشاطه نایلون
 عقد نایلون، صیغه نایلون عاروس و دوما نایلون، هجله نایلون
 بندهای زیرجومه^(۳) نایلون^(۴)

بنده ام، نایلونم، فرمم جدیده دماغم مثل نایلون تیغ کشیده
 نایلون از زیر، نایلون از رو تا مغز سرم رسیده بنده را نایلون زاییده
 خرازی هرزگی از پیش گرفته سوزن قفلی و اجناس نایلون
 گوشکو نایلون، دیزی نایلون خر لنگ، جهاز نایلون

۱- صبح سوختن به معنی سرخی زیاد ابرها هنگام طلوع خورشید، شب سوختن، سرخی زیاد ابرها هنگام غروب خورشید است.

۲- تجربه چوپانان و مردم محلی و بومی در پیش‌بینی باران است. هرگاه قبل از طلوع خورشید، ابرها خیلی سرخ شدند (شفق) آن روز حتماً باران می‌بارد حتی اگر روز به شب رسیده باشد. ولی اگر نزدیک غروب، ابرها سرخ شوند (فلق) آن روز باران نمی‌بارد، این تجربه در قالب شعر زیر در میان مردم کرمان هم رایج است (منبع: مثل‌های فارسی رایج در کرمان، تألیف احمد ابریشمی).

ابر که سوخت صبحی خرت را بران پناهی
 ابر که سوخت پسینی خرت را بران، غمی نی

علاوه بر آنچه گفته شد، اعتقادات دیگری هم در مورد باریدن باران مرسوم است، یکی اینکه هرگاه اطراف خورشید، هاله‌ای از ابر بوجود آید یا به اصطلاح محلی خورشید آغل ببندد و به طرف قبله رخنه‌ای باز شود یعنی آبری طرف قبله نباشد، در این موقع هم احتمال باریدن باران زیاد است دیگر اینکه اگر از سمت جنوب یا جنوب شرق باقی ابرهای سیاه بالا بیایند احتمال بارندگی زیاد است ولی اگر ابرها از طرف شمال باقی یعنی ریگزار حسن آباد پیدا شود فقط سوز سرما با خود دارند و از باران خبری نمی‌شود.

۳- Zirjume - پیژاما، زیرشلواری.

۴- آنطوری که ناقل این شعر می‌گفت، این چند بیت شعر، ابتدای ورود مواد پلاستیکی به شهرستان بافق سروده شده و اعتراضی است علیه پلاستیکی شدن بسیاری از ابزار و وسایل مورد استفاده مردم.

مشکل گشا

آلالا خدا یارت علی باشه نگهدارت
نگهدارت خدا باشه علی مشکل گشا باشه^(۱)

یارب محمد و علی را برسان خواندم سوار حیدری را برسان
آندم که اجل دامن عمرم گیرد پیش از ملک الموت، علی را برسان

بازی

کورم، چپشم^(۲) هرکه را بینم می کشم^(۳)

بازی حرم حرم

حرم حرم اسب بچرم^(۴)
اسبی و گلی گلی
گل چه موسمه^(۵) گلی که حالا وقتشه
گل محمدی بده همون گل^(۶)

۱- رسمی است در بین مردم بافق، به طوری که هرگاه با مشکلی روبرو شوند و مستأصل و درمانده گردند به حضرت علی(ع) توسل می جویند و مقداری مخلوط نخود برشته یا کشمش و نقل می خردند و در حالی که می گویند مشکل گشاست به مردم تعارف می کنند، هر کسی، مقداری برمی دارد و می گوید علی(ع) مشکلت را بگشاید، انشاءالله.
۲- Chaposh - بز نر دوساله.

۳- بازی بوده که بیشتر در بین بچه های ۸-۹ ساله انجام می شده، به این ترتیب که چشم یکی از بچه ها را با دستمال می بستند و چوبی به دستش می دادند. او می بایست با چشم بسته در حالی که این شعر را می خواند دنبال بچه ها کند و آنها را کتک بزند اولین کسی که نمی توانست فرار کند و کتک می خورد، توسط سایر بچه ها متوقف می شد یک کتک دسته جمعی می خورد علاوه بر این دستمال را از چشم هم بازیش باز می کردند و بر روی چشم او می بستند و دوباره بازی ادامه پیدا می کرد.

۴- بچرانم. ۵- Mowsemeh - گلی که مربوط به چه زمانست.

۶- توضیح اینکه در این بازی چهار نفر یا بیشتر شرکت دارند، یک نفر پادشاه می شود و درینهای که عبارت از مقداری جل و پارچه که در پارچه دیگری بسته شده به دست می گیرد و با یک نفر دیگر، خیلی آهسته نام گلی را که فصل آن می باشد می گوید به طوری که دیگران نشوند. پس می خواند حرم حرم، دیگران می گویند: اسب می چرم، او می پرسد، اسبی یا گلی، دیگران می گویند گلی، پادشاه می پرسد، گل چه موسمه، می گویند: گلی که الان وقتشه و نفر اولی باید نام گل مورد نظر پادشاه را حدس بزند، اگر درست

داستان

تخت کنم تاج کنم بنشینم کاسه کنم کوزه کنم بفروشم^(۱)



بـز، بـز جانانه	خورده گرگ دیوانه
چوپون کجاست	تگ تگ رودخانه
سگ کجاست	خرگوش می دوانه ^(۲)

حدس زد، درینه را به دستش می دهند تا با آن افراد را کتک بزنند و اگر اشتباه بود پادشاه به وسیله یار خودش که اسم گل را گفته بود با درینه افراد را کتک می زند، یار پادشاه که با درینه افراد را می زند و فرار می کند، دیگران سعی می کنند در فرصت مناسب پادشاه را از تخت به زیر بکشند به این صورت که دست و پاهای او را می گیرند و روی زمین می کشند در این موقع پادشاه می گوید جو (Jow) یار او اگر توانست درینه را با پرتاب کردن به او برساند بازی ادامه می یابد و اگر نتوانست، باید همه بازیکنان را از هر محلی هستند، تک تک بر روی شانه خود سوار کند و پیش پادشاه برساند، این مجازاتی است که او باید تحمل نماید و بدین وسیله بازی خاتمه می یابد.

۱- اشاره به داستانی دارد که پادشاهی بود که چندین دختر داشت و خیلی دلش پسر می خواست. آخرین دفعه ای که همسرش حامله شد، گفت: اگر این بار دختر بیاری، گردنت را می زنم از قضا این بار هم، دختر زائید، همسر پادشاه برای اینکه کشته نشود مقداری پول به زن کوزه گری داد که همزمان با او صاحب فرزند پسری شده بود و بچه ها را عوض کردند. پادشاه از این اتفاق بی خبر بود تا چند سال بعد که از کوچه می گذشت دید بچه ها در بازی هستند و پسر خودش می خواند کاسه کنم، کوزه کنم، بفروشم و دختر بچه ای در حین بازی می خواند، تخت کنم، تاج کنم بنشینم. پادشاه بسیار ناراحت شد وقتی به خانه رسید همسرش را صدا زد شمشیر را کشید و او را تهدید کرد که راستش را بگو وگرنه تو را می کشم چرا پسر من این شعر را می خواند و دختر کوزه گر آن شعر را. همسر پادشاه همه چیز را تعریف کرد. پادشاه دست دختر خود را گرفت و به قصر آورد و پسر کوزه گر را به خانه پدر فرستاد. این شعر صرف نظر از داستان بودن یا واقعیت، تأثیر وراثت بر انسان را نشان می دهد که محیط نمی تواند آن را به آسانی خنثی نماید.

۲- اشاره به سرگذشت چوپانی است که برای ارباب بسیار خسیسی، گوسفند می چراند، روزی چوپان به ارباب گفت کفش من پاره شده و قابل استفاده نیست و با این وضع نمی توانم دنبال گله بروم. دفعه بعد که از شهر برای سرکشی گله به بیابان می آیی یک جفت کفش برای من بخر و با خود بیار ارباب گفت ته رودخانه که خاک نرم تری دارد، دنبال گوسفندان حرکت کن، چوپان گفت سگ هم چند روزیست که گرسنه است و چیزی نخورده برای او قوتی فراهم کن، ارباب در پاسخ گفت، سگ برود دنبال خرگوشهای بیابان بدود، شکارشان کند و بخورد، هروقت که چوپان تقاضای کفش برای خود و خوراک برای سگ را مطرح می کرد همین جواب را می شنید، تا اینکه چوپان با خود گفت، نقشه ای برایت می کشم و به خاک سیاهت می نشانم. از قضا در میان گله، بز شیردهی بود که آن را جانانه صدا می کردند، جانانه از سایر گوسفندان شیر



زنگا ^(۲) را کر کن ^(۳) گیسه گو گله را در کن گیسه گو میش سیاه را خفه کن پشت کمر کن گیسه گو ^(۴)	گله را در کن گیسه گو ^(۱) بابا را خبر کن گیسه گو فرش آغل را رخنه کن گله را در کن گیسه گو
--	---

بیشتری می داد و بسیار مورد علاقه ارباب بود به طوری که هر وقت صدایش می کرد پشت در آغل آماده بود، یک روز ارباب به شهر رفت، چوپان بز جانانه را کشت و خورد و بقایای آن را به سگ داد، ارباب پس از مدتی از شهر برگشت و مثل همیشه جلو در آغل ایستاد و جانانه را صدا کرد اما خبری نشد پس از چند بار صدا کردن از چوپان پرسید، کو بز جانانه. چوپان جواب داد تو دل گرگ دیوانه.

ارباب پرسید: تو کجا بودی؟

چوپان جواب داد: تگ تگ رودخانه (راه می رفتم)

باز ارباب سؤال کرد: موقع حمله گرگ به گله، سگ گله کجا بود.

جواب شنید: خرگوش می دوانه (دنبال شکار خرگوش رفته بود).

۱- *Gisegow* - لفظی است خطاب به دختر. ۲- زنگها را.

۳- *Karkon* - از بین بردن صدای زنگ، برای این کار زنگ را با پارچه یا نمد می بستند یا باز می کردند.

۴- ابیات واقعه زیر را توصیف می کنند، چوپانی به اتفاق دخترش در یکی از بیابانهای بافق زندگی می کردند شبی تعدادی دزد به قصد بردن گله بر چوپان وارد شدند، دختر از پنجره کلبه شاهد ورود آنان بود، چوپان که از نیت دزدان با خبر شده بود با تعارف بسیار به خوردن چای و غذا دعوتشان کرد و از آنها اجازه خواست برای رفع خستگی شان آوازی بخواند و نی بنوازد بنابراین با آواز خوش می خواند و با مهارت تمام نی می زد اما به جای اینکه دو بیتی های عاشقانه و اشعار چوپانی بخواند فی البداهه شعر بالا را سرود و در قالب شعر به دخترش می گفت گله را از آغل بیرون ببر و برای اینکه راهزنان متوجه بیرون رفتن گله نشوند زنگ گوسفندان را کر کن چوپان همچنان با آواز خوش می خواند و دختر را راهنمایی می کرد که قسمتی از دیوار آغل را خراب کن و از رخنه ای که ایجاد می کنی گوسفندان را بیرون ببر تا بعد بتواند به دزدان بگوید دیوار خراب شده و گله فرار کرده است. در بین گله میش سیاهی با بره کوچکش وجود داشت که سر و صدای زیادی می کرد، گفت میش را هم خفه کن تا دزدان متوجه رفتن نشوند. اینها همه در حالی بود که چوپان با آواز می خواند و نی می نواخت. دختر گله را بیرون برد و در تاریکی شب پشت کوه و کمر پنهان کرد وقتی دزدان به خود آمدند از گوسفندان خبری نبود.

دعای ماه نو

ای ماه بلند شش دریچه	شش چیز ما را بکن زیادی
عقل و ادب و زیاد روزی	عمر و آخرت و تندرستی
خدایا ماه را بر ما شادگردان	بر محمد و آتش صلوات ^(۱)

دعای خواب (خوابیدن)

می خوابم به دست راست	برمی خیزم به دست راست ^(۲)
ای ملک دست چپ و راست	بیدارم کن وقت نماز
سر را نهادم بر زمین	توفیق رب العالمین
کس نیاید بر سرم	غیر از امیرالمؤمنین

۱- بعضی از مردم بافق معتقدند که روز اول ماه را نباید دید و روزهای بعد اشکالی ندارد، اگر ماه کامل را در آسمان دیدند باید بر محمد و آتش صلوات بفرستند. به محض دیدن ماه نو باید به درخت سبز نگاه کنند بعضی ها معتقدند باید به انگشت یا یقه پیراهن خود نگاه کنند. این عقاید بیشتر در بین مردم کوهستانهای اطراف بافق که در حال حاضر ساکن شهر هستند رواج دارد عده ای معتقدند در این موقع باید به انسان خوشرو یا به طلا و یا به یک پسر نگاه کنند این عقاید بیشتر با عقاید دینی سازگار است و ریشه در همین عقاید دینی دارد مثلاً در مفاتیح الجنان آمده است، ماه ربیع الثانی را در آب روان باید دید. جمادی الاول را در خود ماه بنگرید جمادی الثانی را در آسمان و زمین، (به نقل از چهل فصل علامه مجلسی)

در روایات معتبر وارد شده است که ماه رجب را به قرآن باید دید، ماه شعبان را بر روی علما و صلحا، ماه رمضان المبارک را بر روی اهل و عیال خود باید نگریست، ماه شوال المکرم را بر فیروزه و آب روان، ذیقعدة الحرام را بر روی آئینه و پشمینه و شمشیر، ذی الحجه را در قرآن مجید یا روی علما یا لعل یا فیروزه، محرم را در آتش افروخته یا در لوح سرخ و شمشیر برهنه و ماه صفر را در گیاه و مروارید و ... اگر اول ماه روز دوشنبه بود سوره واقعه را شروع به ختم می کنند به این صورت ه روز دوشنبه (اول ماه) یکبار سوره واقعه را قرائت می کنند، روز سه شنبه دوبار روز چهارشنبه سه بار، الی آخر و در روز چهاردهم هر حاجتی که داشته باشند اجابت می شود، انشاءالله.

۲- پیش از آمدن ساعت شماته دار، برای اینکه مردم بتوانند صبح زود، وقت نماز بیدار شوند این شعر را می خوانند و از خداوند طلب هدایت به راه راست ردا داشتند.

دوری از نیش گزندگان

بستم، بستم پرنده را	هفتاد و هفت گزنده را
نه در زمین جم ^(۱) بخوره	نه در هوا پر بزنه
به حق سلیمان پیغمبر	یا نور و یا نور و یا نور ^(۲)

بستگان

برادر پشت، برادر زاده ام پشت	درخت بی برادر کی کند رشد
درخت بی برادر رشد نداره	به دست مردمان انگشت نداره
میوه ای شیرین تر از اولاد نیست	شاخ گاوی بدتر از داماد نیست
قبای سبزی داره سیّد ممد ^(۳)	لبای پرخنده داره سید ممد
سر شب تا سحر دورش بگردم	هنوزم گله داره سید ممد
سر دستت طلا باشه برادر	وجودت بی بلا باشه برادر
به هر جا می روی بهر مسافر	خدا باشه نگهدارت برادر
ماه منم، ماهی منم	کفتر چاهی منم
کرت نعنا کاشته ام	به زعفران واداشته ام
خواهر اصلش منم	زن بدهید به داداشم

۱- Jom - جنبیدن.

۲- دعائیه ای است که هنگام خواب و برای درمان مانند از نیش حشرات و خزندگان می خواندند و از این اعتقاد ناشی می شود که همه پرندگان، خزندگان و حشرات تحت امر حضرت سلیمان نبی بوده اند و از حضرتش فرمان می گرفتند، حال با سوگند دادن آنها به حضرت سلیمان از آنها امان می خواهند، همچنین هنگام روبرو شدن با زنبور یا خزنه خطرناکی آیه لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ الْأُخْرَى را می خواندند.

۳- محمد.

خودت گل، مادرت گل، خواهرت گل اشاره کردند راه رفتنت گل
به گلزارت بیایند جفت بلبل

الا باد صبای صبح غمگیر خبر از من ببر بر مادر پیر

بگو فرزند سلامت می‌رسونه حلالم کن که شبها داده‌ای شیر

پدر خوب و مادر نازنینه برادر میوه روی زمینه
گشتم همه عالم سراسر ندیدم میوه‌ای همچو برادر

دلم می‌خواد نشینم توی سردر بیایه قاصدی از پیش مادر
بیایه قاصدی چشمش ببوسم که شاید من نبینم روی مادر

پسر عمه در خونه گذر کرد دستمال کاکلش من را خبر کرد
دستمال کاکلش هل و قلمپور همه محله را زیر و زیر کرد

پسر عمه قبا‌ی گُردی بر تو پسر عمه خودم می‌شم زن تو
پسر عمه تو که مادر نداری خودم می‌شم عروس مادر تو

کارکرد اقتصادی خانواده

گلی که هشته مُشته^(۱) من نمی خوام گلی که لب درشته من نمی خوام
گلی که غیرت^(۲) کاری نداره اگر حور بهشته من نمی خوام

مرد باید که ببندد کمر مردی را حیف مرد است که کشد منت نامردی را

دست بازو بگشا و نون از عمل خویش بخور
تا نبینی به جهان خفت و رنگ زردی را

زن، کاری، مرد کاری تا بگردد روزگاری^(۳)

۱- Heshteh - Moshteh

۲- همت.

۳- در مباحث جامعه‌شناسی شش کار برای خانواده برشمرده‌اند که عبارتند از: کارکردهای زیستی، عاطفی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی می‌باشند. ابیات بالا بیانگر اهمیت کارکرد اقتصادی خانواده و سعی و اهتمام زوجین و تشریک مساعی آن در چرخش وضعیت خانواده است. مرد و زنی که با هم ازدواج می‌کنند و خانواده‌ای را بوجود می‌آورند مسئولیت تأمین مخارج خانواده و تلاش برای امرار معاش را به عهده می‌گیرند. از این منظر خانواده، تعاونی کوچکی است که همه افراد و اعضاء صاحبان سهام آن هستند و هر کس به اندازه توان خودش کار می‌کند و هرگونه پیشرفت و افزایشی که در کار حاصل شود متعلق به خانواده بوده همه در آن سهیمند. مرد با کار بیرون از منزل و زن با کار بیرون یا درون خانواده، زندگی خود را اداره می‌کنند و استقلال اقتصادی خود را نشان می‌دهند (منبع: دانش اجتماعی سال اول دبیرستان نظام قدیم متوسطه، کد ۲۰۵/۱).

عروس‌کشان

سر در قشنگ تره سر در در قشنگ تره
به عروس خود ننازید که دوماذ قشنگ تره

سر سرانداز می‌خواد عروس پانداذ می‌خواد
تا ندید پاندازش عروس نمی‌آد پیشوازش

صفای قدم مردون کوری چشم نامردون
پیغمبر خدا را صلوات
به هم رسیدن مردون کوری چشم نامردون
پیغمبر خدا را صلوات^(۱)

ماشالله، ماشالله بهش بگید^(۲) ماشالله، صد قل هوالله بهش بگید ماشالله
هرکی نکه ماشالله سوار الاغ شه والله
سرکوچشون^(۳) در خونشون به خوره زمین ایشالله^(۴)

۱- رسمی بود تا چند سال پیش که وقتی مجلس عروسی برپا می‌شد و اهل محل، دوستان و آشنایان دعوت می‌شدند پس از پذیرایی و صرف شام مردان و زنان شرکت‌کننده در عروسی به حمام عمومی محله می‌رفتند و عروس را که از چند ساعت قبل به اتفاق نزدیکان خود و نزدیکان داماد به حمام رفته بود به خانه شوهر می‌آوردند. مردها شعر بالا را می‌خواندند و پیشاپیش عروس و سایر زنان همراه حرکت می‌کردند در میانه راه، گاه‌گاهی توقف می‌کردند و بستگان داماد پانداذ می‌دادند، طلا و جواهرات، قطعه زمین، سفر حج یا زیارت امام رضا(ع)، زیارت امام حسین(ع) و... مواردی بودند که پانداذ داده می‌شدند. امروزه این رسم در شهرستان بافق مثل بسیاری از شهرهای دیگر به این شکل برگزار نمی‌شود و جای خود را به اتومبیل تزئین شده و موتورسواران همراه با بوق و سر و صدای خاص خود داده است.

۳- Sarekuchashon - سرکوچه‌شان.

۲- بگویند.

۴- انشاءالله.

عروس و مادرشوهر^(۱)

مادر شوهر بچت ^(۲) خره	چند ساله گرفتار منه
ایقه ^(۳) نزن سیخ و طعنه ^(۴)	
من او مدم بسمه ^(۵) کنم	نیو مدم وصله کنم
من او مدم حال کنم	نیو مدم کار کنم
دومساد از در می آد تو	می پرسه که عاروس کو
می گن اینجا جنگی بوده	عاروس یخورده لرزیده
دومادمی گه دست نم درد نکنه	با این عاروس آوردنش

مادر شوهر

چرا نزام پسری بذارتام^(۶) تو پنج دری
روم بکشه لحاف زری

۱- شاید این سؤال پیش بیاید که چرا این همه شعر علیه عروس و مادر شوهر سروده شده است. واقعیت امر این است که تا حدود صد سال پیش شکل غالب خانواده در ایران، خانواده گسترده بوده است یعنی یک خانواده شامل پدر، مادر، فرزند و پدر بزرگ و مادر بزرگ بوده است به عبارت دیگر فرزند پس از ازدواج خانه پدری را ترک نمی کردند و با اختیار کردن اتاقی در گوشه خانه پدری ادامه زندگی می دادند. این شکل خانواده مزایایی داشت یکی اینکه نیاز به همه وسایل زندگی مستقل و جداگانه نبود و به صورت اشتراکی از امکانات بهره می بردند تا پس از مدتی کار کردن و پس انداز نمودن، خود وسایل زندگی را فراهم نمایند. دوم اینکه از تجارب و اندوخته های والدین خود استفاده می بردند. در کنار این مزایا، معایبی هم وجود داشت اول اینکه فرزندان متکی به والدین بودن و استقلال آنها دیر محقق می شد دوم اینکه والدین اراده خود را بر فرزندان تحمیل می کردند فرزندان مجبور بودند آنگونه که بزرگترها می گویند زندگی کنند حتی اگر خلاف میلشان باشد بنابراین اختلافاتی میان اعضا، بخصوص عروسها و مادرشوهر بوجود می آمد.

۳- *Eigheh* - این همه.۲- *Bachat* - بچدات.۵- *Basmeh* - حیوان سر بریده.

۴- طعنه.

۶- *Bezaratam* - بگذار (بگذار مرا)

عروس

چرا بزایم پسری، روم بکشه پالون خری بگذارتم پشت دری^(۱)

اختلاف عروس و مادر شوهر

مادر شوهر می‌گه

گل، بخ^(۲) چادر به سر کن حالا وقت رفته

عروس: من نمی‌یام^(۳) من می‌مونم خونه بابا خوش‌تره

خونه بابا نون گندم، گوشت بره، پلو آش هر شو^(۴) رُوَاه^(۵)

خونه شوهر نون جو و گوشت گو^(۶) و گُتکَش هر شو رواه

بیابان است که آبادی نداره	دل من میل دامادی نداره
همه می‌گن ^(۷) بیاداماداشو	دل من میل دامادی نداره
عروس خانم پا بردار	پای نازنین جا بردار
شهر عربیت می‌برند	عزت خود نگه‌دار
آی نعنا، نعنا، نعنا	مادر عروس شد تنها

عاروس خانم ناز داره	هفتا خاکنداز داره
جعبه آواز داره	سرویس الماس داره
سرپایی روباز داره	روسری کرباس داره

عاروس و گلوس پنبه دونه	قبرش بگنم میون خونه
مادر شوهر خارشتی	دیشب چه دردی داشتی
آفتاب برمی‌داشتی	دور حیاظه می‌گشتی

۱- Poshtedary

۲- Bakhi - برخیز.

۳- Nemiyam - نمی‌آیم.

۴- هرشب.

۵- Roweh - براه است

۶- Gow - گاو.

۷- می‌گویند.

مادر شوهر نازت شم می‌خوام^(۱) زن پسر ت شم
حالا که شدم زن پسر ت دردبالام^(۲) توی سرت

مادر شوهر ماره عـقـرب دم داره

هرکه عاروس^(۳) دایی شه مثل پیاله چایی شه
هرکه عاروس عامو^(۴) شه مثل دونه^(۵) آلو شه
هرکه عاروس خاله شه بسوزه و جزغاله شه
هرکه عاروس عمه شه سرخ و سفید و پنبه شه

مادر شوهر جنگ می‌کنه مثل گربه منگ منگ می‌کنه

عاروس می‌آیه از هوا مثـال درد بی‌دوا
افتیده توی جون^(۶) ما می‌خوره آب و نون ما
مادر شوهر کاکلی این همه کردی چوغلی^(۷)

هیچی دراومد بخوری

مادر شوهر سه پایه جون از تنش درآیه
می‌خواست پسر نیاره مرا خونه نیاره
مادر زن، گل قالی مادر شوهر کناری
مادر شوهر جون ما کلید کاه دون ما
خبر اومد که مردی تازه شده جون ما

۲- Dardebalam - سر من.

۴- Amu - عمو.

۶- Jun - جان.

۱- می‌خواهم.

۳- Arus - عروس

۵- Dunch - دانه.

۷- Chogholi - شکایت.

شاهی می آره بر سرام	قربون می شم بر دخترام
ننه بزرگ می خونتام ^(۲)	بالای اتاق می شونتام ^(۱)
عروس میاره دربرام	قربون می شم بر پسران
ننه سگو می خونتام	پشت درو می شونتام
فردا عروست می کنم	دخترم شاخ زرم
بالای اتاق می نشونتام	شاهی می آره بر سرام
دل دلبر چطور دردی گرفته	غبار از گوشه لردی ^(۳) گرفته
عجب داماد نامردی گرفته	سلامش را به مادرش رسانید
چادر سر نداشتی	الهی عاروس نباشی
چاقد ^(۴) سر نداشتی	پیرهن بر نداشتی

۱- می نشاند مرا.

۳- صحرا Lard

۲- می خواند مرا.

۴- چارقد.

عروس

چاقد سر نداشتم آفتابه و صلبچه^(۱) داشتم
صندوق فرنگی داشتم آئینه و مجری^(۲) داشتم

سماور شیری داشتم استکان و قوری داشتم
چرا که جهاز نداشتم سماور برقی داشتم
لاله فرنگی داشتم گوشواره فرنگی داشتم
چرا که جهاز نداشتم هرچه می خواستی داشتم

هوو

هوو، هوو جانم هوو سنگ مزارم هوو
اگر که هوو نداشتم چه روزگاری داشتم

شنیدم یار من یاری گرفته مرا ول کرده و یاری گرفته
اگر بعض^(۳) منه خوب کاری کرد اگر همچون منه کاری نکرده

بقربون سرت هرچند که پیری مبادا بر سرم یاری بگیری
اگر خواهی سرم یاری بگیری سرشو^(۴) تو^(۵) کنی صبحش بمیری

تو که داماد شده ای فاطمه تنبل بر من این زن که گرفته ای فدای سر من
دستی که نهاده ای به زیر سر زن باشد آن دست و نباشد سر زن

نارنج و ترنج تو بر سرم یار مگیر گر سیر شده ای بونه^(۶) بسیار مگیر

۱- Salabcheh - لگن.

۲- چمدان.

۳- Baeze - به از من است، بهتر از من است.

۴- اول شب.

۵- تب.

۶- بهانه.

گر سیر شده‌ای نامه سیری بفرست فرزند عزیز مردمان خوار مگیر

سر مرا سرسری کردن بسوزی زن بابا به حقم کافری کردی بسوزی زن بابا

قحطی و خشکسالی

باغ بزرگ کاشی^(۱) دادم به هُـرَتِ آشی
یک دنگ و نیم خـونه دادم به دو تا چـونه^(۲)

نوکر عبدالرضا خانم^(۳) چراغم می خورم صبح شلغم، ظهر شولی، شب چغندر می خورم
هفتاد و هفتاد، یک برف افتاد^(۴) به حق این پیر^(۵) به قد این میل^(۶)

تا بن سال جون خودش را در انداخت موکوهای^(۷) دور جو^(۸) را و رانداخت

قلیون

رسیدم بر در دالونت ای دل شنیدم قل، قل قلیونت ای دل
لب شیرین به روی نی نهادی به قریون لب و دندونت ای دل
شب شنبه که رفتم شب نشینی جلو یارم گذاشتم کاسه چینی
جلو یارم نباشه کاسه چینی که قلیون چاق کنم ای جون شیرین

۱- فردی به دلیل فشار قحطی و گرسنگی، باغ بزرگی را (به نام باغ کاشی) با ظرف آشی عوض کرده است.

۲- فردی به دلیل فشار قحطی و گرسنگی یک دنگ و نیم خانه مسکونی را با دو چانه خمیر عوض کرده است.

۳- حاکم قلعه ارگ = برای اطلاع بیشتر به کتاب تاریخ بافق تألیف رضا کارگران مراجعه شود.

۴- هفتاد روز پس از نوروز (دهم خردادماه) برفی در بافق باریده که پس از آن قحطی حاکم شده است.

۵- به پیر قطرم قسم خورده‌اند.

۶- که ارتفاع برف به اندازه ستونی در باجگان بوده است.

۷- Mokuhaye - نوعی علف خودرو.

۸- Dowreju - جوی آب: توضیح اینکه در اثر فشار قحطی و خشکسالی مردم برای سیر کردن شکم خود به علفهای هرزه و خودرو روی آورده‌اند.

قلیون چه خوش است که گاه‌گاهی بکشی نه از سر شو تا به مسائی بکشی
دودش خفه خون و قل قلش تنگ نفس کی خدا کند که این بلا را بکشی

گل سرخ بیابونی حسینا همیشه در بیابونی حسینا
دمادم آب قلیونا بریزم تو فرزند بزرگامی^(۱) حسینا

دلا قلیون را چاق کن اومدم من برو یارم خبر کن اومدم من
برو جای مرا مردانه بنداز لب یارم شکر کن اومدم من

اسفند - چشم زخم^(۱)

اسپند و سپند و صد و سی دونه سپند
 پیغمبر ما گفته که این را بپسند
 اسپند دونه دونه اسپن صد و سی دونه
 اسپند خودش می دونه
 چشم زخم را می گردونه

اسپند سرکوه	اسپند بن کوه
سر سیاه دونه سپند، شنبه زاء، یکشنبه زاء، دوشنبه زاء، سه شنبه زاء، چهارشنبه زاء	
شب جمعه زاء، جمعه زاء، آهنگر، کشاورز، بقال و...	
هرکس نظر به ما کنه	به کار و بار ما کنه
به روزگار ما کنه	بترکه در ترکه
چشم حسود	ایشاء الله ^(۲)

۱- اعتقادیست در بین مردم بافق، هنگامی که احساس می کنند، کسی به آنها چشم زخم زده یا حتی برای پیشگیری از چشم زخم در حالی که اسفند روی آتش می ریزند شعر بالا را می خوانند و اسم افرادی که به آنها مظنون هستند می برند هرکه شنبه بدنيا آمده است هرکه یکشنبه به دنیا آمده است هرکه دوشنبه به دنیا آمده و هرکه... و شغلش آهنگر یا کشاورز یا بقال و... باشد همه را نام می برند به امید اینکه در بین آنها یک نفر واقعاً وجود داشته باشد که چشم زخم از او ناشی شده باشد تکلیف روشن است بالاخره همه افراد در یکی از روزهای هفته بدنيا آمده اند و همه معمولاً شغلی دارند پس از نام بردن هر اسمی که به ذهن خطور کرد و سپری شدن چند روز معمولاً حال بیمار رو به بهبودی می رود و مردم در عقیده خود راسخ تر می شوند که بهبودی اثر خواندن اسم افراد و دود کردن اسفند است. صرف نظر اینکه از نظر علمی رابطه ای بین نامیدن افراد و ترکیدن اسفند و بهبودی بیمار وجود دارد یا نه اما این نکته پذیرفتنی است که دود اسفند خاصیت ضد عفونی کننده دارد. صدای ترکیدن دانه های اسفند کنایه از ترکیدن چشم حسود می باشد.

متفرقه

به قریون انار توی رف ^(۱) شم	به قریون قد و بالای شرف شم
اگر دونم شرف نمی دهی دل	همه عالم بمیرند من تلف شم
رفتم سر رودخونه	دیدم بلبل می خونه
قبای برش ^(۲) شکاری	فرش کرده جفت قالی
قالی را بردن به بازار	قیمت کردن هفت هزار
الهی بازار خراب شه	دل خانما کباب شه
خنده دل خش ^(۳) می خواد	گریه سر و چش ^(۴) می خواد
نه دوک کجه نه بالیسه ^(۵)	استاد کجه که می ریسه ^(۶)
به بم می رم به تعریف انارش	الهی سرنگون کرده گدارش ^(۷)
که هرکسی از گدارش بر بگرده	چنار بید لیلی یادگارش
اول عیش نوشام پاشنه نداشته کفشام	آخر عیش و نوشام پاشنه طلاست کفشام
زمین شوره را هرگز نکن کشت	اگر مفتت دهند نگیر زن زشت
شلغم شو لنگه	که نون قوت لنگه
مادری دارم پیره	آش می پزه شوره
نون می پزه گلفتی	بخوری که برنیفتی

۱- Raf - طاقچه.

۲- Barosh - تنش.

۳- khash - شاد.

۴- Chash - چشم.

۵- Baliseh - وسیله ای در چرخ ریسندهی.

۶- Miriceh - می ریسد.

۷- Godarosh - سربالایی.

غم پیری به جون من اثر کرد
رگ و پیوند جونم استخوان سوز

رگ و پیوند جونم را خبر کرد
هنوز جاهل بودم پیری اثر کرد

حسینا می‌دوید من می‌نشستم
حسینا را در دروازه دیدم

دو تا خال سیاه داره نشونه
حسینا کم بکن تعریف یارت

کنیزی بود کنیزان بل من
حسینا بر لب تقا نشسته

شنیدم ملک تو به وی رسیده
حسینا را که دیدم کوله بر پشت

حسینا می‌رسید من می‌رسیدم
قدش را با قدم اندازه دیدم

حسینا می‌فروخت من می‌خریدم
همین دیروز پسین دیدم نگارت

نمی‌دونم کجا شد منزل من
حسینا یکه و تنها نشسته

خریده و سندن داره حسینا
تفنگ بر دوش و نی می‌زد به انگشت

خشتیم و دنداننه
اردو اردو کشی آواز داره

بیا مادر بیا مادر جمیله
بده گاه و جو که اسبش نمیره

فرزند همین خانه
به هرجا می‌روی دروازه داره

ببر اسب برارت^(۱) در طویله
سخن بگو دل کاکات نگیره

به یک سیلی به یک پشتوبه یک مشت
برادر شوهر بیچاره را کشت

حسینا گفت بیارید آن الاغم
دلی دارم که کابل را بگیرم

که بوی خون خورده بر دماغم
به شمشیر کج و دست چلاغم

ربابه توتالاره می‌گه من شاه‌رامی خوام
از بس که بی‌عاره می‌گه همین حالامی خوام

وافور بیار که هنگام خمیازه رسید
آواز او اک^(۲) من بر در دروازه رسید

گر می‌ندهد کریم تفتی ما می‌بخوریم خدا کریمه
اگر می‌شم فدای دیده می‌شم فدای دلبر فهمیده می‌شم
سرخ و سفید چغندره موی بلند دمب خره
آدم باید آدم باشه

ای خدا از کار تو حیرون شدم هوشم از سر رفت سرگردون شدم
ای خدا مگذار کار من به من گرگذاری وای بر احوال من

حسین کابلی مرد جلودار چرا هر شو تو می‌آیی ز دنبال
دل زنهای سیرجون را تو بردی ازبس که بسته‌ای زنگ و گل اوصال^(۱)

دو تا کفتر بودیم بر شاخ پسته فلک سنگم زده بالم شکسته
خدایا بده بال دو باره غبار بی‌کسی بر من نشسته

کفتر لب بوم زنگوله پاشه یتا که رفت یکی دیگه به جاشه
رفتم روبوم کولی‌ها دیدم صدای نی می‌آد
ماشین شکسته کی می‌آد وقتی می‌آد سحر می‌آد
بچه تو نعنی^(۲) خواب باشه عروس تو رختخواب باشه
دیگ پلو روبار باشه دوماد رو بند باغ باشه
شال دوماد دو سر داره هر دو سرش شاخ زره
هرچه قیمت می‌پرسم قیمت عروس بیشتره

عرفچین سرت سیم کش کنم من قد و بالات ببینم غش کنم من

در فصل بهار و بره بور خوشه	بشلاق ^(۱) و پنیر و قرمه شور خوشه
اگر ریش و سبیل خود تراشم	منم جادوگری مثل تو باشم
دارم اشتهای نون خالی	با دستهای چرکوت ^(۲) کشک نمالی
گر به را دیدی که گشنیز خورد	گر گشنه شود هزار و هفت چیز خورد
حسینا گیوه تنگی به پاشه	یقین دونم که راه رفتن جفا ^(۳) شه
پچینم گیوه‌ای چون قرص ماهی	حسینا پاکنی رو به می‌آیی
حسین جانم از اون بالا می‌آیه	قباکنده تن یلا می‌آیه
به قربون تن یلات بگردم	که پارسال رفته و امسال می‌آیه
بن گداره گیس گو ^(۴)	زنگارا کرکن گیس گو
میش را خفه کن گیس گو	آغل خراب کن گیس گو
گله را درکن گیس گو	بابا را خبر کن گیس گو
گله که روبر او ^(۵) شه	خال گردنم جلو شه
خال گردنم ^(۶) خال خالی	پشمهات را کردم غالی ^(۷)
کشکت را کردم کلاجوش	پشمت را کردم بالاپوش

۱- Boshlagh - کشک تازه‌ای که هنوز خشک نشده است.

۲- Cherkut - کثیف.

۳- مشکل.

۴- Gow - گاو

۵- Ow - آب.

۶- نام گوسفند.

۷- قالی.

اززیره^(۱) مترس که می رود بوم به بوم^(۲) از نمرمه بترس که می کند کار تموم

چرا دنیا نشه خراب شپش لحاف کهنه می خوره شراب

اگر ما بی وفا بودیم رفتیم اگر کام جفا بودیم رفتیم
اگر ما لایق خدمت نبودیم لب آستانه بوسیدیم و رفتیم

خدایی که تویی من بنده می شم سه چیز داده ای شرمنده می شم
یکی چشم و یکی دست و یکی پا کنم شکر خدا تا زنده هستم

فرزند کسی به کس نمی کند فرزندی گر طوق طلا به گردن او بندی
گر طوق طلا به گردن خرد بندی هم بار می بره هم می کند فرزندی

مشتی آن است که دود چپقش حلقه شود
مشتی آن است که چوب چپقش نقره شود

ای خدا گوشه نشیان مرا کور کردند
استخوانهای مرا خانه زنبور کردند
ای خدا هر که مرا سوخت گرفتارش کن
چند روزی به سر تجربه بیمارش کن

ریش خوب است دو سه نخ و زنخدان پوشی
نه که در سایه آن خواب رود خرگوشی

شکر خدا که سفره بی‌نان ندیده‌ام
جنگ عیال و ناله طفلان ندیده‌ام
ننشسته‌ام به گوشه‌ای از دست طلبکار
شکر خدا رسیدن مهمان ندیده‌ام

رنگ زردم را ببین برگ خزان را یاد کن
با بزرگان کم نشین، بیچارگان را یاد کن

بلبل این باغم این باغ گلزار منه
مرغ آتش با من و آتش پرو بال منه
استخوانم نقره و اندر دهان دارم طلا
هرکسی معنی بداند پیر و استاد منه

فصل دوم

ضرب المثلها



- آدم و لباس، زمین و پلاس^(۱) خونه و اثاث: زیبایی انسان به لباس، زمین به فرش، خانه به اثاث است.

- اگر پیرم و می لرزم به صد جونه می ارزم: افراد پیر دارای تجربه هستند معادل (دود از کنده می آید).

- آب از ریسمون بالا می کنه: خیلی زرنکه

- آتش دستش هست دنبال چراغ می گرده: سردرگمی در کار

- آدم به خاطر دربار جایی نمی رود به خاطر روی باز می رود: پذیرایی و مهمانی به چهره باز و خندان.

- از آتش کوبنون^(۲) گبر^(۳) می سوزد

آتش چون گرفت خشک و تر می سوزد

گرفتار شدن گناهکار و بی گناه

- این سر خورجین اون سر خورجین نداره: همسانی و یکنواختی

- این سر بوم^(۴) تابستون، اون سر بوم زمستون، میون بوم گلستون: برداشت مختلف از یک مورد خاص.

- اگر قدام کرباسه، استخوانم الماسه: شخصیت هرکس به لباس نیست به اصالت است.

۱- پوس.
۲- کوهبنان.

۳- بام.

۴- گبردهی نزدیک کوهبنان (Gabar).

- اشتر را گفتند چرا شاشت پسه (Paseh)

گفت چه چیزم رسم کسه (Kaseh)

هیچ کارش مثل آدم نیست

- آنکه روزی فراخه از تنگی سال چه باک

- اگر نی به ناخش^(۱) کنند: یعنی با فشار و تهدید زیاد از موضع خود عقب نشینی نمی کند.

- الهی سنگ بزرگ غلط نشه: حادثه بدی پیش نیاید.

- اگر بر برف بشاشه آب نمی شه: برش کاری ندارد.

- آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی: تشریفات زیاد

- آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته

منظور این است که از مورد مخصوصی گریزی نیست.



- انار ترش توی پیشانی کسی زدن: در بدو امر به تندی با کسی برخورد کردن

- اگر اشکمه^(۲) گوشت شد، دشمن هم دوست می شه: حکایت از امری محال

- اگر چغندر گوشت شد، دشمن هم دوست می شه: حکایت از امری محال

- آسیاب تا رو هم می افته، کر وری داره: برای نظم و نسق در هر کاری، زمان لازم است.

- اشتر بد او^(۳) تگ^(۴) جاویه^(۵) نصیبش می شه

- اشتر از آدور^(۶) بدش می آد تولبش سبز می شه

- او در خونه تلخه: آنچه را که به آسانی به دست می آید نمی پسندیم.

۱- انگشت.

۲- شکمه، سیراب گوسفند.

۳- ته.

۴- آب.

۵- نوعی خار که خوراک شتر است.

۶- ظرف مخصوص آب دادن به شتر.

- اشتری که آدور می‌خواد، گردنش را دراز می‌کنه: کنایه از اینکه چیزی بدون زحمت بدست نمی‌آید.
- آره دو سر بودن: فردی که باید میانجی دو نفر که اختلاف دارند قضاوت کند و با هر دو نسبتی دارد.
- آب از ناخنش نمی‌چکه: کینس و گرفته است.
- آتش پای گلو^(۱) خودش می‌کنه: فقط به فکر خودش است.
- از نخورده بگیر بده بدست خورده: تعادل و توازن برقرار کن.
- اگر کارش بزنی خونش نمی‌آد: خیلی خشمگین است.
- اول لب، بعد دندون: مترادف چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.
- اگر نخوردیم نون گندم دیدیم دست بچه مردم: کنایه از بی چیز نبودن است.
- اگر نمردیم به قبرستان گذر کرده‌ایم: تجربه‌ای داریم.
- اگر رو نون می‌کردی، سگ بو نمی‌کرد: کنایه از بد و بی‌راه زیادی به کسی گفتن است.
- از بی‌کفنی زنده است: یعنی آه ندارد که با ناله سودا کند.
- این قدر جو هون^(۲) بوده که آبله هم درآورده: عکس آن، گل بود و به سبزه آراسته شد.
- اگر خواهی که بر ریش نهند بفرما تا خرت محکم ببندند
- کاراز محکم کاری عیب نمی‌کند یا به عاقبت کار اندیشیدن است.
- آتش تو کفشش هه: شلغم داغ در دهان دارد، خیلی عجله دارد یا تند صحبت می‌کند.
- اینقدر آتش داغ خورده که به فالوه هم که می‌رسه پفش می‌کنه: کنایه از عادت کردن یا شرطی شدن است.

- آتش دوباره گرمو: کار ناتمامی که برای بار دوم شروع می شود و لطف اولیه را ندارد.
 - این چغندر بم همین دیگ را داره: مترادف در و تخته با هم جوره
 - از دست بچه باید جوغن^(۱) را برمیخ کنند: بچه ها آنقدر شیطننت می کنند که همه چیز را از بین می برند.

- آسیاب به نوبت: نوبت را رعایت کن
 - اگر آب بینه شناگر خویبه: اگر فرصتی بدست آورد به نفع خودش استفاده می کند.
 - اگر خرام^(۲) همیقه چشام می رفت، می رفتم کرایه کشی: در عالم واقع برخلاف عالم خیال، موانع زیادی وجود دارند.
 - اگر گوشت نمی خورم بک^(۳) هم تو دیگ نمی اندازم: کنایه از بلند طبعی شخص است.

- او تو دله^(۴) خورده: پای بند تشریفات نیست.
 - ازش پرسیدم بچه کجایی گفت هنوز دوماه نشدم: تسلط زن بر مرد و تاثیر او در انتخاب محل سکونت است.
 - اگر علی ساربونه میدونه اشتر را کجا بخسبونه: اعلان بی نیازی از دخالت دیگران در کار است.
 - اگر نگی بع می خورنت: در صورتی که حقت در شرف پایمال شدن است دفاع کن و گرنه حق تو را می خورند.

- از سر خاک جارو در رفتن: فراوانی و بی ارزش بودن چیزی است.
 - او تو جوغن^(۵) کوفتن: کار بیهوده کردن
 - او کجه یا نو^(۶) کجه: عیب از کیست.

۱- هاون.

۲- خرمن.

۳- قورباغه.

۴- دلو، سطل.

۵- هاون.

۶- لوله که از سیمان یا گل رسی که در کوره می پزند درست می کنند مخصوص عبور آب از معابر اصطلاح

- آدمی که یبار مکه رفت برای همیشه حاجیه: موقعی این ضرب المثل را به کار می‌برند که فردی یک بار خلافی کرده باشد ولی در مواقع مشابه در عین مقصر نبودن او را خطا کار قلمداد کنند.

- اگر آدم حروم زاده نباشه کسی راه قطرم و شادکام را بلد نیست: فردی که برای شخص دیگری مشکل درست می‌کند.

- اُساس قابل بوده: راهنمای خوبی داشته است.

- آدم خودی اگر گوشت هم را بخوره، استخوان هم را دور نمی‌اندازه: در دسر خودی هر چه باشد و موجب دردسر شود از غیر بهتر است.

- اشتر به قطار مردمون^(۱) جوهونه: صدای دهل شنیدن از دور خوش است.

- آب در هاون کوبیدن بخیه بر آب زدن: کار بیهوده کردن.

- اشتری که خمیر می‌خوره راه گلی یو^(۲) (Galiu) را هم در می‌کنه: مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.

﴿﴾ ب ﴿﴾

- بالا خدا، پایین خدا هم می‌خواد: هر چیز به جای خود.

- برای کسی بمیر که برات^(۳) تبی بکنه: غم بیهوده نخور.

- بیگانه که به من وفا کنه خویش منه گرگی که به من شیر بده میش منه
مهربانی و دوستی از هر که باشه مهم است.

- به در می‌زنه که دیوار بفهمه: غیر مستقیم حرفی را به دیگری گفتن.

- بیمار هر چه بناله، رنگش زردتر می‌شود:

- به خاطر بنه گندم، ریشه متک^(۴) هم آب می‌خوره: نعمت که باشد افراد بد هم به

۱- مردمان.

۳- برایت.

علمی آن کول است.

۲- راه صعب العبور.

۴- نوعب علف هرزه.

خاطر خوبان بهره‌مند می‌شوند.

- بار کج به منزل نمی‌ره:

- بابا که جنگم می‌کنه خرما به جنگم می‌کنه

- شوهر که جنگم می‌کنه می‌زنه لنگم می‌کنه

- برای یک انگشت شیره خیک شیره را پاره می‌کنه: به خاطر منفعت کم خودش
ضرر بزرگی به دیگران می‌زند.

- بزرگی‌اش به نواب شمس، گدایی به عباس دوس^(۱) می‌ماند: گدایی که تظاهر به
ثروت کند (بادمجان بم آفت نداره).

- بار اول لعنت بر گول زن، بار دوم لعنت بر گول خور

- برکن گدا، درکن گدا، آرزوی^(۲) درکن گدا

- بزرگی به هیکل نیست وگرنه خر هم بزرگه

- بارش اومده ترکها هم اومده: گذاشته خود را فراموش کرده است.

- با شاه فالوده نمی‌خوره: بزرگی و غرور دارد.

- به آتششون گرم نمی‌شم با دودشون کور می‌شم: نفعشان به ما نمی‌رسد.

- به خاطر پشه ترک بوم بلند نمی‌کنند.

- بلغا^(۳) را آب برده: کار از کار گذشته.

- به تو بره خران چه کاه چه زعفران: خر چه داند قیمت قند و نبات

- بهش می‌گن چرا پدرت مرد: گفت داشت و نخورد.

- بچه سوسک از دیوار بالا می‌ره مادرش می‌گه قربون پاهای بلوریت شم

۱- عباس دوس در گدایی ضرب‌المثل است. ۲- آرزویی.

۳- مقداری گل که جلوی منفذ آب می‌ریزند تا آن را به مسیر دیگری هدایت کنند.

پ

- پشه را رو هوا نعل کردن: کنایه از زرنگی بسیار زیاد شخص.
- پشتش بر کوهه: پشتیبان محکم داشتن
- پالونش کجه: یعنی ریگی به کفشش است، کارش ایراد دارد.
- دست فلانی کج است: یعنی دین ندارد یا دزد است.

ت

- تا گل^(۱) آرایش می کنه سور تموم شده: یعنی وقت تلف کردن.
- تغار^(۲) را شکسته، طلاق هم می خواد: خودش مقصر است هنوز طلبکار است.
- ترش بالا^(۳) به آفتابه می گه دوکت^(۴) داری: عیبجویی از دیگران که عیبجو خود پر از عیب است مثل سیر که به پیاز می گوید بدبویی.
- تنور تا گرمه نون در می آره.
- تو که لالایی بلدی چرا خودت خوابت نمی برد: یعنی نصیحت می کند در حالی که خودش عامل نیست.
- تا چوب را بردارند گربه دزد فرار می کند: گربه دزد چوب را که می بیند فرار می کند، یعنی مجرم از هر حرکتی می ترسد.
- تلف^(۵) نی که بر آدم بچسبه.
- تو چام^(۶) بنداز برام^(۷) ننداز: کنایه از تشویق کردن کسی به انجام کاری است و بعد از آن دست از حمایت فرد بردارند؟!

۲- ظرف بزرگ سفالین.

۴- سوراخ.

۵- ماده ای که از آب پنیر یا آب ماست پس جوشاندن بسیار بدست می آورند و مزه ترش دارد.

۷- براهم.

۱- طاس، بی مو.

۳- آبکش.

۶- چاهم.

﴿ ج ﴾

- جانماز^(۱) آب کشیدن: تظاهر و ریاکاری.
- جواب سنگ، کلوخه: مترادف این به آن در، عمل مقابله به مثل.
- جواش^(۲) زیاد شده: کنایه از الاغی که جفتک می‌زنه به افراد ناهل که چموشی می‌کنند گفته می‌شود.

﴿ چ ﴾

- چشم‌ام از کله سرام^(۳) دراومد: این ضرب‌المثل مترادف این است که می‌گویند نزدیک بود از تعجب شاخ در بیاورم.
- چاه‌کن همیشه ته چاست: چاه می‌کنی بهر کسی اول خودت دوم کسی، هر دستی بدی از آن دست می‌گیری.
- چشته^(۴) خور از میراث خور بدتره: کسی که از کاری یا فرد دیگر منفعتی خورده، حریص می‌شود بر تکرار آن.

﴿ ح ﴾

- حناش دیگه رنگی نداره: ماهیتش دیگه برملا گردیده است.
- حاکم بد، سلوک خوب
- حساب به دینار، بخشش به خروار (از سعدی): مترادف: حساب، حساب، کاکا برادر.
- حرفی که از میان سی و سه دندون دراومد به سیصد و سی و سه گوش می‌رسه: هر سری که از دولب تجاوز کرد شایع شود.

۱- سجاده. ۲- جو او (Gow).

۳- سرم.

۴- چشته خور یعنی کسی که مرتب نان و نمک کسی را خورده باشد.

- خر همان خر است پالانش عوض شده: تغییرات ظاهری در کار یا رفتار فرد است.
- خون گرمی پیش پامون نریخته: زحمتی برای ما نکشیده.
- خوش باشه اومد، نیومد داره: تعارف اومد، نیومد داره
- خیاربالنگ^(۱) تگش^(۲) تلخه: کنایه از اینکه کسی را عاقبت بی اجر و مزد کنند.
- خونه بخر آباد، ملک بخر خراب.
- خروس خون می‌ره، شغال خون می‌یاد: کنایه از صبح خیلی زود و پاسی از شب گذشتن است.
- خلیشه^(۳) رو شورواشون افتاده: بین دو نفر اختلاف پیدا شدن، مترادف شکرآب شدن.
- خر مردم را باید نیم‌ور سوار شد: حساب باز نکردن روی چیزی که مال دیگری است.
- خودم در خانه و نسقم در بالاخانه: نشان تشخیص و جذبۀ داشتن.
- خرج منار، تو مناره: خرج چیزی به دخلش برمی‌آید، هزینه مصرف شده را برمی‌گرداند.
- خوشه یک سر دارد: تلاش زیاد از حد بی نتیجه است و نمی‌توانیم نتیجه را تغییر دهیم.



- دل به دل راه داره
- دیگی که نداره به ما بهره، می‌خواد کله خر توش باشه می‌خواد بره
- دیگ به دیگ می‌گه روت^(۴) سیاه

۱- خیارسبز.

۲- ته آن.

۳- خس و خاشاک.

۴- رویت، روی تو.

- داشگر^(۱) تو کباره^(۲) آب می خوره.
- دستم زیر ساتوره: گوشتم زیر دندونشونه
- دل مردم دله، دل ما خشت و گله؟
- دریا به دهان سگ، نجس نمی شه: مترادف بزرگ، بزرگه
- درآمد مرد را بخشنده دارد
- در خونه ات را قرص کن، همسایه ات را دزد مکن.
- درد کسی میخ دیوار کسی: به درد دل کسی توجه نداشتن.
- دستی که نتوان برید باید بوسید: در برابر قویتر از خود باید کوتاه آمد.
- دنبال خر سقط شده می گرده تا نعلش را بکشه: منفعت طلبی و آزمندی.
- دزد نگرفته پادشاه است.
- در دیزی بازه حیاء گربه کجا رفته.
- دوری و دوستی
- دیواری کوتاهتر از دیوار ما پیدا نکردی: ضعیفی، ناتوانی
- دلی که صبر داره، گنج داره، دل بی صبر همیشه رنج داره: در سفارش به صبر و بردباری.
- دوستی به زور و مهمونی به تعریف نمی شه: باید حقیقت در کار باشد.
- دزد نادون می زنه به کاهدون
- دنبال کلفتی نون و نازکی کار می گرده: دنبال کار راحت و درآمد بیشتر رفتن
- دم خودش را به دم لوک بسته: خودش را در ردیف توانگران و زورمندان جای داده است.

ر

- روی یک سنگ صدتا چرخ می‌زنه
- رفیقیمون به رفیقیمون، زردآلو بیار جو بیر.
- حساب حساب کاکا برادر: ریز شدن حساب و دقیق شدن در آن.
- راجینه خزو برای کسی درست کردن: مشکل تراشیدن برای کسی.
- صدتا راجینه خزو درست کردن: مشکلات بسیاری برای او درآورد.
- رئیس رفته دوغ بگیره ندادنش نوکرش را فرستاده ماست بگیره: مترادف تو ده راهش نمی دهند سراغ خونه کدخدا را می‌گیره.
- زن کاری، مرد کاری، تا بگردد روزگاری: تشریک مساعی و تقسیم کار زن و مرد برای گذراندن زندگی.
- رخت دوتا همدوماد^(۱) را نمی‌شه تو یک صندوق بگذارند: ناسازگاری دو باجناغ.
- رنگم ببین حالم پیرس: رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر ضمیر

س

- سالی که نکوست از بهارش پیداست
- یاری که نکوست از برارش^(۲) پیداست
- سگو از ناتوانی مهربونه وگرنه قاتل جوئه: آب نمی‌بیند وگرنه شناگر قابلی است، قدرت اذیت ندارد مهربان است وگرنه...
- سگت عار وگربه‌ات ننگه
- سگ زرد برادر شغاله: عدم تفاوت در منش، شخصیت و یا دیدگاه دو نفر.
- سفال بیخ پالون کسی کردن: تعارف غیرواقعی کردن، کسی را تصنعی بالا بردن.

۱- باجناغ = همدوماد.

۲- برادرش.

- سگ را باید نگاه صاحبش کنند: ملاحظه فرد به خاطر اطرافیان او.
- سگی را که صاحبش چخش کند مردم سنگش می زنند: سگ را رو صاحبش می بینند.
- سنگ تو جو شدن: مزاحمت برای کسی ایجاد کردن.
- سه پنج ساله اسب و سه ده ساله مرد
- هنرها می آرد به روز نبرد
- سرکه اسوندن^(۱) راه و رسومی داره: انجام هرکاری هنجار و نظم و نسق خودش را می طلبد.
- سگی را سوار گریه کرده اند: امر غیر ممکن و محال.

ش

- شوهرم جوهرن^(۲) باشه آردام^(۳) تو سرمه دون باشه
- آشتربه قطار مردمون قشنگه: مترادف مرغ همسایه غازه.
- | | |
|----------------------|---------------------|
| - شبی رفتم به مهمونی | سرم بشکست و پیشونی |
| خداوندا تو می دونی | نه سردارم نه پیشونی |
| چرا عاقل کند کاری | که باز آرد پشیمونی |
- شاخ تو جیب کسی کردن: کسی را وادار به انجام کاری کردن.
- شلغم که سفیده خروار، خروار، زیره که سیاس^(۴) مثقال مثقال: قرار نگرفتن هر چیز در جایگاه خود.

۱- ستاندن، گرفتن.

۲- زیبا.

۳- آردهایم.

۴- سیاه است.

ص

- صورتی که جای صد بوس داره جای یک تپانچه ندارد.

ع

- عروس پشت پرده آیا به کی بگرده: قسمت و تقدیر چه می شود.

- عقلش تو چشمشه: سطحی نگری، ظاهرین.

- عشق پیری گر بجنبد سر به رسوایی کند

در جوانی گر بجنبد خمره را خالی کند

- عقلش را داده دست بچه: هنگامی که فردی گوش به حرف کوچکتراز خود می کنه.

- عاروسونش^(۱) نداشته ساز و سرنا

به مرگونش می دادند نون حلوا

موقعی که فرد در زندگی و زنده بودنش محرومیت کشیده ولی پس از مردن بازماندگانش خرج می دهند.

ف

- فلانی گاونه من شیره: کاری را درست به پایان نمی برد آخر، کار را خراب می کند.

- فلانی مثل خر موشی حاضر سقط بشه تا صاحبش ضرر کنه: کنایه از کسی که

حاضر است به خاطر وارد شدن ضرر به دیگران ضرر مهمتری هم به خودش برسد.

- فرزند کسی نمی کنه فرزندی - گر طوق طلا به گردن خر بندی، هم بار می بره هم

می کنه فرزندی: بی معرفتی است.

- فلانی خرش خیلی می ره: نفوذ داره

- خربار باقلی بارکن: کار پردرد سری ایجاد کردن و در مشکلی افتادن.

- کلید باغ را طاقچه خونه می‌گذارند: اولویت نیازها را اشاره می‌کند.
- کاه زرد می‌ره بالای بوم بلند: چیز بی‌ارزش، ارزش ناگهانی و غیرواقعی پیدا می‌کند.
- گره خر دشمنونه: کنایه از اینکه پارتی داره و کسی مانعش نمی‌شود، کره خر دشتبان در صحرا و باغ آزاد می‌چرد.
- کره ی قندیه: خیلی عزیز است.
- کسی که بیرون گوده می‌گه لنگش کن.

ی

- گلابی گر جعل^(۱) طالبش گشت، نشان بی‌گلابیست: ارزش شی را می‌توان از روی متقاضی آن شناخت.
- گربه خواب را بیدار مکن: پوشیده داشتن امری است.
- گو^(۲) گرجین^(۳) رفتن: دوندگی بسیار کردن اما بی‌نتیجه و بیهوده.
- کسی که مخمل بار داره حاجتی به کرباس نداره: عدم نیاز به چیز کم ارزش.

م

- مار رو هر زمینی بخسبه^(۴) رنگ همون زمین را برمی‌کنه: تأثیر اطرافیان (محیط) بر رفتار فرد.
- فلانی مثل اشکلو^(۵) تنور: کنایه از سیاه بودن چهره فرد است و لاغر بودن.
- مثل هندونه ابو جهل: اخمو و بداخلاق بودن فرد - تلخی بسیار

۱- جعل (Joal) پهن گردان: حشره‌ای که سرگین حیوانات را انبار می‌کند.

۲- گاو (Gow) - وسیله‌ای بوده است برای خرد کردن خرمن.

۳- بخوابد.

۴- چوبی که برای به هم زدن آتش تنور استفاده می‌شود.

- آتش دهن سوزی نیست: مهم و ارزشمند نیست.
- آتش که گفתי، دهان نسوخت: تهدیدی که عملی نشود.



- هرچه سنگه مال پای لنگه: برای آدم گرفتار، گرفتاری پیش می‌رسد.
- هرچه سنگ شور^(۱) کنی، سنگ‌های تگش^(۲) نصیبت می‌شه: کنایه از قسمت‌گرایی و تقدیرگرایی است هرچه نصیبت باشد می‌رسد.
- هرکه درگله نیست، کره‌اش^(۳) نره: کسی که خودش مواظب نباشد چیز دیگر نصیب او می‌شود.
- همه کاری، کار پسره، آسیاب رفتن کار پدیره: این ضرب‌المثل مربوط به زمانهای گذشته است که آسیابها آبی بودند و خرد کردن گندم بسیار طول می‌کشید. کنایه از مشکل بودن آسیاب رفتن است.
- هرکه به فکر خویشه کوسه به فکر ریشه
- هرکه درکشتی نیست پندش پره: این مثل مترادف دیگری هم دارد، هرکه بیرون گوده می‌گه لنگش کن.
- هر میمونی زشت‌تره بازیش بیشتره
- همسایه‌ای که امسال صدایش زدی سال دیگه جوابت داد، قدرش را بدان: کنایه از بی تفاوتی افراد نسبت به یکدیگر است.
- هنوزش پشتش پناه نشده، روش برابره.
- هیچ کس نمی‌گه دوغ من ترشه: ایرادات و معایب خود را نمی‌بیند یا نمی‌گوید
- هیچ آبی صدای شرشر خودش را نمی‌شنود: بدی‌ها و نقاط ضعف خود را

نمی بیند.

- هیچ چاقویی دسته خودش را نمی برد: هیچ کس به عزیزان و بستگان خود لطمه نمی زند.

- هوای گرگ و میشه: یعنی هوای نه چندان روشن و نه چندان تاریک - هرچه خوار آید روزی به کار آید.

- هرچه که اطلس خوار شه پاتوی لر نمی شه: خیلی بی ارزش نمی شود.

- هیچ سیری به فکرگشته نیست: به فکر دیگران نبودن است.

- هرکه تنها قاضی بره پیروز برمی گردد: یعنی به نفع خود قضاوت کردن.

- هر جا کاره، کل بیماره هر جا پلووه کل جلووه: افراد تن پرور که از کار گریزان و دنبال لقمه چرب و نرم می روند.

- ده تا همدوماد تو باغی بودند شغال همه اشون را خورد: عدم وابستگی بین همداماد و حس حسادت.

- هر سربالایی، سرپایینی داره: بعد از سختی، آسایشی است.



- یبار از سوراخ سوزن رد می شه، یبار از در دروازه رد نمی شه: رفتار ثابتی ندارد.

- یک حرف سرد صد تا مهر گرم را می بره

- یک پدر نان صد پسر بدهد، صد پسر نان یک پدر ندهد.

- یک نفر بود باهم، ده نفر بودند تنها: تفاوت اتحاد با پراکندگی و تفرقه است.

فصل سوم

آواشناسی

Bee	بِی
Back	بَک
Balady	بَلدی
Balga	بَلگا
Bome	بِم
Bendaz	بِنْداز
Boneh	بَنه

پ P

patow	پاتو
poreh	پره
poshteh	پشته
pofosh	پفش
poloweh	پلوه
panaton	پناتون
piram	پیرم
piru	پیرو
pishtow	پیشتر
pishvazesh	پیشوازش

ت T

Tashkuh	تاشکوه
Torosh bala	ترش بالا
Torosheh	ترشه
Tarakha	تَرَک‌ها
Tareh	تره
Tagha	تقا
Tag	تگ
Tagosh	تگش
Talf	تلف
Tanbun	تنبون

ج J

Jadd	جَد
Jackid	جکید
Jeloweh	جلوه
Jambaz	جمباز

آ A

Ador	آدور
Aftow	آفتو
Aghahashun	آقاهاشون
Aruneh	ارونه
Ashkalu	اشکلو
Anbor	انبر
Aybar	ایبر

اُ O

owei	اُئی
ossash	اُشاش
ow	او
owpacheh	اوپاچه
omad	اومد
ost	اونه

اِ E

Esundan	اسوندن
Espordam	اسپردم
Eshkambeh	اشکمبه
Eighch	ایته
Eimun	ایمون

ب B

Bazu	بازو
Bachcham	بچم
Borr	بَر
Beram	برام
Borjaye	برجای
Barkon	برکن
Barkuh	برکوه

Rum	روم	Jughan	جوغن
		Juhud	جوهود
		Juhun	جوھون

س S

sarebum	سربوم
sarta	سرتا
sendu	سندو
siriz	سیریز

ش SH

shabjereh	شایجره
shoshor	شرشر
sham	شم
shamceh	شمسه
shurvashun	شورواشون
shaytur	شیطور

ف F

Fahrajiha	فهرجیها
-----------	---------

ق GH

ghaba	قبا
ghotrom	قطرم
ghandieh	قندیه

ک K

kabareh	کباره
kot	کت
kajeh	کجه
korkharashun	گُرخراشون
kermun	کرمون
kerrover	کروور
karehash	کره‌اش
kal	کل
kolu	گلو
kambor	کمپر
kubanut	کوبنون
kowsh	کوش

چ CH

cham	چام
------	-----

ح H

Hasana	حَسَنا
Hagh	حق
Hamum	حموم

خ KH

khetch	ختک
kharam	خرام
khofid	خفتید
khalisheh	خلیشه
khoshbasheh	خوش باشه

د D

Derazu	درازو
Dardat	دردات
Darkon	درکن
Darehamz	درهمز
Das	دَس
Dashmuneh	دشمنونه (دشتبان)
Dolmayeh	دل مایه
Dalleh	دلّه
Dali	دلی
Dow	دو
Dus	دوس
Dunch	دونه

ر R

Rachineh	راچینه
Ru	رو
Rugushu	روگوشو

N ن

Najmabad	نجم آباد
Nasagham	نستقم
Nasheh	نشه
Negarosh	نگرش
Nagi	نگی
Nanow	ننو
Now	نو
Ni	نی
Nimvar	نیم‌ور

V و

varandakht	ورانداخت
------------	----------

H ه

Hachesheh	هچشه
Heshtan	هشتن
Heshki	هشکی
Hel Heleh	هل هله
Hampaye	همپای
Hamsok	همسک
Hamash	همش
Homijun	همیجون
Hamigheh	همیقه (همینقدر)
Heh	هه

Y ی

Yagazu	یگزو
--------	------

kulakashun	کولکاشون
kowly	کولی
kahroba	کهربا

G گ

Gazer	گازر
Godar	گدار
Gortu	گرتو
Garjin	گرجین
Gordeh	گرده
Garmak	گرمک
Carmu	گرمو
Carmeh	گرمه
Gazestun	گزستون
Genegow	گنگو
Gow	گو
GowDeh	گوده
Gohud	گو‌هود
Giveh	گیوه

L ل

lard	لرد
lows	لوز
luck	لوک
lisi	لیسی

M م

Matal	ماطل
Matk	متک
Muri	موری
Miad	می‌اد
Miarzal	می‌ارزم
Mikhad	می‌خواد
Mikhey	می‌خی
Miran	می‌رن

فصل چہارم

تصاویر



ورودی حوض آقا محمد تقی









باغ تیتو که در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است



قلعه باقر آباد





یکی از برج های اری عبدالکریم خان

محمد علی طالعی بافقی فرزند فرج الله تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را در شهرستان بافق به پایان رساند. در سال ۱۳۶۶ وارد دانشگاه تربیت معلم شد؛ و در سال ۱۳۷۰ در رشته علوم اجتماعی مقطع کارشناسی فارغ التحصیل گردید. پس از نه سال تدریس جامعه‌شناسی در سال ۱۳۷۹ در مقطع کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی پذیرفته شد و در سال ۱۳۸۱ فارغ التحصیل گردید.

در حال حاضر پژوهشیار سازمان آموزش و پرورش استان یزد و دبیر جامعه‌شناسی مدیریت آموزش و پرورش بافق می‌باشد. علاقه وی به حفظ فرهنگ بومی و محلی انگیزه این اثر است.

